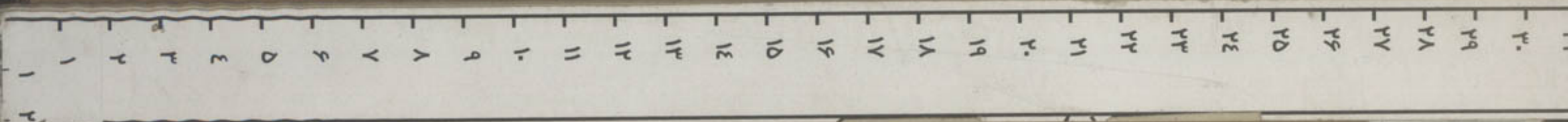
آثار سلطانی

۸۵/۵/۱۶





قال ابو الفضل البخاري رحمة الله سألت من الامام الهمام فخر الائمة بم يعرف اولاد رسول الله عليه السلام
بالعلامات بين الناس يعني يصح سيادتهم ام لا فقال الامام الهمام رحمة الله عليه لهم
علامات يعرف بها الاول حسن الخلق مع الناس والثاني ستر العيوب عن الناس
والثالث كظم الغيظ عن الناس والرابع العفو عن الناس والخامس ان لا يكون
فاعلا ومفعولا بالحرام كما قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يليط ولا يلاط وليس الاول قوله تعالى
انك لعلى خلق عظيم فمن كان سوء الخلق لا يصح نسبه مع رسول الله صلى الله عليه السلام بالاجماع
ومن فاش عيوب الناس بين الناس لا يصح نسبه مع رسول الله بالاجماع وان كان غضب
واجرى غضبه بين الناس لا يصح نسبه مع رسول الله بالاجماع ومن كان فاعلا
او مفعولا بالحرام لا يصح نسبه مع رسول الله ومن كان فيه واحد منها لا يصح نسبه مع رسول
قال الامام معروف هذا المسئلة واجبة على امة محمد صلعم لان في اخر الزمان اكثر
الناس يقولون انا من اولاد رسول يرسلون شعورهم مثل العلوي فاذا
وجد فيهم هذه العلامات يقبل عنهم وعليه تعظيم واجب واذا لم يوجد فيهم هذه العلامات
لا يقبل عنهم وتعظيم ليست بواجب على الناس هذه المسئلة وقوعها في اخر
الزمان والناس عنها غافلون من [illegible] ١٢

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وامام المتقین وخاتم النبیین محمد واله واصحابه واتباعه اجمعین اما بعد میگوید
فقیر الحقیر اضعف العباد الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الترک
الدهلوی البخاری این رساله ایست مسمی بتکمیل الایمان وتقویة الایقان
در بیان عقاید اسلام وقواعد ملت بر طریق سنیه اهل سنت وجماعت
مشتمل بر فواید شریفه ومعانی لطیفه وتوضیح کلام وتبیین مرام بعبارتی
که اگر خدا خواهد در دلها کارگر آید ودر بواطنها نور یقین بیفزاید کوشیدم از انرا
برای هر مومن طالب طالب صادق واقتصار کردم در وی بر اثبات
مذهب حق وبیان قول صحیح وتعرض نکردم بذکر مذهب زایغه باطله
وایراد اقوال ونرفتم براه بحث وجدال وطریقه قیل وقال تجرید کردم از
دلائل کلامیه وتدقیقات فلسفیه تا طالب را در ورطه حیرت وتذبذب
نیفکند وازوصول مقصد وحصول مطلب باز ندارد والله ولی التوفیق وبیده
ازمة التحقیق قوله حقایق الاشیاء ثابتة مدار جمیع عقاید واحکام بدین اعتقاد
است که هر چیزی را حقیقتی ست در نفس الامر که با قطع نظر از علم واعتقاد مردم ثابت
وواقع است ومجرد وهم وخیال نیست وتابع علم واعتقاد نه یعنی آب آب
وآتش آتش در نفس الامر وحقیقت نه آنکه اگر آتش را مثل آب اعتقاد کنیم آب بود

و آب را اگر آتش گوییم آتش باشد وگرم را سرد گوییم سرد است وسرد را گرم
اعتقاد کنیم گرم است این فرقه را که این چنین گویند سوفسطائی خوانند
واین سخن بحکم عقل وشرع یاوه وباطله است هیچ عاقل نگوید که حقیقت
آب وآتش مجرد وهم وخیال است واگر هست تابع اعتقاد است وجمیع دیگر
از ایشان در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند
این نیز مکابره ونامعقول است وبا ایشان به بحث ومناظره پیش نتوان
آمدن سزای ایشان آن بود که باید شان سوختن اگر بحقیقت آتش
وگرمی آن معترف آمدند ملزم شدند واگر سوختند دم نزدند
فهو المراد قوله والعالم حادث هر چه ما سوای ذات حق وصفات
اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده وقدیم نیست بدلیل حدیث
رسول صلی الله علیه وسلم کان الله ولم یکن معه شیء خدا بود وچیزی
با وی نبود وبدلیل آنکه عالم متغیر است ومحل حوادث است وهر چه
اینچنین باشد قدیم نباشد وهر چه قدیم است متغیر نشود ودایم بر یک نهج باشد
وآن ذات وصفات حق است که تغیر وتبدیل را بدان راه نیست تعالی
شانه وعظم برهانه قوله وهو قابل للفناء عالم بعد از وجود پیش فانی
وهالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه پس ملائکه
وبهشت ودوزخ وامثال آن که خبر بدوام آنها ورود یافته است نیز فانی

شوند اگرچه مقدار لمحه نباشد بعد ازان باقی مانند و هرگز فانی نشوند قوله
صانع عالم را پروردگار است که از عدم بوجودش آورده زیر آنکه
عالم حادث است و معنی حادث آنکه نبود بعد ازان شد و هرچه این
چنین بود او را کسی باید که ازان نابود بیود آورد چه اگر از خود بودی
همیشه بودی و چون همیشه نبودی از خود نباشد بلکه از دیگر باشد
قوله قدیم پروردگار عالم قدیم باید اگر قدیم نبود حادث بود پس از جمله عالم
بوده پروردگار عالم قوله واجب الوجود یعنی وجود وی از ذات وی
بوده از غیر والامحتاج لغیر بود و هرچه چنین بود خدا بر او شاید و معنی
لفظ خدا خود بخود آینده است معنی خود بخود موجود شونده البته باید
که منتهای سلسله موجودات بیک ذاتی بود که از خود باشد والا
این چنین تا بی نهایت رود این معقول نباشد قوله واحد انما الله
اله واحد وحقیقت ایجاد عالم وانتظام وی خبر بیک صانع دیگر حاکم
است نباید قوله حیّ علیم قادر مرید پروردگار عالم زنده است و دانا
و مختار است هرچه کند بارادت واختیار کند نه بعجز واضطرار زیرا که بدیع
این چنین عالم عجیب و غریب متقن محکم بی این صفات نیاید و
از مرده و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات در مخلوقات
وی پیداست اگر در وی نبود از کجا پیدا شود قوله و متکلم سمیع بصیر گویا

وشنوا وبینا است

وشنوا و بینا است و کر و کور و ناقص بود خدا بر او نشاید و قرآن مجید
بدان ناطق است وحقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات
الهی را بقیاس و عقل در نتوان یافت الا آنکه حق سبحانه و تعالی نمونه
ازان در ذات آدمی خلق کرده است که بدان بصفات وی
تعالی بوجهی بوجه پی برد اما بحقیقت صفات آدمی بصفات وی
نماند قوله صفاته قدیمة باقیة صفت وی سبحانه قدیم اند و باقی
چنانچه ذات وی قوله ولا یقوم بذاته حادث ذات پاک خداوند
تعالی محل حوادث نبود و هرچه از کمالات حقیقت او است در ازل
ثابت است چه محل حوادث حادث بود و قدیم محل حوادث نگردد
قوله لیس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا مرکب ولا معدود ولا محدود و لا فی
جهة ولا فی مکان ولا فی زمان پروردگار جسم و جوهر نیست یعنی
تن نیست و عرض نیست یعنی از جنس صفاتی که دارد مثل سیاهی
و سفیدی و مصور نیست که او را صورتی و شکلی نیست و مرکب نیست
که پاره پاره بهم پیوسته باشد و معدود نیست که او را توان شمرد و محدود نیست
که حدی و نهایتی داشته باشد و در جهت نیست یعنی بالا و پایان نیست و
پس و پیش و چپ و راست نیست و در جای نیست و در زمان نیست
چه اینها همه از صفات عالم است و پروردگار عالم بر صفات عالم نبود

وهر اد بانکه در زمان نیست آنست که زمان شامل و محیط او نیست و وجود او
موقوف بر زمان نیست چه دران حالت که زمان نبود وی بود و حالا
نیز که زمان هست وی موجود هست پس وی در زمان نیست و با زمان لکن هست
قوله لا مثل له ولا شبیه ولا ضد ولا ند ولا ظهیر ولا معین وی را جل جلاله
در ذات و صفات مانندی نیست و نه ضد و نه ند که بر خلاف او ضد
خلاف جنس را گویند و ند از یک جنس و نه ظهیر و نه معین که مددکار وی بود
قوله ولا یتحد بغیره ولا یحل فیه پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود و در غیر خود نیاید
چه یکی شدن دو چیز محال است که دوئی با یکی منافات دارد و در آمدن
در غیر از صفات اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و
روشنائی در خانه و شخص در سرای اینجا مذهب حلول و فرق اتحاد باطل گردد
قوله متصف بجمیع صفات الکمال منزه عن سمات النقص والزوال
وحاصل سخن این است که هر چیز از جنس بقا و کمال است او را ثابت است
و از هر چیز نشان نقص و زوال دارد منزه جل جلاله و تعالی شانه قوله
وهو مرئی للمؤمنین یوم القیامة اعتقاد باید کرد که خدای تعالی روز قیامت
خود را به بندگان مومن بنماید پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم انکم
سترون ربکم یوم القیامة کما ترون القمر لیلة البدر میفرماید که
زود باشد که ببینید پروردگار خود را روز قیامت بی شک و شبهه

چنانچه

چنانچه ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت برویت است
نه مرئی بمرئی و در دیدار وی تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه
و قرب و بعد نبود بصر را قوت بصیرت دهند آنچه امروز او را
بدیده دل می بینند فردا بچشم سر نگرند و بالجمله امروز او را بی کیف
میدانند فردا اش بی کیف ببینند عالم آخرت محل ظهور حقیقت هست
آنچه امروز باطن است فردا ظاهر شود و آنچه غیب است شهادت
گردد چون شارع خبر بدان داده است اعتقاد آن واجب بود و کیفیت آن
جز خدا کسی نداند و در بعضی کتب مذکور شده و مشهور است [illegible] نوشت
که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام را در تمام عمر یک بار
و زیاده نبود و جن را نیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی در رساله
خود تحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابو الحسن اشعری
که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در تصریح کرده است که
ملائکه را در بهشت دیدار بود امام بیهقی نیز بدان تنصیص نموده و
احادیث نقل کرده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما
جن را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابو حنیفه و جماعت از ائمه
برانند که ایشان را ثواب نبود در بهشت نه در آیند غایت کار
و نهایت خیر ایشان آن بود که از آتش دوزخ نجات یابند و با خود

تفسیر حسینی [illegible] ۳
قوله تعالی لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
یعنی در نیابند او را دیدها و او در یابد دیدها را این آیت دلالت بر نفی ادراک
کرده [illegible] ادراک و احاطه و نه بر نفی رویت
چه رویت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را
بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها
او را در دنیا چون رویت بنص قران و حدیث
ثابت شده است قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة و قوله علیه السلام [illegible] وجه الله ۱۲
[illegible]
مولوی [illegible] ۱۲

آن فضل خدا واسع است و تواند که در وقتی از اوقات باین نعمت
فایز گرداند اگرچه هر روز و هر جمعه نبود چنانچه آدمیان را باشد
و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشان را
گاه گاهی مثل ایام عید در دنیا که در سال یکبار ایام بار عام و تجلی تام
باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان را صبح و شام عموم ایشان را
در روزهای جمعه چنانچه احادیث درین معنی ورود یافته است این
حاصل کلام سیوطی است گفتم من و توفیق از خداست که نسا
در عموم مومنین داخلند چنانکه ملائک و جن پس همه داخل این
بشارت باشند غایت آنکه تواند که این کرامت مخصوص آدمیان
باشد و جن و ملائک را نبود اگر دلیلی برین بگذرد فلان محذور نیست و
لیکن اخراج نسا جایز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا و خدیجه
کبری و عایشه صدیقه و دیگر نسا اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم
و مریم و آسیه که سیدات نسا عالم اند و کامل و عارف تر اند از بسیاری
از مردان از دیدار حق تعالی ممنوع و محجوب باشند و از عوام مردان
درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مومنان
که در احادیث توقیت ایشان با عیاد جمع واقع شده است
مخصوص و مستثنی دارند چنانکه سیوطی خود نیز بدان اشارت کرده صورت دارد

است آنکه گویند

است و آنکه گویند که نسا مقصورات در خیام باشند نفی
ضعیف است در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و در ورود صیغه
جمع مذکور در یراه المومنون و انکم سترون ربکم بطریق تغلیب شایع
است والله اعلم بالصواب و نیز امام سیوطی گفته که این تخصیصات
در رویت بعد از دخول بهشت است والا در موقف مخصوص تفصیل
بکسی نبود بلکه کافران را و منافقان را نیز بود و لیکن بصفت
قهر و جلال و کفار بعد از آن محجوب شوند تا آخرت عذاب زیاده بود
والله اعلم بالصواب و در رویت وی سبحانه در منام نیز خلاف نیست
و صحیح جواز اوست و از سلف نقل آن بسیار آمده از امام احمد
منقول است که رب العزت جل جلاله را در خواب دیدم پرسیدم که
یا رب افضل عبادات و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود که
تلاوت قرآن و از امام اعظم نقل است که صد بار رب العزت را
در خواب دید و ابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوه علما تعبیر خواب است میگوید
که هر که پروردگار تعالی را در خواب بیند در بهشت درآید و از غم و اندوه
نجات یابد و این در حقیقت مشاهده قلبی است نه رویت بصری و
اگر بصر بیند مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست و لیکن مثال
است مثل دیگر است و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را گویند

اقرب طرق
نسخه دیگر

ودر مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلاً عقل با فتاب
در جمیع صفات مثل نیست وباوجود آن آفتاب مثال عقل میارند
بمناسبت آنکه چنانچه محسوسات منکشف بنور آفتاب است انکشاف
معقولات بعقل بود واین مقدار از مناسبت در مثال بودن کفایت
کند چنانچه بادشاه را تمثیل با فتاب ووزیر را بماه کرده اند چنانچه اگر
یکی آفتاب را در خواب بیند تعبیرش آن بود که بادشاه را دریابد
واگر ماه را در خواب بیند تعبیرش دریافت وزیر باشد وحق سبحانه
وتعالی فرموده مثل نوره کمشکاة فیها مصباح ووی تعالی منزه
است که مصباح وزجاجه ومشکاة وشجر وزیت مثل وی بود وقرآن
بحبل کرده وهیچ شک نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثال اوست
وعالم منام عالم مثال است وکیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در منام
نیز هم برین طریق بود وتمام تحقیق این کلام از بعضی رسایل
امام حجة الاسلام باید طلبید والله الموفق ودر جواز رویت وی سبحانه
در دنیا ببصر در بیداری دو قول است واستاذ ابو القاسم قشیری
صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است این
سخن در جواز امکان اوست ولیکن وقوع وتحقیق آن مر غیر آن
حضرت را صلی الله علیه وسلم در شب معراج متفق علیه است در اجماع

محدثین وفقها ومتکلمین ومشایخ طریقت است که اولیا را حاصل
نیست در تعرف میگوید هیچ یکی از مشایخ را ندانیم دعوای آن کرده باشد
وار شیخ یکی حکایت آن بصحت نرسیده مگر طائفه حجابی
که ایشان را کس نشناسد ومشایخ اتفاق دارند بر تضلیل مدعی
آن وتکذیب وی وگفته که ادعای آن علامت عدم معرفت
حق است هر که این دعوی کند بحقیقت خدا را نشناخته باشد
وشیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف میگوید اگر از کسی معتبر نقل آن
بصحت رسد تاویلش باید کرد ودر تفسیر کواشی مذکور است که معتقد
رویت الهی بچشم مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مبتدع است و
اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید که هر که گوید من خدا را
عیاناً در دنیا می بینم ومشافهه روز بروز با وی کلام میکنم کافر گردد و
در عقیده منظومه میگوید ومن قال فی الدنیا اراه بعینه فذلک زندیق
طغی وتمردا وخالف کتب الله ورسل کلها وزاغ عن الشرع
الشریف وابعدا وذلک فمن قال فیه الیهنا یری وجهه یوم القیامة
اسودا نسأل الله العافیة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ولد خالق جمیع الاشیاء وپیدا کننده همه چیزها اوست از آسمان
وزمین وآسمانیان وزمینیان ذات وفعل ایشان همه بخلق وقدرت

اوست قوله ومدبرها ومقدرها تدبیر کننده جمیع امور و تقدیر کننده
جمیع اشیاء اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور و اتفاق در ایجاد
آنها و تقدیر ایجاد اشیاء بر قدر مخصوص و اندازهٔ معین و از خیر و شر
و نفع و ضر و حسن و قبیح بقضا و قدرت اوست قوله عالم بجمیع المعلومات
داناست بجمیع معلومات جزوی و کلی و هیچ ذره از ذرات از
علم وی بیرون نرود و از وی غایب نبود قوله وهو بکل شیء علیم
ولا یجب علیه شیء هیچ چیز بر پروردگار تعالی شانه واجب و لازم نیست
و نبود و از لطف و قهر و ثواب و عقاب گرد کار آن کند که خود خواهد
حکم بر کار نتواند کرد ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب
عاصیان بعدل او و وی تعالی در هر دو حال محمود است هم
در عدل و قهر و هم در فضل و کرم و هیچکس را بر وی حق و استحقاق نیست الا
آنکه خبر داده است که مطیعان را ثواب دهم و عاصیان را عقاب
کنم انچنین خواهد بود که وی گفته است ولیکن بر وی واجب نیست
و اگر فرضا خلاف آن کند دیگری را مجال نه که گوید چرا چنین کردی لا غرض
بفعله کارهای پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود
و با وجود آن در هر کار او را حکمتهاست که دیگری را بحقیقت دریافت
آن راه نبود و فواید و منافع در حکمت راجع بخلق است و او را بدان

احتیاج نبود

۷

احتیاج نبود وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان نسبت بذات
وی تعالی یکسانست ولیکن وی بمقتضای وجود حقیقی و ارادت خود
میکند هر چه میخواهد و حال آنکه رعایت حکمت و مصلحت نیز بر وی لازم
و واجب نیست جل جلاله و اعظم سلطانه قوله ولا حاکم سواه حاکم
اوست و بحکم وی فعل واجب و حرام و حسن و قبیح سبب ثواب و عقاب
گردد فعل حسن آنکه وی بدان امر کرده و قبیح آنکه از وی نهی فرموده پس حسن
و قبح راجع بامر و نهی شارع باشد عقل را درین جا مدخلی نیست تا حکم کند که این
فعل حسن موجب ثواب است و این قبیح موجب عقاب پس شاهق جبل
یعنی بوی دعوت شرع نرسیده و در کوهستان پیدا شده و همانجا از عالم
رفته با مردم اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ و معاقب نگردد والا از جهت
ایمان و توحید نزد بعضی مشایخ که گویند این قدر معرفت که عالم را صانع است
و صانع عالم یکی است و موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف
نبود عقل بنظر بتغیر عالم و انتظام وی حکم بدان کند و هم بحکم عقل واجب گردد ۲ بمجرد
و نص قرآن مجید که فرموده است وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
حجت فرقه اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم هیچکس را تا اول
پیغمبر نفرستیم که دعوت کند تا چون قبول دعوت وی نکنند و گفته
وی نشنوند و مخالف ورزند مستحق عذاب گردانند و قول آنانکه مراد از رسول

درین جا عقل است از مزلات است و شیخ کمال الدین ابن الهمام که از
محققین حنفیه است گفته که مختار مذهب اول است و ابو الیسر بزدوی
نیز بر آن است و از امام ابو حنیفه نیز آنرا روایت کرده اند قوله فالحسن ما حسنه
الشرع والقبیح ما قبحه الشرع پس لازم آمد که فعل حسن و کار نیک همان است که
شرع بدان امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان که شرع از ان نهی فرموده
و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبیح حسن و قبیح بآن معنی که
سبب ثواب و عقاب آخرت گردد اثبات بعقل در نتوان یافت الا
تعلق مدح و ذم الفعل چنانکه عدل و ظلم و بودن وی صفت کمال و
نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن بعقل سخن نیست قوله و بالملائکة
اعتقاد باید کرد که خدای تعالی را فرشتگان است و فرشتگان اجسام
لطیفه نورانیه اند که بهر شکلی خواهند بر آیند و حقیقت ایشان همان ارواح مجرد
است و ابدان نیست بایشان حکم لباس دارد و ایشان را توالد و تناسل
نبود و ذکورة و انوثة نه فرشتگان بر آسمان اند و بر زمین اند و بر هر جزوی
از اجزای عالم فرشته موکل است که حربی و مدبر و حافظ اوست خصوصا
بآدمی زاد چندین فرشته موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بجهة
محافظت وی از شیاطین جن و انس و در عالم علوی و سفلی هیچ
مکانی نیست که معمور بملائکه نبود و در حدیث آمده است که خلق فرموده

نه جزو از ان

نه جزو از ان ملائکه اند و یک جزو باقی خلائق اند الحدیث قوله اولی اجنحة مثنی
و ثلاث و رباع و در قرآن مجید فرشتگان را بازوها اثبات کرده لا جرم
اعتقاد بران باید کرد و حقیقت مراد از ان مفوض بعلم وی تعالی شانه
داشته یا تاویل بقوای ملکی کرد چنانکه متشابهات قرآنی است و الله اعلم
و همانست که مراد بعدد مذکور تعدد است نه حصر زیرا که در حدیث آمده
که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در شب معراج جبرئیل را علیه السلام شش صد
جناح دید و منهم جبرئیل از جمله فرشتگان و چهار فرشته مقرب اند
که عظایم امور عالم و دعائم مهام ملک و ملکوت بایشان مفوض است
جبرئیل است که القاء علوم و تبلیغ وحی بانبیاء علیهم السلام مفوض بدوست
و میکائیل که تعیین ارزاق مخلوقات و مقادیر آن بدست اوست
و اسرافیل که نفخ صور برای صعق و هلاک و بعث و النشور متعلق باوست
و عزرائیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است اکثر بر آنند که جبرئیل
افضل است از تمامی ملائکه و بعضی گویند این چار فرشته در فضل متساوی اند
و غیر ایشان فرشتگان دیگر نیز مقرب اند و اعظم اند هشت فرشته
حاملان عرش اند و عظمت اجرام ایشان بحدیست که مسافت میان
گوش و دوش ایشان بهفتصد ساله راه است کذا جاء فی الحدیث
و لکل واحد منهم مقام معلوم هر یکی ازین فرشتگان را در بارگاه کبریا

تعالی جای معین در جناب قرب و معرفت مقامی معلوم است و مرتبه خاص
که تجاوز و ترقی از آن نکنند هر کمالی که لایق بحال هر یکی از ایشان بود
بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق و تحصیل کمال و اخراج از قوت
بفعل نبود چه شوق بر معشوق و دیگر حاصل بود و این معنی بود آنرا گویند که در
ملائکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی و معرفت مبدا نباشد و قوله لا یعصون الله
ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون صفت فرشتگان اینست که بفرمان باری
تعالی کنند و معصیت نورزند و بر راه مخالفت وی نروند هر چه فرماید همان
کنند و ابلیس که بیفرمانی کرد در حقیقت از ملائکه نبود و جنی بود در طاعت و
عبادت بصفت ملائکه بر آمده و یکی از ایشان باشد و در آخر بر اصل
خود رجوع کرد و نزد بعضی ملائکه و جن در خلقت قریب یکدگر اند چنانکه نار
هم نوری دارد و چون خلاف کرد خاصیتش برود و همان نور ماند والله اعلم
قوله و کتبه انزلها علی رسوله حق سبحانه و تعالی را کتابهاست که
بر بعضی پیغمبران فرستاده و دیگران را متابعت آن فرموده و مجموع عدد کتب
سماویه یکصد و چهار است و یکی از کتاب آسمانی توریت است که بر موسی
علیه السلام منزل شده و انبیاء بنی اسرائیل همه تابع احکام آن کتاب اند
و زبور دیگر زبور است که بر داؤد علیه السلام نزول یافته و انجیل فرود آمده
و جمیع این کتاب بعد از ذکر الهی و بیان احکام شرعی مملو و مشحون اند

بذکر احوال

بذکر احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحابه و امته و بیان
خاصه و خلاصه او و فات مجالس انبیاء سابق صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر مناقب
و محامد آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل میکردند بجناب کبریا عز اسمه
قوله والقران العظیم زبده و خلاصه جمیع کتب سماوی قرآن مجید
و فرقان عظیم است که بر سید رسل و خاتم انبیا علیه السلام و من الصلوات
افضلها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاصه اوست که در کتب دیگر نبوده است اگرچه
توریت در ضخامت و عظمت بحدی بوده که حفظ آن جز پیغمبر از امیسر نبود
ولیکن قرآن مجید با وجود ایجاز و اختصار اعظم و اکمال تمام کتب است قوله
ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین و تمام کتب الهی ازین حیثیت که
کلام حق اند برابر اند اگرچه بوجوه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه
انبیاء لا نفرق بین احد من رسله با وجود آن تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض و اسماؤه توقیفیة نامهای خداوند عز شانه توفیقی اند یعنی
موقوف است بر سماع و نقل از شرع او را جز بنامی که در شرع خود را
خوانده سبب آن نتوان خواند و از پیش خود نامی نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت
اطلاق آن نام بروی تعالی و هر چند که معنی یکی بود بآن نام که در شرع آمده
است مثلا او را شافی گویند طبیب نه و جواد خوانند نه سخی و عالم
گویند نه عاقل و منع از تسمیه است نه توصیف که تسمیه تصرف است که جز

والی را از سد و سخن دران اسماست که ماخوذ اند از صفات و
افعال والآء و اسماء اعلام که در لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه
مخصوص بزبان کافران است نباید خواند که در آنجا بیم کفر بود و باید دانست
که اسماء الهی منحصر درین نود و نه نام نیست و اورا اسماء است
که خلق را دانایند و اسماء دیگر که خلق را معرفت آن راه نبود و در لسان
شرع نیز بیشتر ازان آمده است و لیکن شهرت این اسماء ازان جهت
خاصیتی مخصوص است که دران نهاده اند چنانکه فحوای حدیث
ان لله تسعة وتسعين اسما من احصاها دخل الجنة بدان
مشعر است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است که هر که
از ایشان مدد جوید مددگار وی شوند و هر جا که روی آرند فتح کنند
ازینجا لازم نیاید که او را غیر ازین هزار سوار دیگر نبود سوار از بسیار و بیشمار دارد
هزار ازان میان باین صفت اند که یاد کرده آمد و لا بد اخص خواص ذکر این
نود و نه نام الهی را غیر اسماء خاصیتی در آمدن بهشت است که مخصوص
بدینهاست والله اعلم قوله وهو خالق الافعال العباد في الكفر والمعصية
بارادته وتقديره ولا برضاه چون ثابت شد که خالق همه اشیا اوست
تعالی و تقدس پس افعال بندگان را نیز فرمود والله خلقكم وما تعملون
شما و اعمال شما همه مخلوق الهی است جل شانه و عظم برهانه پس کفر و ایمان

و طاعت

و طاعت و عصیان و نیکی و بدی از بندگان بارادت و مشیت
و حکم و تقدیر او صادر گردد و لیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت
و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت و بدی ناراضی چنانچه فرمود ولا یرضی
لعباده الکفر خواستن و پیدا کردن و بجا آوردن دیگر است و راضی بودن دیگر
رضا بدانست که امر کند و بفرماید که بکن و بسا باشد که امر کند و نخواهد
که بوقوع آید از جهت حکمتی که جز وی تعالی کس نداند از برای تخلف ارادت از
امر چنان مینماید که اگر خواجه خواهد که اثبات و اظهار عصیان بنده خود
کند او را کاری فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عصیان بر مردم ظاهر گردد
و در تحقیق فایده و حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان و اسرار از
مکنون علم ازلیست تا پیدا گردد که مطیع کیست و عاصی کیست والله اعلم
بحقیقة الحال وللعباد افعال اختيارية يثابون بها ويعاقبون عليها و بر وجود
آنکه بارادت و تقدیر الهی است بنده فاعل مختار است و وی را در کار خود
اختیاری داده اند و افعالی که از وی صادر گردد مجبور و مضطر
نبود و ثواب و عقاب و خطاب مرتب برین اختیار است که وی دارد و اول باید
که معنی جبر و اختیار را بدانند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که صحت
بدانکه صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکه چیزی تصور کند پس
اگر آن چیز مطلوب و ملائم طبع اوست از باطن وی خواهشی

قوله تعالی وما اصابك من سيئة

در دانستن معنی جبر و اختیار

منافر

بیدا گردد بتحریك آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند و اگر کاری
ومنافر طبع او بود نفرتی و کراهتی از آن چیز در دل وی افتد و از وی
حرکت کند بعد از انکه نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت
و نفرت بفعل و ترك آن چیز برابر بود و ممکن بود که کند یا نکند خواه در مرتبه
تصور که قوت قریبه بفعل دارد یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این
حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند و آن فعل را که برین حرکت مرتب
گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور و انبعاث شوق
و خواهش در آن جا نباشد حرکت صادر گردد و بی خواهش چنانکه حرکت
مرتعش و این حرکت را جبری و اضطراری گویند انکار آن حکم آن دارد
که کسی گوید که آدمی سمع ندارد و بصر ندارد آفرینش آدمی بر اختیار
واقع شده است و طینت وی چنین سرشته اند کسی گوید که همه
حرکات آدمی کل افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار حس است
و هیچ عاقلی این را قبول ندارد و لیکن اشکال درینست که آیا بعد از شمول
واحاطه علم و ارادت ازلی و قضای و تقدیر الهی متصور باشد که این فعل
آدمی در وجود نیاید و وی آنرا نکند نباشد زیرا که خدای تعالی اگر در ازل
دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که بوجود آید خواه
بی اختیار چنانچه در حرکت اضطراری و خواه باختیار اگر فعل اختیاری است

بس اورا

۱۱

یعنی و نیز آدمی ... اختیار است

بس اورا در اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری
است لیکن در مبادی آن اختیار ندارد اگر کسی چشم گشاده باشد
نه بیند صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب
اوست انبعاث شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت
بعد از وی واجب هر چند باختیار او باشد اما این اختیار اورا
واجب و لازم گردد و وجوب و لزوم منافی حقیقت اختیار است
بس آدمی اختیار دارد و لیکن با اختیاری ندارد و همان آمده که گفته اند ۲ در اختیار خود
قوله مختار فی فعله و مجبور فی اختیاره و بعبارتی دیگر مختار
بالصورت و مجبور بالمعنی و بحقیقت این مسئله قضا و قدر با خوا ۲ یعنی مسئله
باختیار بنده مقام حیرت و اعتراف بعجز و سکوت و مرجع و
مآل کلام ایشان درین مقام باین آیت لا یسئل عما یفعل غما
وهم یسئلون و هنوز درین موقف نباید ایستاد که در ورای آن
سری غامض است امام جعفر صادق که اوستاد اهل طریقت و قدوه
اهل حقیقت است میفرماید که لا جبر و لا قدر و لیکن امر بین امرین و مو
حقیقت کار امری متوسط است میان جبر و قدر جبر مذهب
جبریه است که میگویند که آدمی را اصلاً اختیار نیست و حرکت او
مثل حرکات جمادات است و قدر مذهب قدریه است که گویند همه در اختیار

قوله تعالی و لا یزالون مختلفین لیکن حکم کرده ام
که مختلف بوند باختیار بعضی مومن و بعضی کافر
بعضی سنی و بعضی مبتدع الا من رحم ربک ای
با الهدایة علیه و لذلک خلقهم ای الام العاقبة
عند المعتزلة و عندنا العلة یعنی هر کسی را از
بهر آن آفرید که دانست که از وی همان آید
باختیار ۱۲ تفسیر مولانا عثمانی علیه الرحمة

آدمی است و در کار و بار خود مستقل است و افعال او مخلوق اوست پس
مینمایند که این هر دو مذهب باطل است و افراط و تفریط است مذهب
حق توسط است میان این و آن ولیکن دریافت این امر متوسط
حیران و سرگردان است و فی الحقیقت این جبر و تفویض مرهم اهل بحث ۲ و سرگردانند
و جدال را باشد که خواهند معتقدات را بعقل ثابت کنند و چیزی
بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیفتد تصدیق آن
نکنند و ایمان بدان نیارند و ما ایمان را دلیلی قطعی بر ثبوت این
مدعا شریعت و قرآن است که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت
اوست و با وجود آن طاعات و معاصی را به بندگان نسبت میکنند
و میفرمایند که خدای تعالی هرگز ظلم بر ایشان نکند خود بر خود ظلم کردند
قوله تعالی وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و فرموده در مقامات
بسیار قوله تعالی والله خلقکم وما تعملون و درین آیت هر دو را اثبات
کرد نسبت خلق بخود و نسبت عمل بایشان پس ناچار ما را ایمان باید آورد
که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگر چه
بکنه آن نرسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیار است پس
قائل شدن بآن ضروریست که ما را مسئله قضا و قدر بحث شرع معلوم شده
همچنان مسئله اختیار نیز از روی نص چون هر دو از شرع معلوم شده باشد

چندین نزاع

چندین نزاع و جدال چیست ایمان بهر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر
متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خوض درین مسئله از علامات بطالت
و جهالت است هیچ حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد ۲ عمل و سعی
حقیقت امر همانست که نزد خداست اعملوا فکل میسر لما خلق له اگر
بعد از شنیدن خبر شارع تردد و خلجان در باطن است فکر ایمان بهار این
باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق
کنی و اگر ایمان را موقوف حکم عقل خود داشته پس در حقیقت ایمان
بخود آورده نه باو و ما را در اثبات این مسئله از اول بهمین مسلک بایست
رفت و مواد وضع رساله نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طغیانی
است چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل نگاه دارد و ما را ایمان نگهدارد
والله یضل من یشاء و یهدی من یشاء پیدا کننده هدایت و ضلالت
در بنده از طرف خداست سبحانه و تعالی هر که را خواهند گمراه کنند و هر که را خواهند
براه راست آرد هر که را او گمراه کند هیچکس براه راست نتواند آورد و هر که را
براه راست آرد کسی نتواند گمراه کرد و کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود
آن نسبت هدایت بقرآن و به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نسبت ضلالت
بشیطان و اصنام واقع شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد و اعتقاد
باید کرد و بحقیقت هدایت معنی دارد و راه راست نمودن و براه راست بردن

والمقصد رسانیدن است این معنی دوم مخصوص بجناب کبریا است الیت لک
از دیگری نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن و رسول را ثابت شد
که بیان طریق مستقیم میکند و راه راست مینماید ولیکن براه
راست بردن والمقصد رسانیدن از خداست پس قوله تعالی
انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء هر دو راست آمد
پیغمبر را سبب هدایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت
و در حقیقت همه از خداست والله الهادی ومن التوفیق قوله وعذاب
القبر للکافر ولبعض عصاة من المؤمنین وتنعیم اهل الطاعة بما یعلمه الله
ویریده والسوال منکر ونکیر حق از اعتقادات اهل سنت وجماعت عذاب
قبر است و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و
آخرت کافران را و مومنان را و فاسق درین عالم در محنت و عذاب
و مطیعان در ناز و نعمت باشند چنانچه وی خدای تعالی خواهد و بدان
چه داند و خواهد و منکر و نکیر دو فرشته اند عظیم و مهیب سیاه و
کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین
وی سوال کنند اگر بتوفیق و تعلیم الهی جواب سوال ایشان را
مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود و چون نو عروس در خواب
راحت رود و قبر در حق او روضه از ریاض جنت گردد و اگر گفت در محنت

تفسیر ملا مولانا حسین ۱۲

و عذاب بود

و عذاب بود و قبر بروی گوری از گورهای دوزخ بود و آیات و احادیث
بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان آورد و کیفیت آن مفوض
بعلم الهی جل شانه باید داشت خواه باعاده حیات یا بمقابله روح یا بغیر
آن بوجهی از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و بحقیقت نزد اهل سنت
وجماعت شرط ادراک نیست و بعضی علما گفته اند منکر و نکیر دو
فرشته مکان گناهکاران را باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر
و بشیر نام برد و این سخن خالی از غرابت نیست در احادیث ذکر آن
کم توان یافت و نیز گفته اند علما که ملائیک سوال جماعت کثیر
باشند که بعضی را منکر نام بود و بعضی انکیر نام بود بر هیئت دو شخص از آن
جماعت مبعوث شوند چنانچه بر کتاب اعمال هر بنده دو ملک موکل اند
و تواند که دو شخص باشند که در امکنه متعدده و در زمان واحد مشتمل شوند
باشند والله اعلم و صاحب خلاصه و بزاری در فتاوی خود تصریح کرده اند
که سوال بعد از مدفون کردن میت است بلکه بعد از غیبوبت مردم
چون میت را در تابوت بنهند به نیت نقل وی بمکانی دیگری مسئول
نگردد و اگر درنده خورده است در شکم او مسئول شود انتهی و اصح آنست که
انبیا را سوال نبود و اگر سوال بود از توحید و احوال امت بود بطریق
تشریف و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز اختلاف است

اکثر بر انند که مسؤل شوند ولیکن ملایکه بعد از سوال تلقین
شان کنند بگوید که بگو الله ربی و دین الاسلام و محمد نبی کار پرور
دگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی را در مهد کرده و در اطفال مشرکین امام
ابو حنیفه رحمة الله علیه توقف کرده است از جهت تعارض ادله و
در ثواب و عقاب کرده اند و بعضی بر انند که بنار باشند و بعضی گویند
که بهشت روند و محمد بن الحسین گوید که من یقین دارم که حق تعالی
هیچکس را بی گناه عذاب نکند و جن را نیز سوال بود از جهت عموم ادله و
امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان توقف کرده و کافران
ایشان باتفاق معذب باشند و ابن عبد البر گوید که کافران
مجاهر را سوال نبود و لی سابقه و سوال عذابش کنند و منافق را
سوال بود و بعضی از شارحین گفته اند که احادیث باب شنیده و
شهید و مرابط فی سبیل الله و انکه روز جمعه یا شب وی مرده
و انکه هر شب سوره ملک خوانده و انکه بعلت استسقا یا اسهال مرده
ورود یافته است حدیث جمعه ضعیف است و ترمذی و ابن عبد البر
ذکر کرده که سوال قبر از خصائص این امت عظمی است و گفته اند که
حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تمحیص ذنوب است تا روز قیامت
پاک از جمیع گناهان برخیزند و در شرح عقیدت طحاوی نیز مثل آن گفته

ونعم والتوقف

ونعم والتوقف نیز کرده است والله اعلم دیگر بدانکه در احادیث آمده
که در قبر عاصی هفتاد کژدم و اژدها بود که اگر یکی از انها دم زند تمام دنیا و
درختان آن بسوزند و بحقیقت این مار و کژدم همه صورتهای صفات
ذمیمه و افعال قبیحه و تعلقات دنیا است که دران عالم بمار و کژدم
متمثل ساخته اند و ذکر عدد هفتاد یا از برائی بیان کثرت است یا بجهت اطلاع
شارع بر عدد اصول صفات و در ایمان و اعتقاد بدان و امثال آن از امور
آخرت که مخبر صادق بدان خبر داده است دو طریق است یکی انکه وجود مار
و کژدم و گزیدن ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود است
ولیکن آنرا بچشم سر نتوان دید زیرا که درین عالم بچشم سر مشاهده عالم
ملکوت هر کس نتواند کرد مگر کسانیکه بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیاء و بعضی
اولیاء آخرت جبرئیل را در واقع آنحضرت صلی الله علیه وسلم میدید و بمجلس غیر
آنحضرت او را نمیدید الا ما شاء الله تعالی و این دیدن و نمودن بخلق قدرت
الهی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر کوری در پیش یکی باشد و دیده گشاده بود
در خیالش نه نماید نتواند دید و اگر بنماید ارواح را تواند دید استحقاق ایمان و صحت
اعتقاد و متابعت در ینجا است دوم طریق ادنی انکه اعتقاد کنند که دیدن
این مار و کژدم بر مثال دیدن در خواب است که مار و کژدم و گزیدن ایشان
در عالم مثال شدن بالم نسبت بوی موجود و واقع است اگرچه در خارج نبود اگر

چه مقصود اینجا نیز حاصل است لیکن این اضعف الایمان است
والاول احکم واسلم والله الموفق قوله والبعث حق بر انگیختن
پروردگار حق تعالی مرده ها را از گور زنده گردانیدن خلائق بار دیگر
حق است تمام قرآن واحادیث بدان ناطق است ومدار اعتقاد دین
مسلمانان بدین مسئله است کسی که اول از عدم صرف وناپود محض پیدا
کرد واز کتم عدم بوجود آورد بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند قوله تعالی
وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه وبحقیقت تخمی از آدمی
که منشأ انبعاث ونشو ونما ازو شود باقی دارند ودر زمین پنهان
کنند چنانچه گیاهها در صحرا سبزه از باران بروید آدمیان نیز بروید
ودر احادیث آمده است که بارانی از آسمان ببارد پس موتی از
زمین برآیند وحیوانات دیگر غیر انسان از تمامه بهائم وطیور وحشرات
نیز مبعوث شوند تا بحکم مطلق قصاص ایشان از یکدیگر بگیرد ودر
احادیث آمده است که فردای قیامت قصاص خلائق از یکدیگر بگیرند تا
آنکه از گوسفند شاخ دار که گوسفند بی شاخ را زده است بلکه مورچه از مورچه
که بناحق رنجانیده است قصاص گیرند وچون این قصاص بتکلیف
وتمیز اختصاص ندارد بعضی علما گفته اند که اطفال را از اطفال نیز قصاص
گیرند وبعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم سازند وآن حیوانات

نزول

احمد مسلم

که ماکول

که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند ووجود بعث ونشور بنفخ صور
شود ونفخ صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان در اهل زمین
واسمان بهول ووحشت پیدا آید وخوفی ووحشتی راه یابد که حضور
وجمعیت است از دل ها رخت بربندد وتمام جانداران بمیرند وهلاک
شوند چنانچه قوله تعالی ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و
من فی الارض الا ما شاء الله دویم برای بعث اموات از قبور باشد
که بدان مرده ها از خاک برخیزند ومنتشر شوند چنانکه متصل بهمین آیت
میفرماید ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون جای دیگر
ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون وفاصله
میان دو نفخه چهل سال ونعیم من فی السموات ومن فی الارض ومعلوم شد
که اثر این فزع وصعق شامل حال تمامه اهل زمین وآسمان خواهد بود از
جن وانس وملائک وباستثناء الا ما شاء الله جبرائیل ومیکائیل
واسرافیل وعزرائیل وصور وخزانه وحملهٔ عرش وکرسی مراد نموده
اند وگاهی نفخهٔ احیای قیامت گویند وگاهی قیامت گویند وزمان ممتد
اراده از ابتداء اماتت تا دخول جنت مهمه را روز قیامت گویند و
بحقیقت اگر بنظر اعتبار درنگرند هر روز این احوال برمردم هنوز از
روز قیامت در غفلت ومنکر اند ودر خبر شارح تعالی گفته وقت

۲ مردم میگذرد

تمام که در آید فزعی وهولی وخوفی ووحشتی بمردم وتمامه جانوران را
یابد وهمه در خانها واشیانها در آیند ودر کنجها در خزند وچون شب شد
بخواب روند وبمیرند وهلاک شوند اینجا اثر نفخه اول ظاهر شد تا
گاه صبح در دمد وهمه بی اختیار بیدار شوند وبرخیزند ومنتشر شوند اینجا اثر
بعث ونشور بظهور آمد فسبحان القادر وتحیی ویمیت والیه
النشور قوله والوزن حق سنجیدن وپرسیدن اعمال بندگان روز
قیامت حق است اگرچه علم وی تعالی بهمه محیط است ولیکن
در ضمن آن حکمتهاست تا بندگان بدانند وبر ایشان ظاهر
گردد وحکمتهای دیگر که جز وی کس نداند وکیفیت وزن ومیزان
مخصوص بعلم اوست تعالی این قدر در ایمان کافیست و
تحقیق آنست که وی میزان حقیقی است واو را دو کفه است
وبیان محسوس ومشاهده هر کفه مقدار آسمان وزمین است
از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که در یک پله وی آسمان
وزمین وهرچه در میان زمین وآسمان است بنهند بگنجد وکفه
حسنات از جانب یمین عرش متقابل جنت بیاید وکفه سیات
از یسار عرش مقابل نار بود وبعضی گویند که مراد از میزان
چیزی است که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد

ومراد معنی

۱۶

مراد معنی عدل است ومیزان تمثیل است از برای آن انهما
همه تاویل است واصل همان است که ظاهر آنچه در حدیث آمده است ایمان
آورند وبحیله گری عقل از جا نروند ووزن اعمال است وحق تعالی
قادر است که آنرا متشکل باجسام کند حسنات را باجسام نورانیه
گرداند وسیات را بظلمانیه اجسام گرداند یا صحایف که در آنها اعمال
است خفت وثقل احداث فرماید وحدیث بطاقه دلالت برین دارد
وبطاقه کاغذ پاره را گویند که در وی ثمن متاع نوشته باشد ومراد
اینجا آنست که چون کفه حسنات یکی سبک آید در کاغذ پاره لا اله
الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند وبدان راجح
آید با صحائف اعمال وبعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن
اعمال وصحائف اعمال جمعا قایل شده اند وجمع موازین در
قول وی سبحانه ونضع الموازین القسط لیوم القیمة یا
باعتبار تعدد آن باشد یا هر امت را یا بنده را یا هر نوع عمل را میزانی
باشد یا باعتبار تعدد اوزان بود یا از جهت کثرت اجزا وعظمت
وی بود ووزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود وانکه او را طاعت
نباشد از جهت اظهار شرف وتعظیم یا افشاء معصیت وتفضیح
باشد وو در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود وجه کافر را خسنات بود تواند که صورت حسنات

قوله کما روی عن النبی علیه السلام انه سئل ما بال الموحد المعروف
بالخیر یشدد علیه عند الموت والرجل المعروف بالشر
یهون علیه الموت فقال علیه السلام المومن یکون له
ذنوب فیجازی بها عند موته فیقضی الی الله تعالی
فی الاخرة ولا ذنب علیه والکافر یکون له حسنات
فیجازی بها عند الموت فیخفف بها کرب الموت عنه
ثم یقضی الی الله تعالی فی الاخرة ولیس له حسنة

در تخفیف عذاب وی کارگر افتد و گویند که ثقل کفه میزان آخرت
بر عکس میزان دنیا است و علامت ثقل ارتفاع کفه بود و علامت
خفت انخفاض کفه بود قوله والکتب حق کتابی که اعمال بندگان
از طاعات و معاصی دران مثبت و مکتوب است حق است
و مؤمنان را کتابهاشان بدست راست دهند و کافران را بدست
از پس باین نوع که دست چپ به پس پشت بپیچانند یا از سینه
بجانب پشت بر آرند از برای تمیز میان مؤمنان و کافران و
عزت مؤمن و رسوائی کافر و حکمت درانست که اعطاء کتاب
بیمین مخصوص بمؤمن مطیع باشد یا شامل عصات نیز بود
و بعضی گویند که عصات را بدست چپ دهند ولیکن بعد از اجرای
وعید و اخراج از نار بدست راست دهند و اذن خواندن بکنند
مگر بعد از اخراج یا نه بدست راست دهند و نه بدست چپ بلکه مواجه
دهند یا اصلا کتب ندهند بلکه احوالش را بر وی خوانند و حق انست که
احوال عاصی درین باب موقوف است و نص قرآن ازو
ساکت است و این همه احتمالات است که بطریق اجتهاد و استنباط
ذکر کرده اند والله اعلم قوله والحساب حق مقصود از کتاب حساب است
چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد قوله والسؤال حق از رسیدن

و حدیث بطاقه رد آن
میکند والله اعلم

[illegible]

... بنده را از خبری سوال آید اگر جواب تواند گفت بمقدار چشم زدنی از هزار ساله راه بگذر ... و اگر ... فقره خاص کنند و زیر پای خلق می سپرند خوار بر ایشان نمایند که آنچه نماز بسبب وی عاصی شدید بدین خواری است ۱۲ مولانا ...

دی تعالی از بندگان که چه کار کردند از طاعات و معصیت چه ورزیدند
خواست و از ملائک نیز حساب گیرند در حدیث آمده است که اول
حساب از جبرئیل امین گیرند که چگونه امانت وحی را بانبیا رسانیده است
و در بعضی احادیث آمده که اول حساب نوح را بود علیه السلام او را حاضر
آرند و وی از هیبت خداوندی بلرزد فرمان شود که تبلیغ علوم بجبرئیل
که چند کردی گوید گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر آرند و همه را
از عظمت همین سوال کبریائی ذو الجلال لرزه بر تن افتد بس پیغمبران را
حاضر آرند و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت پرسند و اول آنچه
از عبادات سوال کنند نماز باشد و از معاملات خون ناحق باشد
و حسنات ظالم را بمظلوم دهند و سیئات مظلوم را بظالم دهند
و بهفتصد نماز مقبول بمقابله دانگی رود و در بعضی روایت آمده که مردی را
اگر از ثواب هفتاد پیغمبران بود بنصف دانگی مخاصمت افتد در بهشت
نه در آید تا خصم وی از وی راضی نشود آنچنین روزی در پیش و خواجه
بر بستر راحت افتاده است میگوید آنچه من یافته ام دیگری نیافته
من فهمیده ام عوام هیچ یکی نفهمیده عوام در غفلت اند و علماء در گفتگوی
و صوفیان بطامات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند
که چه خواهد شد و چه روز در پیش است تمام روز بافسانه خوانی مشغول و ...

گواه نوکیست

وعن النبی علیه السلام انه قال یوم واحد یاخذه
السلطان ظلما و عتدا خیر من ان یتصدق
بثلثمایة الالف درهم یعنی ان صبر فی ذلک

دم تصور مرگ وحسرت واحوال آن نه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
اکنون برحمت خداوند نگر اگر خواهد خصمان را راضی گرداند بهشت
برین را باوی نماید وگوید که این بهشت را که می خرد گوید خداوند که
تواند که این را بخرد ثمن آن کراست فرمان آید تو میتوانی خرید
ثمن آن در دست تست اگر این حق که بر برادر مسلمان داری بخشی
وابرای ذمهٔ او کنی این بهشت ترا باشد پس وی خوشنود شود وبه بخشد ونیز
در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ابستر رحمت وکنف
مغفرت خود در آورد وبرسد که کس نداند وگوید چنانکه در دنیا گناهان ترا
پوشیدم امروز برحمت خود بخشیدم وکتاب حسنات بدستش دهند
کافران ومنافقان را فضیحت کنند ومنادی در دهند که أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ فسبحان ذی العدل القوی والفضل العظیم سبحانه
فضل وی کار خود میکند لیکن ترس از عدل است بیت اگر در دهند
یک صلای کرم : عزازیل گوید نصیبی برم : این بیت را خواند
این را نیز بخوان به تهدید گر بر کشد تیغ حکم : بمانند کروبیان صم بکم
در جای دیگر میفرماید که أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
وجای دیگر میگوید لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ خرخره وحیرت

عزازیل

وبچاره کی کاری

وبچاره کی کاری نیست مارا ایمان بهر دو باید آورد باقی حکم اوست والله
علی کل شیء قدیر قوله والحوض حق سید رسل را صلی الله علیه وسلم روز
قیامت حوضی باشد که او را کوثر گویند وآیت کریمه إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ
کوثر را بدان تفسیر کرده اند که مسافت آن حوض یک ماه راه باشد
آبش از شیر سفیدتر وبویش از مشک خوشبوتر وکوزهای وی از ستارهای
آسمان بیشتر وروشن تر هر که یکبار از آب او بخورد دیگر تا ابد تشنگی گرد
وی نگردد ودر تحدید حوض بحسب مسافت مکانهای مختلف در احادیث
ذکر یافته است وسبب اختلاف رعایت احوال مخاطبان است
چنانچه باهل یمن فرموده من صنعاء الی عدن وباهل شام جای
دیگر گفته باهر کس مسافتی که معلوم ومتعارف وی بود ذکر کرده ودر بعضی
احادیث تحدید بزمان ورود یافته مثل شهر وغیر آن وخلاصه معنی بیان
وسعت وعظمت اوست وگویند که هر پیغمبر را حوضی باشد بر قدر مرتبه
وی وقرطبی گوید که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو حوض بود که نام او
کوثر است ودر خبر آمده که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود رضی الله عنه وکرم الله وجهه
امروز هر که سیراب محبت وتشنه لقای اوست مشکل که از آن حوض
آبی خورد ودر روایت آمده است که علی مرتضی فرموده است که هر که محبت ابوبکر
صدیق وعمر در دلش نبود قطره از آن کوثر نوشش ندهیم قوله والصراط حق بر دو کار

تعالی روز قیامت بر پشت دوزخ پلی بنهد از موی باریکتر و از تیغ تیزتر و جمیع خلائق را بفرماید که از وی بگذرند بس بهشتیان از وی عبور کنند و به بهشت درآیند بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسب تیز رو و همچنان عبور هر کس بر تفاوت مراتب عبور کند بر صراط مستقیم دین و ملت عدالت بود که این صراط نمونه از وست و دوزخیان بلرزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب مجید که فرموده است وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا دلالت کند که این مرور و عبور که مستلزم ورود و حضور نار است عام باشد مر تمامه خلائق را حتی الانبیاء و سید الرسل را صلوات الله علیه علیهم اجمعین و بعضی از ارباب توحید گفته اند ما نا که حکمت در احضار و گذرانیدن آنحضرت صلوات الله علیه وسلم از آن راه آن باشد که بعضی عصات امت که روزی چند بشومی نفس گرفتار هاویه مانده باشند نظاره جمال وی ایشان را مایه غمزدای و غمگساری ایام فراق گردد و روایتی از ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عموم این آیت مخصوص است از نظر وی بگذرند و وی در حضرت استاده بود الحق چنین سزد اگر وی از بالای آتش بگذرد آتش گلستان گردد آخر آتش به بنده مومن کامل فریاد کند که جُز یا مؤمن

فان نورک اطفأ لهبي ای مومن کامل زود از سر بگذر ایمان که تو با آتش داوری کند مرا گشت محمد صلی الله علیه وسلم که نور انوار مومنان باشد آتش در برابر وی کجا ایستد نور وی که در نا سینه حال خلیل بود چه کار کرد آنجا که خود بی واسطه باشد تا چها کند و الشفعات حق در خواستن رسل و انبیا و اخیار و علما و ملائک که ایشان را در درگاه رب العزت آبروی و لااجرم بشفاعت گناه کاران را آبرو دهد از پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است فردا ظاهر شود که او در درگاه خداوندی چه قدر جاه و عزت بوده است روز روز اوست و جاه جای اوست اللهم بحق جاه محمد اغفر لنا و تمام عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند و حیران شوند بطلب شفیع برآیند تا درد ایشان را درمان کند اول نزد آدم صفی الله روند و گویند که تو آن آدمی که پدر تمامه آدمیان و پروردگار ترا بدست خود پیدا کرد و در بهشت عنبر سرشت جای داد و مسجود ملائک گردانید و اسماء تمامه اشیاء ترا در آموخت شفاعت کن ما را که سخت روزی پیش ما آمده است آدم گوید که ایستادن درین مقام و دم زدن درین جهت حد من نیست از من هنوز آن شرمندگی که اکل شجر کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم رفته است این کار مگر از نوح آید

پس آدم حواله بنوح کند ایشان نیز در نوح بیایند و نوح با براهیم انداز
و ابراهیم بموسی و موسی بعیسی تا تمامه این رسل علیهم السلام اولوا العزم صلی الله
علیهم اجمعین شرمنده ذلات خود باشند و هیچکس ازین مقام قدم
پیش نتواند نهاد تا در حضرت خاتمه محمدیه که سید رسل و شفیع مادر
روز محشر مکرم بخطاب قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس پیغمبر صلعم
برخیزد و در سراپرده عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا وعده
کرده بودند که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و جز او را استادن
درین مقام ممکن نباشد کسی را که بایستد و سجده در رود و دستور حکم شود که
سر از سجده بردار و هر چه بخواه هر چه گوئی بگوی پس سر از سجده بردارد
و بزبانی که دران وقت در اموزندش پروردگار خود را حمد و ثنا
گوید و قسمی از عاصیان را ببخشاید باز بسجده در رود و قسمی دیگر را
شفاعت کند و چون از سجده ثالث که سر بردارد گناهان تمامه
گنه کاران را ببخشاید پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخلود
نار بروی حکم کرده باشد یعنی کافران و منکران این مضمون
حدیث است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و ازینجا
خود ظاهر شد که گناهان همه راوی در خواهند و احتیاج

بشفاعت دیگری نماند مگر آنکه گویند که این مخصوص با امتان وی
باشد یا دیگران را شفاعت در حضرت وی بود و وی را الحق
حق تعالی والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت آنحضرت
صلی الله تعالی علیه و سلم کسی نماند الا کسانیکه در ایشان جز لا اله الا الله
ذره نیکی نبود و سراسر معصیت و گناه باشند پس از آن شفاعت
ایشان در خواهند از درگاه رب العزت حکم آید که ای محمد اینها
خاصه کان منند ایشان را من خود شفاعت کنم و از آتش
دوزخ برآورم فی الجمله روز روز محمد است و جای جای اوست و مقام
مقام اوست و سخن سخن اوست و مهمانانت دیگران همه
طفیلی اند و در قرآن مجید خطاب میرود که قوله تعالی و لسوف یعطیک
ربک فترضی ترا ای محمد ای محب و ای مطلوب من ای بنده
خاص چندان نعمت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من تا
هیچ آرزو در دل تو نشکند ای محمد همه کس رضای من طلبیدن
و من رضای تو خواهم گفت پیغمبر علیه السلام من راضی نیستم تا یکی از
امتان من در نار دوزخ باشد و گوید که آیت کریمه لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا مخصوص باین امت است و با
قوم نوح اینچنین خطاب رفته که یغفر لکم من ذنوبکم بقاعده

و ای محبوب من

نشنوم

بخشی

نحویه لفظ من افاده معصیت کند ای بعض ز تو کم باریشان
کاش بفضل مردوباد دیکران بعدل امت مذنبه ورب غفور
این امیدواری وبشارت کناه کاران رالس است چون
مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود **بیت** هله تو امید نباشی
کرت آن یار براند : کرت امروز براند نه که فردات بخواند
تو امت او باش وزان وی شو وخود رالبوی سبار همه اسان است
مشکل آنجاست که این هنیت درست نشده است بعد از وی
هیچ مشکل نیست صد هزار کناه در جنب ایمان محمد برک کاهی نیرزد
خود اکر نور ایمان در دل بنده در آمده است ظلمت معصیت را
در وی جای نخواهد بود غم ایمان باید خورد دیکر غم نیست سفیان ثوری
را رضی الله عنه دیدند که تمام شب در کریه وزاری میکذرانید کفتند چه
کری خوش باش که بار کنه بر کردن نیست ایشان کفت کناه
اکر کوه هست نزد رحمت او برک کاهی نیرزد کریه من از ان است
که ایمان بسلامت بریم یا نی **بیت** ثبت ایمان چو بسلامت بریم
از خستن بی چستی و چالاکی ما سخنی از باب شفاعت مانده است
آنرا تمام کنیم بدانکه شفاعت را موطن متعدده است اول در موقف
عرصات از برای تحقیق شدت وقوف دران مقام هیبت و دهشت

میکذشت

۱۲

واز دحام بود دوم تیسیر سوال و رفع حساب با عدم مناقشه
در وی که من نوقش فی الحساب فقد عذب سیوم در عفو از
اجرای حکم وامضاء توقیع عذاب چهارم در اخراج از نار وبه نار دوزخ کافات
دوزخ بنجم در رفع درجات ونیل ثواب مثلا کناه کاری را
پیش پادشاهی بیارند ودر درکاهی هیبش استاده کنند پس یکی
از مقربان درکاه برخیزد وشفاعت کند تا حکم شود وآن کناه کار
را بنشانند وپرسند وحساب کیرند باز از در شفاعت در آیند تا از
وی حساب نکیرند واکر کیرند باسانی کیرند وکاهی باشد که بعد از حساب
وثبوت کناه بزندان حکم کنند وشفاعت از ان بکذرانند ونفرستند
وکاهی بعد از زندان کو فرستادن وعذاب کردن اکرمی از بند برآرند
وبعد از برآوردن منصب عطا کنند پس هرکناه کاری در مانده را امید
وارست که بشفاعت سید رسل صلوات الله والسلام علیه باعلی
مناصب قرب ودرجات بهشت برسد انشاء الله تعالی از ینجا
ظاهر شود که چه میکوید **بیت** نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو
که مستحق کرامت کناه کارانند وآنحضرت را صلی الله علیه وسلم شفاعت
بود عام مر جمیع امت را بلکه جمیع خلائق را وخاص چنانچه خاصه اهل بیت
مدینه و زوار قبر شریف ومکثرین صلوة را بروی صلی الله علیه وسلم

قوله وقد جاء فی الاخبار ان عدد ... المومنان ... الاول ... من ... الامة ... بیان کرو ... باشند ... مومنان ... امت ۱۲

۲ عام وخاص

وحقیقت شفاعت محققان گویند که عبارتست از انعکاس آشعه انوار رحمت که بر دل سید کائنات صلی الله علیه وسلم از بارگاه قرب وعزت بتابد بدلهای که بصفت محاذات ومقابلت قلب موصوف اند بر مثال انعکاس فروغ جرم آفتاب که بر آب تابد بدیوار که مقابل آن باشد واین محاذات ومقابله بتوجه واتباع حاصل آید ولهذا اکثر از انجه او را از اسباب نیل سعادت داشته اند از باب متابعت ومواظبت سنت سنیه اوست این در شفاعت رفع درجات باشد والا در اصل شفاعت مغفرت ذنوب محاذات ومقابلت در اصل ایمان کافیست وموثرترین عبادات وتوجهات درین باب کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه وسلم لیلا ونهارا ظاهرا وباطنا کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وبالله التوفیق قوله والجنة حق والنار حق یعنی بهشت ودوزخ بران صفتی که در آیات واحادیث وقوع یافته است حق است ودر مکان جنت ونار اقوال است گویند که جنت در آسمان است یا در جهان یا فوق السموات السبع ونار زیر ترزمین وبقول بالای آسمان و جماعه در هر دو توقف کنند وتعیین مکان هر دو بعلم الله تعالی

اگر بنده را داشت حق بنود طاقت تجلی دیدار ندارد چنانکه موسی علیه السلام ۱۲ منه مولانا عبد ... ...

تفویض نماید ودر شرح مقاصد آورده میگوید که نصی صریح در تعیین مکان جنت ونار ورود نیافته است لیکن اکثر برانند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است ودوزخ زیر هفت زمین است ومثل آنست که در قرآن مجید میفرماید که وجنة عرضها السموات والارض پس وجود آن در مکان معین از زمین وآسمان چه صورت دارد جوابش آنکه در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات وارض بود وقتیکه بیکدیگر بچیده وچسپیده فرض کنند واز احسن توجهات آنست که چون نظر در هر دم وسیع تر از زمین وآسمان خبری نبود تمثیل وتصویر جنت ونار بدان کرد واصل مراد صحیح وسعت است نه تحقیق وتحدید ودر حقیقت وسعت جنات را جز پروردگار تعالی کسی نداند کمترین خانهای بهشت مقدار دنیا وده مقدار آن بود والله اعلم قوله واما الاعراف بمعنی که در میان بهشت ودوزخ بود یعنی نه در نعاست وراحت بهشت ونه خستگی ومحنت دوزخ وبنقل صحیح ونص قطعی ثابت نشده است واز بعضی سلف منقول است که او را حق تعالی برای اطفال مشرکین واهل زمان فترت وحی آمده است امام سبکی میگوید که من قول ندانم که در حدیث ورود یافته یا هیچ یکی از علما بدان رفته یا نهی وانکه در

فترت ایام جهالت که در زمان مابین دو پیغمبر باشند

قرآن مجید میفرماید وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم
مراد بدان بلندیها حجاب سویست که میان بهشت ودوزخ زده اند
انجا مردان مثل انبیا وشهدا وخیار مومنان وعلما یا ملائیک در
صورت مردان که اهل بهشت ودوزخ را بسیما وعلامت هر یک را
بشناسند وخطاب کنند همانا مخلوقان موجودتان بهشت
ودوزخ الان موجودند ومخلوق شده اند نه انکه روز قیامت شان
پیدا آرند وخلق کنند قصه آدم وحوا دلیل آن است باقیان ولا
یفنیان ولا یفنی اهلهما بهشت ودوزخ وبهشتیان ودوزخیان
دایم وباقی باشند فنا پذیر نشوند ویکبار که مرد وزنده کردیده اند دیگر تا ابد
حیات وبقاست وانجا موت را موت نیست قوله تعالی خلقتکم للابد
این باشد وکلما اخبر به النبی علیه السلام من اشراط الساعة واحوال الآخرة
حق خبرهای که مخبر صادق از علامت قیامت خبر داده است مثل
برآمدن آفتاب از مغرب که روز بربستن درهای توبه است وخروج
دجال ودابة الارض ونزول عیسی علیه السلام ونفخ صور وامثال آن
از احوال آخرت از ابتدا قیامت تا دخول جنت بلکه هر خبری که وی
خبر داده وشریعتی که نهاده است حق است حاصل کلام فذلک الحساب
نیست تفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم کردد والایمان التصدیق

[illegible]

بالقلب اقرار

بالقلب والاقرار باللسان شرط لاجراء احکام ظاهر است کو و
اعتقاد کردن پیغمبر است واذعان وقبول رسالت او بت
بدل واقرار کردن بزبان وکواهی دادن بدان وحقیقت ایمان
همان تصدیق قلبی است واقرار لسان است علامتی است بر آن
تصدیق از برای اجرای احکام در ظاهر چه زبان ترجمان دل است
ونیز اگر یکی کنگ باشد یا کسی اکراه کنندش بر تکلم بکلمه کفر یا فرصت
نیافت تصدیق بدل کرد وجان داد اقرار درین صورت شرط نباشد
وایمان بر مذهب اهل حدیث عبارت از تصدیق واقرار وعمل است
ایشان کویند الایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان وعمل
بالارکان وحقیقت اختلاف درمیان منبیت ایمان کامل است
که ایشان میکویند ایمان بی عمل ناقص است ولیکن اصل ایمان
تصدیق است ایمان را مشابه درختی کنند وی تصدیق واعمال
وطاعات که ثمرات ونتایج آن تصدیق اند بمنزله شاخ وبرگ وگل ومیوه
بی شاخ وبرگ ومیوه درخت درخت نام درختی از وی بر نیفتد اما درخت میوه دار
برخوردار که کار آمدنی بود همان است که اینها داشته باشد همچنین ایمان
کامل همان است که مقرون بعمل صالح باشد وبی عمل ناقص است ولیکن
اسم ایمان وحقیقت آن از وی بر نیفتد ودلیل برین سخن نص قرآن

[illegible]

مجید است که میفرماید ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات یعنی آنکسانی که
ایمان آورده اند وبآن عمل صالح نیز کرده اند سیاق این کلام دلالت
برآن میکند که اصل ایمان تصدیق است وعمل صالح علاوه او وکمال اوست
مثال آنکه گوید که فلان این را دارد وآن را نیز دارد مفهوم سخن اینست
که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند واگر هردو یکی باشند این سخن در
متعارف راست نیاید وقایل آنرا نسبت بخطا کنند و
دیگر بدانکه ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست تصدیق دیگر است وعلم
دیگر است تصدیق عبارت از اذعان وقبول است که آنرا بفارسی گرویدن
گویند وآن در حقیقت انصباغ دل است برنگ قبول وتنور او بنور یقین
وعلم دانستن پیش بود تمام کفار عرب علی الخصوص یهود ونصاری
صدق پیغمبر را چنان میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را داند که پیش
چشم وی زاییده شده است چنانچه میفرماید یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
تمامه اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان وخصوصیت اوصاف واحوال وصورت
وسیرت ومولد ومنشا ونام ونشان وی صلی الله علیه وسلم در کتابهای ایشان
مسطور وبرزبانها مذکور بود چندین یهود بعد از زمان موسی
علیه السلام تا قریب دور نبوت بشوق دریافت سعادت
ایمان در مدینه آمده وطن کردند وپدران پسران را وصیت میکردند اگر

شما بدریافت

شما بدریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر زمان مستعد گردید
سلام ما برسانید وپیام ایمان عرض کنید وبحقیقت داناتر و
سابق تر درین علم از یهود کسی نبود تا آفتاب نبوت طلوع کرد سعادت
ازلی درکار شد وپرده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فرو هشت
وبحسد وعناد واستکبار در بادیه کفر وانکار در ماندند اینجا عیان گردد که
علم وعقل بی عنایت وهدایت ربانی کار نکنند واثری نیارد
وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا اینست که گفته
شد فنعوذ بالله من علم لا ینفع وقلب لا یخشع مصراع علمی که راه بحق
ننماید جهالت است قوله وهو لا یزید ولا ینقص چون ثابت شد
که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است وآن خود یکی است وتعدد را
بوی راه نیست پس زیادة ونقصان در ایمان نیز از وجه زیادت
ونقصان در عدد باشد که کثرتی وتعددی دارد واگر با وجود زیادت و
نقصان را بزیادت ونقصان عمل بدان راه بود ولیکن پس این
قول که الایمان لا یزید ولا ینقص که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
منقول است بی اشکال واشتباه راست آمد وبحقیقت آن
اشارت است بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اصحاب
اهل سنت وجماعت است فافهم وبالله التوفیق قوله والایمان والاسلام

ایمان والاسلام یکی است لکن غالب در مفهوم ایمان تصدیق
قلب است یعنی حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر
چنانچه آیت کریمه قالت الاعراب آمنّا الآیة ناطق بران است
مقصود این جا نیست قوله ولا ینبغی ان یقول انا مؤمن ان شاء الله تعالی
خلافی که در میان علما افتاده است که ان شاء الله توان گفت
یا نتوان گفت علما حنیفه ازان منع کنند و شافعیه جایز دارند
و باید که اختلاف ایشان در میان نباشد چه اگر معنی تردد و شک در تصدیق
ایمان قصد کند روا نباشد چه که شک و تردد منافی جزم و یقین است
که حقیقت ایمان است و اگر قصد تبرک و تیمن بذکر الهی و نفی عجب
و تزکیه نفس و ابهام عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل منجی که
اولئک هم المؤمنون حقّاً بدان اشارت میکند گوید
روا باشد و مع هذا انکه نگوید بهتر تا صورت شک و توهم تردد
در ایمان نبود و بزبان نرود و ایمان الباس غیر مقبول الباس
در اصل بمعنی شدت و عذاب آید و مراد درین جا سکرات
موت و معاینه احوال آخرت است که در وقت حضور موت
حاصل گردد و در اخبار آمده است که هریک در وقت موت
جای خود را می بینند مؤمن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر

درین حالت

که هر که مؤمن است مسلم است و هر که مسلم مؤمن مغایرة در بیان مغایرت [illegible]

درین حالت ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید
بغیب و باختیار بنده و قصد و امتثال امر مولی اطاعت و فرمان
خدای تعالی باشد و ایمان درین حالت ایمان بغیب نبود و اضطراری
بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد آرند ربنا ابصرنا
وسمعنا فارجعنا نعمل صالحاً انا موقنون خداوندا دیده ما بینا شد
و گوش ما شنوا گشت و بیقین دانستیم و آنچه پیغمبران تو خبر
داده بودند حق است ما را بدنیا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق ثواب
شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق در آن وقت فائده ندارد و
تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان یأس مقبول
نیست و در حدیث آمده است که ان الله یقبل التوبة
العبد ما لم یغرغر غرغره کنایت از حالت موت و شدت
سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قران مجید میفرماید
فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی ایمان در هنگام
دیدن بأس و عذاب الهی نفع نکند و جای دیگر فرماید که
ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر
احدهم الموت قال انی تبت الآن و شاید که استدلال
باین آیت صحیح تر و صریح تر باشد چه احتمال دارد که در رویت بأس

[illegible]

در آیت سابقه مشاهده علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب
باشد چنانچه بعضی مفسرین آیت کریمه را بدان تفسیر کرده اند و این آیت
آخر که ما بر خواندیم تصریح می کند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت
حضور موت کما لا یخفی و بدانچه دلیل و نصوص دیگر گردیم ظاهر شد
که توبه از معاصی نیز در حالت یأس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان
و مذهب اکثر از اشاعره و ماتریدیه و فقهاء نیز همین است و نزد
بسیاری از علماء توبه یأس مقبول است و لیکن ایمان یأس باتفاق
اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع امت ایمان
فرعون که در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه در زمان
ادراک غرق زمان یأس و یأس از حیات است و وقت اضطرار
است نه محل اختیار و همین است معتقد تمام علماء و مجتهدین
و مشایخ و مقتدیان امت و لهذا اوی در زبان شرع همه جا
مذموم و مقبوح و ضرب المثل کفر و استکبار آمده و چندین
آیات قرآن ظاهر نص در کفر و تقبیح و جهنمیت اوست قوله تعالی
فاخذه الله نکال الآخرة والأولى جای دیگر میفرماید که قوله تعالی
یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار هر که لغت عرب
بداند بفهمد که معنی یقدم قومه آنست که با قوم در آتش رود و وی پیشو

او سردار ا

و سردار ایشان باشد چنانچه در مذهب امرء القیس که از متقدمین
شعراء عرب است در حدیث واقع شده است یقدم الشعراء إلى النار
و جای دیگر میفرماید قوله تعالی و استکبر هو و جنوده فی الأرض بغیر
الحق و ظنوا انهم الینا لا یرجعون و استکبار کرد او یعنی فرعون و لشکر او
در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او که مآل و بازگشت ایشان با ما
که قهار ذو البطش الشدید نخواهند بود چنانچه کافران گمان میبرند قوله تعالی
فاخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم پس بقهر و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر
او را و انداختیم شان را در دریای نیل قوله تعالی فانظر کیف کان عاقبة
الظالمین پس ببین که عاقبت ظالمان و متکبران و کافران
که با خدا و پیغمبران خدا صلوات الله علیهم اجمعین تکبر کردن و بجرا آن
در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است و جعلناهم ائمة یدعون الى النار
و گردانیدیم ایشان را یعنی فرعون را و جنود او را اماما و پیشوایان اهل
دوزخ که دیگران را بآتش دوزخ دعوت کنند قوله تعالی و یوم القیمة
لا ینصرون در روز قیامت یاری و نصرت نشود ایشان را
بلکه مخذول و مردود باشند و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة در دنیا
بروی و بر جنود وی لعنت کردیم و یوم القیمة هم من المقبوحین
و روز قیامت او و جنود او از مذمومان و مقبوحان اند حاشا ان

که دیدی و وصف او اینک از قرآن شنیدی اگر مسلمان ظاهر و مطهر
از دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکردندی اگر اوصاف
دیگران از علو و اسراف و ظلم و استکبار را بر احوال ماضی وی که در حیات
داشت حمل کند صورت دارد اما این جا میگوید و یوم القیمة هم
من المقبوحین هر که در سیاق آیات نظر کند هرگز نه پسندد
که این ضمایر و کنایات را درین آیات مخصوص بجنود او دارند
با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و بالجمله هرگز مقبول نیفتد که وی
نزد خدا مسلمانی پاک و مؤمن صادق باشد و هیچ مدح او نگوید و بیان
حسن خاتمه و خیریت عاقبت او نکند و جز ندید که ما را بنده
بود که در مدت عمرش کفر و عصیان ورزیده و در آخر فضل و رحمت
ما دستگیر حال وی گردیده بلکه همه جا مذمت او کند و وی هیچ
جا بصفت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشد الا درین
آیت که میفرماید حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه
لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین
و سیاق این آیت نیز بر متامل خبیر مخفی نخواهد بود چگونه آیت
ظاهر ادای در آن آنست که آن ظالم در تمام عمر خود تکبر و اسراف
و عتو و علو و کفر ورزیده و موسی و هارون علیهما السلام در حق وی

[illegible]

دعای بهلاک

۲۰۲

دعای بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شد
و مشاهده عذاب الهی کرد بزبان دادِ اسلام داد فرمان شد که آلآن
ایمان و اسلام چه فائده کند که عنان اختیار از دست در رفت و عذاب
نماند آن همه کفر و فساد از تو کجا رفت امروز ترا در دنیا فضیحت و رسوا
کنیم و مرده ترا از قعر دریا بر آریم و تماشا گاه و محل عبرت عالمیان سازیم
تا بدانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا
فضیحت و رسوائی اوست در دنیا و آخرت چنانچه فرمود فاخذه الله
نکال الآخرة والاولی ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی و آنکه امرأة
فرعون گفت قرة عین لی ولک لا تقتلوه الآیت مجرد ظن و حسبان
بود و حکمت الهی در وی آن بود که موسی علیه السلام باین گمان از
دست آن ظالم خلاص شود و هلاک نگردد چنانچه اطفال دیگر را می
کردند باین حیله و قریب بود از آسیه رضی الله تعالی عنها در استخلاص
موسی علیه السلام از دست آن ظالم با طلاع وی بر عاقبت حال
وی علیه السلام بفراست یا الهام الهی و عاقبت حال و غایت کار
التقاط وی خود آنست که فرمود فالتقطه آل فرعون لیکون
لهم عدوا و حزنا ظاهر آنست که مراد حقیقت عداوت بود که در
نفس الامر و عاقبت حال باشد و هیچ پیغمبری با مسلمانان دشمن

التقاط
فرد گرفتن
مصدر باب الالتقاط

بنود اگر گویند که مقصود عداوتی است که در حالت حیات داشت
گویم پس قرائة عین بود چه نیز باین حالت تواند بود و آنچه مفهوم
قرآن مینماید اینست والله اعلم باقی وقوع مذمت وی در احادیث
واقوال اصحابه وتابعین وعلما مجتهدین ومشایخ متقدمین و متاخرین
بحال خود است اگر مفهوم قرآن واشارت احادیث و
مقتضای آثار سلف ایمان واسلام وحسن خاتمه او بودی همه
مشهور وضرب مثل کفر وطغیان نشدی روایتست که چون ابو
جهل لعین علیه لعنة در غزاوه بدر کشته شد آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
هذا فرعون هذه الامة اگر فرعون طاهر ومطهر از عالم رفته تشبیه ابو
جهل لعین که بالقطع از اهل جهنم وارباب شقاوت است درست
نبودی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عتو واستکبار است که در حالت حیات
داشت ولیکن در زبان شریعت وعرف دین هیچ جا نیامده است
که یکی را بعد از صحت توبه وحسن اسلام باعتبارات حالت سابق
که در کفر وعصیان داشت متمثل سازند ومشبه به گردانند لان الاسلام
یهدم ما قبله وچندین از روسای قریش که مدت عمر در کفر وعداوت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بودند ودر آخر ایمان آوردند وبایمان رفتند
هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت وتشنیع ایشان مذکور نشده

خصوصا در قران

بكثرة

خصوصا در قرآن مجید باین اشتهار وتغلیظ وتشنیع که در ماده
فرعون واقع شده است وهیچ یکی از مشایخ بزرگوار طریقت نسبت
ایمان واسلام بوی نکرده مگر شیخ محی الدین عربی در کتاب فصوص قائل گردیده
واین قول او مبنی است بر قبول ایمان یاس ومعلوم شد که این
خلاف اجماع است یا نفی یاس از فرعون ویقین است
که حالت ادراک غرق حالت یاس وحلول موت است
بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت
فی القاموس ادرکه لحقه وچون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون
نفی یاس از وی از برای اثبات ایمان فایده ندارد واین
نیز در فتوحات مکیه او را غایت تشنیع واشد تکفیر کرده ودر فتو
حات نیز میگوید که دوزخ را مراتب ودرکات است بعضها من بعض
ودرکه از درکات اوست که برای اهل عتو واستکبار بر رب العزت
که اشد واعظم انواع کفر است آفریده اند مثل فرعون واشباه او
اما درین کتاب یعنی فصوص بر خلاف آن گفته است میگوید که
اینجا مقصود بیان متحمل آیت قرآنیست حتی اذا ادرکه الغرق
قال آمنت الآیه نه تحقیق مذهب ومعتقد ایشان همان است
که در فتوحات بیان کرده اند والله اعلم وبر تقدیر که مذهب واعتقاد

چگونه توانند که مسلمان باشند

وار در ان خواهند بود

ایشان ایمان فرعون بود دیگری را چگونه عقد قلب بدان صورت
بندد با وجود مخالفت اجماع امت که دلیلی قطعی است از دلائل شرعیه
اینجا محل حیرت است غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف
و توجیه و تطبیق قول ایشان با مقتضای اجماع نه آنکه قول ایشان را
مصادم و معارض اقوال تمامهٔ اهل دین و ملت دارند همین مذهب را
گیرند و اعتقاد کنند دیگر همه بباد فنا رود آخر عصمت در غیر
انبیا نیست اگر خطائی در اجتهاد رو دهد چه نقصان دارد چندین ائمهٔ مذاهب
که مقتدیان دین و متبوعان اهل علم اند چندین جا خطا در اجتهاد
کرده اند اگر یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود حیرت در آنست
که با وجود اتفاق و اجماع امت بر خلاف آن جزم و یقین فرموده
بکنه آن چگونه حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آنست که حق از میان
جماعه امت بر آن ذات موقوف است بگو که دلیل بر آن چیست
و اگر محض تقلید و اتباع اوائل از اهل فتوی و اجتهاد در امتثال این امور
بهتر است و با حتیاط نزدیکتر اگر گویند که ایشان از ارباب کشف
و یقین اند و چندان حقایق و معارف و مواجید ایشان بظهور
آمده است که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان ندارد و هرچه
ایشان درین کتاب گفته اند بی تفاوت زیادت و نقصان

و اتباع است

از حضرت

از حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم این حکایت دیگر
است اینجا دم نتوان زد والله اعلم بحقیقة المراد بهذا الکلام حقایق
و معارف ایشان بجای خود است حقایق و احوال و مواجید مشایخ بر آن
وجهی که در رسالهٔ سابق تقریر کرده اند مسلم است این مسئله فقهیه است
سخن در وی از راه قیاس و دلیل شرعی رود و اینقدر معلوم است که
آدمی از سهو و نسیان خالی نیست و غیر انبیا صلوات الله علیهم و السلام
از خطا و زلل معصوم نه اند اما شیخ در فتوحات میگوید و تابعان ایشان
همه اثر آن نقل میکنند که در قرآن مجید آیتی در خلود عذاب واقع نشده است
اگر است در خلود نار است و خلود نار مستلزم عذاب نیست پس خلود
آن نیز مستلزم خلود این نباشد و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید
واقع شده در سورت مائده میفرماید وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ
و در سورت فرقان میگوید و یخلد فیه مهانا با کنایت در فیه راجع بعذاب
است و در سورت الم تنزیل سجده وذوقوا عذاب الخلد و در سوره
زخرف اِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ و بالجمله نصیحت اینست
که در معتقدات و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت
و تابع ائمهٔ مجتهدین باید بود خصوصا در مادهٔ اتفاق و اجماع و در
آداب اخلاق تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان

باید داشت و توجیه و تطبیق کلام ایشان با کلام علما و مجتهدین
باید نمود و در ریاضات و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار باید کرد تا استعداد
کامل است و نیت صادق و مجاهده قوی آنچه از احوال و مواجید انوار
کشف و یقین است خود بر تو خواهد انداخت و از تقوه و تکلف
و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود والله الموفق و
فقنا الله و ایاکم لما یحب و یرضی شیخ ابن حجر مکی هاشمی در کتاب
زواجر ذکر کرده است که علما و مجتهدان دین ازین آیت یعنی قوله
سبحانه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اجماع کرده اند بر کفر فرعون
و بر تقدیر تنزیل شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله
با عدم ایمان برسول وی صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم
صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام
وجود نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس ایمان نفع نکند
اگر کافری هزار بار بگوید اشهد ان لا اله الا الذی امنت به
المسلمون مومن نگردد تا نگوید و ان محمد رسول الله و اگر گویند
سحره فرعون نیز تعرض با ایمان بموسی علیه السلام نکرده اند و
با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست
که ممنوع که سحره تعرض بدان نکردند هرگاه که گفتند رب العالمین

موسی و هارون

موسی و هارون در ضمن اضافت رب بموسی و هارون ایمان
بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت الذی
آمنت به بنو اسرائیل آنکه ایمان سحره ایمان بخدا و معجزه موسی
است و ایمان بمعجزه رسول عین ایمان برسول است پس ایشان
صریحا ایمان بموسی آوردند بخلاف فرعون که در کلام وی اصلا
ایمان بموسی مذکور نشده و نه صریح و نه باشارت بلکه ذکر بنی
اسرائیل است نه موسی با وجود آنکه رسول او است باشارت با آنکه وی
هنوز بموسی کافر است و اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند که
ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون
جایز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن
از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت
ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و در قول ما با نعقاد اجماع
است بر کفر فرعون ضرر نکند زیرا آنکه میگوییم که حکم ما بکفر فرعون نه
تنها از جهت عدم اعتبار ایمان یاس است بلکه از جهت عدم
اعتبار ایمان او است بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی
موسی علیه السلام و اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری
قایل شده و با یمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از ابن

عربی مسلم ومقرر نیست وعصمت از خطا مخصوص انبیاست
وآیت قرآن وحدیث صحیح صریح در بطلان ایمان یاس و
بعد از وجود آیت وحدیث اتفاقی بتاویل کسی نتوان کرد و تفسیر آیه
از صحابه وتابعین ومجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث
واجماع کفایت میکند در مقصود ما وچون ثابت و واضح گشت که ایمان
یاس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست
با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان یاس صحیح است عدم صحت ایمان
فرعون باقی است از جهت عدم ایمان بموسی وهارون این ترجمه
کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار وتلخیص والله اعلم
وهو الهادی **قوله** والکبیرة لاتخرج العبد المؤمن من الایمان چون معلوم
شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است وعمل جوارح داخل حقیقت
ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان
بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان ونقصان شیء را از حقیقتش
خارج نکرداند بلکه از کمالش برآرد پس ارتکاب گناه کبیره مومن را
از ایمان کامل برآرد نه از اصل ایمان وگناه کاری وبدکرداری بنده را کافر
نگرداند بلکه فاسق وعاصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع وفرمان
بردار وآن مومن کامل بود وعاصی بود وبدکار بدکردار وآن مومن ناقص باشد

واطلاق اسم مومن ورود خطاب مسلمانی واجرای احکام مسلمانان
بر فاسق وعاصی در کتاب وسنت بسیار آمده است وصحابه رسول
رضوان الله علیهم اجمعین بر جنایز فاسق وگناه کاران نماز میکردند
ودر مقابر مسلمانان دفن ایشان مینمودند وایشان خارج از دایره
اسلام نمیشد وگناه دو قسم است کبیره وصغیره کبیره آنست
که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد وبرخصوص آن
وعیدی وارد شده چنانچه خون بناحق کردن وزنا کردن ولواطت
کردن وزن پارسا را که در حبالهٔ عقد مردی درآمده دشنام زنا
کردن واز جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشد
گریختن وسحر کردن ومال یتیم بناحق خوردن وپدر ومادر مسلمان را
بناحق رنجانیدن ودر حرم مکه آنچه از ارتکاب آن در آن مکان
شریف منع آمده است ارتکاب کردن وربا خوردن ودزدی کردن
وخمر خوردن وهرچه مسکر باشد خوردن وگوشت خوک خوردن و
گواهی دروغ دادن وبی عذر گواهی را پوشیدن وروزه ماه رمضان
بی عذر شرعی خوردن ونماز ناگذاردن ونماز بیوقت کردن وزکوة
مال ندادن وسوگند بدروغ خوردن وقطع رحم کردن ودر کیل ووزن
خیانت کردن با مسلمانان بناحق محاربه کردن وسب صحابه کردن

وعال برشوت گرفتن وسعایت نزد سلطان کردن وامر معروف
ونهی منکر باوجود قدرت بران ترک دادن وقرآن را بعد از تعلیم
فراموش کردن وجان دار را بر آتش سوزانیدن وزن را بی رضای
شوهر کردن ومرد را بر زن ظلم کردن ومیان زن ومرد جدائی افکندن
واهل علم وحمله قرآن را اهانت کردن واز مغفرت خدا نا امید بودن
واز عذاب خدا تعالی ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین
دوانی از رومانی که از اصحابه شافعی است نقل کرده وبعضی از علما زیاده
بران ذکر کرده وضابطه آنست که هر چه در شرع بران وعیدی وارد است
وبیقین معلوم گشت گناه کبیره است وگناه صغیره آنکه نه چنین باشد
وکار وبار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب ازان دشوار است
وبمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار واستمرار نداشته باشد
واصرار بر صغیره کبیره دیگر است ومرتکب گناه کبیره هر چند بنقصان
دین وضعف ایمان موصوف است ولیکن باوجود آن مؤمن است
واز دایره اسلام مرتکب کبیره خارج نمیشود بلکه صغیره را نیز کافر گویند
وبطلان این مذهب بوضوح پیوسته ونزد معتزله فاسق نه مؤمن است ونه
کافر این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان
حادث شده وایشان نیز اول فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند

وبراه متابعت

وبراه متابعت عقل وهوا رفته وظواهر نصوص التغیر وتاویل کردند خذلهم الله
واین مذهبی باطل ورای سخیف است حق سبحانه وتعالی تمامه بندگان خود را
دو قسم ساخته است فرموده هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن
وقسمی دیگر نیست وبحقیقت ایشان قدر تصدیق وایمان محمد صلی الله علیه وسلم
نشناختند که در جنب قوت ونورانیت وی جمیع گناهان ومعاصی مضمحل اند
همچنانکه حسنات با کفر سود نکند سیئات با ایمان نیز غالب نباید وضرر نکند الا
کمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال واستخفاف بود یعنی حرام را حلال داند وگناه را
سبک پندارد واین خود عین کفر است ومنافی تصدیق ولیکن
اگر حرام داند وگناه را گناه داند واعتقاد کند وبحکم بشریت وغلبه شهوت
بلغزد کافر نگردد زیرا که منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است
دل وی ایمان آورده ومسلمان شده است ولیکن جوارح اعضا
او بفرمان دل نمیروند خصوصا وقتیکه مقارن باشد با خوف عذاب
وعزم توبه باوجود این معذور نباید بود که شومی گناه صفای قلب وتازگی
ایمان را چنان برد که نام ونشان ازان نگذارد ودل را سیاه گرداند وقساوت
آرد ولیکن در جه از کفر نزدیک سازد واگر عادت شود ودوام پذیرد
که در ورطه کفر نیفکند در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطه سیاه
بر دل وی نشیند اگر توبه کرد بحال اصلی باز آید والا آن سیاهی شیوع پذیرد

وصفحهٔ دل را بتمام در گیرد و اگر همچنین ظلمات معاصی متراکم و متواتر
گردد و خطیات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سویدای
دل در رود و کلبهٔ قبول ایمان را و استماع سخن حق را جای نماند ختم و طبع و رین
که گویند اینست قوله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و
ختم الله اشارت بدان است پس معصیت اگر چه مومن را از ایمان بیرون
نیارد اما خوف آنست که رفته رفته آخر بکفر کشد اصلا سلامت در وقوف
بر حد ضرورتست و آن بیش از سه چیز نیست لقمه که سد جوع کند و خرقه
که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی پناه گیرد و تجاوز از حد
ضرورت بتوسع در مباحات کشد و توسع بوقوع در شبهات و مکروهات
و از وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند انجا سترداد اسلام تمام
شد از آن طرف دیگر دارم کفر نعوذ بالله من ذلک و بالجمله راه تحقیق و تنزل
بجانب کمال و نقصان باین دو طریق بود اول ایمان و واجبات
و سنن دوم نوافل و استقامت و ثانی ضرورت و مباح و مکروه و حرام
و کفر حقیقت کار و سلامت حال درمیان خوف و رجا است
والله الهادی ق واهل الکبائر من المؤمنین لا یخلدون فی النار وان ماتوا من
غیر توبة چون بنده بارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات و احادیث ثابت
شده که همیشه بودن در آتش دوزخ مخصوص کافران و منکرانست

در مباحات

و ان

لازم آمده

[illegible]

لازم آمده که گناه کاران و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چند
بتوبه از عالم روند چند گاه که در حکم حق شانه خواهند ایشان را در دوزخ بدارند
و پاک گردانند و باز شان به بهشت در آرد و تا ابد الاباد از آن جا بیرون نیایند
و امام حکیم ترمذی رح در نوادر الاصول در حدیثی که از ابو هریره رض روایت
کرده اند که مکث بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی بیش نباشد و بعضی روزی
و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر و درازترین مدت مکث عصات در نار
مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله من ذلک و ابن ابی حاتم
و ابن شاهین مثل آن از حدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه
نیز آورده اند قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک را یعنی کفر را هرگز نه
بخشد باقی در مشیت اوست از صغایر و کبایر با توبه و بی توبه هر که را بخشد
و هر که را خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس حاصل کلام آن آمد
که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم است مطیع و عاصی
و عاصی نیز دو قسم بود تایب و غیر تایب کافر مخلد است در نار اجماعا و
مطیع و تایب مخلد اند در جنت بالاتفاق و مومن عاصی در مشیت پروردگار
تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند و بدوزخ فرستد باز
اخراج کند و به بهشت در آرد و اگر خواهد عفوش کند بشفاعت یا

[illegible]

بی شفاعت و بی سابقهٔ عذاب بخشش فرستد یعذب من یشاء و یغفر
لمن یشاء و احادیث در باب عفو و مغفرت گناهکاران بسیار است
یک حدیث آن بود که در باب سؤال ذکر کردیم و نزدیک بآن این حدیث
است که الله تعالی بنده را در حضرتش ایستاده کند و او را نامهٔ اعمالش واقف
کرداند پس بیند که در آن نامه جزئیات چیزی نیست و پشت نامه که بجانب
خلایق بود همه حسنات نوشته باشد تا دیگران از روی حروف حسنات
بخوانند و سیاتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید و کی سبحانه که
ای بندهٔ من در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز نامرزیدم دیگر به بهشت
رو که تا ابداً جای تو آنست و این همه بحکم اوست تعالی شانه و عقل را در اینجا مدخلی نیست
که گوید که چرا کفر را بخشد و چرا یکی را به بخشد و دیگری را بگیرد یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید پس ظاهر شد که او چنان است که در وعده او خلاف نرود
و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم اوست عادت کریمان است
اگر وعدهٔ انعام و احسان کند البته وفا کند الکریم اذا وعد وفا و اگر بقهر و عقوبات
بترسانند بوجود نیارند و بعضی برین اند که خلاف در وعده و وعید او قطعاً نرود
و الا کذب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک خواص آنست که بقرینهٔ قضای
کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه تصریح بدان نکرده باشند و خبر
وعده حتماً مقتضیاً باشند و آیت و احادیث که در آنجا تصریح بمشیت وقوع است

۳۲

نیز قرینه آن تواند بود یا خود مراد از اخبار وعید استحقاق عذاب است
نه وقوع یا مراد بدان انشاء وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل
لازم نیاید فافهم الله الموفق و هو اعلم و یجوز العقاب علی الصغیرة چون
ماورای کفر از گناهان در مشیت پروردگار ماند صغیره نیز گناه است
مواخذه و عقاب آن نیز جایز باشد و الله تعالی ارسل رسلا من البشر الی البشر
مبشرین و منذرین و مبینین للناس ما یحتاجون من امور الدنیا و الآخرت
پروردگار تعالی و تقدس بسیح چیز واجب نباشد بمعنی آنکه در فعلی از افعال
ملجا و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار نه بمعنی آنکه عقل بوجوب آن
بروی زیرا آنکه عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه وی تعالی بفضل و کرم
و رافت و رحمت خود چیزی چند را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی
و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق دادن بندگان و هدایت
ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده
و این در حقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت و عادت است
که بفضل عمیم خود میکند و چون عامهٔ خلق را استعداد و قابلیت استفاضه
از جناب قدس بی توسط الحق و اتصال الملکوت اعلی نبود بعضی از میان ایشان را
برگزیند و علم ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدا و معاد
دران باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت شان کنند

وهدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل ایشان را بیاموزند
ونیز خدا تعالی بهشتی آفریده و دوزخ پیدا کرده و بهشت را جای نیکوکاران ساخته
و دوزخ را محل بدکاران گردانیده و معرفت کارهای که به بهشت رساند و از دوزخ
باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را برانگیخت تا آن کارها را بخلق تعلیم
کنند و بدان دلالت نمایند تا خلق را حجتی و عذری دیگر نماند چنانچه فرمود
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وقوله وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
وبحقیقت مواد و اصول جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات علمی بواسطه
حضرت انبیا بخلق رسیده است مبدا و منبع علم خبر وحی آسمانی است
و تمامه علما و حکما استنباط و استخراج علوم از ینجا نمایند و ازان چشمه
آب خورده اند و توانند که بقیاس و اجتهاد و ریاضات و مجاهدات چیزی چند
بران بیفزایند و آن را شرح و تفسیر کنند و تقریر و تحریر نمایند و بسبب
مخالفت و مباینت بعضی علوم بشرایع آن تواند بود از امر الهی و حکمت بالغه
وی بر نسخ شرایع و تبدیل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی دین
سابق ماندند و براه متابعت پیغمبر لاحق نرفتند و فرقه بتحریف و تصحیف
چیزها بران افزوده و تغییرات داده اند و جماعه دیگر نیز باشند که بحکم عقل بو الفضول
واوهام و خیالات باطله جمع از هذیانات و اباطیل بروی کار آورده اند و ابواب
قبیل و قال باز کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضات و استدلال

و علمی

ثم بود سنت

ثم مباینت

بی آنکه مواد

ثم تعلیم و تعلم

بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بایشان از مشایخ و اساتیذه که نقل علوم و روایت
و اخبار انبیا اند ایجاد علوم کرده اند در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلیم است
باقی فهم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است انما العلم بالتعلم
والحلم بالتحلم اشارت میکند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق تعلیم و تادب و
تخلق است قوله وایدهم بالمعجزة الباهرة والآیات الساطعة الملیئة
للیقین هر دو دعوی را برهانی انبیا صلوات الله علیهم که دعوی رسالت
میکنند میان بندگان پروردگار تعالی خلقت او و برهان صدق ایشان
معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادتی که بر دست مدعی نبوت
بر وفق دعوی ظاهر گردد و غیر وی را از اتیان مثل آن عاجز آید خارق عادت
چه معنی دارد یعنی حکیم مطلق تمامه امور را با اسباب وابسته ساخته است
و سنت الهی بران رفته است که آن امر را بی آن سبب ایجاد
نکند معنی عادت اینست و گاهی بقدرت خود خرق این عادت کند
و آن را بی سبب بر دست رسول خود پیدا آرد تا دلیل بود رسالت وی را
و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار است
از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی و نزد مشاهده بی
معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت
بیچاره گردد و مجال انکار بروی تنگ آید این خاصیت نفس است و جبلت او

تا بجای

وچون دعوی بلند بود برهان نیز ازان برتر باید از ره او آمده معجزه از عالم قهر و قدرت است
کز غلبه و سطوت آن پای ثبات گمان خود نماند و عنان اختیار از دست رود
بخلاف دلایل عقلیه و نقلیه که گو هی چند است در رشته خیال و باد هوا افتاده
و لهذا الزام خصم و اسکات وی هم از آن در غایت دشواری بود و هرگز راه
نزاع و جدال را برنه بیند چنانکه از دلایل کلامیه و فلسفیات ظاهر کردد و هر که بعد از
معجزه دیدن کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقه شقاوت ازلی نباشد

و اول الانبیاء آدم علیه السلام و آخرهم محمد صلی الله علیه و سلم اول پیغمبران آدم است
علیه الصلوة والسلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی
ولکن رسول الله و خاتم النبیین چون مقصد از مبعث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
اکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بروجه اتم و اکمل
بعد از وی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علما و خلفای او که حاملان دین
و حافظان ملت اویند کفایت بود والاولی ان لا یعین عددهم
باید که در تسمیه انبیاء صلوات الله علیهم اقتصار بر عدد معین نکنند اگرچه در بعضی
احادیث وقوع یافته که تمام انبیاء یک لک و بیست و چهار هزار اند زیراکه
در قرآن مجید میفرماید قوله تعالی منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک
میفرماید یعنی قصه بعضی انبیاء را بر تو خوانده‌ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده‌ایم
ازان گفته باشد اگرچه در نص کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمالست

والله اعلم دیگر

تعریف ذوالقرنین

والله اعلم بالصواب دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی
برانند که پیغمبر است و اکثر برانند که بادشاهی است مسلمان و عادل و حق بین و ولیست
و منقول است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است و بعضی
اورا از ملک و از ملائکه گفته‌اند و این سخن در غایت بعد است و در نام وی اختلاف است
مشهور آنست که وی اسکندر است و عبدالله مرزبان و مرزبی هرس و جز
آن نیز گفته‌اند و این اسکندر ابن فیلیقوس رومی است و مصاحب حضرت خضر است
که طلب چشمه حیات کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگر است که مصاحب
ارسطو و از اولاد یونان بن یافث بن نوح است کذا قیل والله اعلم بالصواب
و ذوالقرنین بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله بود و بقول بعد از موسی بود
و بقول ابن عبدالحق که از ائمه علماء حدیث و تفسیر است بعد از عیسی بود و گفته‌اند
که چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده‌اند دو مسلمان یکی سلیمان
و دیگر ذوالقرنین و دو کافر یکی نمرود و دوم بخت نصر که از نمرود بود و پنجم امام
محمد مهدی خواهد بود که آخر زمان پیدا شود و اکثر در تسمیه اسکندر بذوالقرنین
اقوال است قول وهب بن منبه آنست که وی مالک دو قرن زمین بود یعنی
دو جانب وی که مشرق و مغرب است یا روم و فارس و یا روم و ترک
و قول حسن بصری آنست که وی دو گیسو میکذاشت ازان جهت اورا
ذوالقرنین گفتند بعضی گفته‌اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقول

وی دو فن بادشاهی کرد و مروی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است
که در جهاد بر دو جانب بروی زخم رسید از انش ذو القرنین گفتند و
از ابن الکواء که از اصحاب علی رضی الله عنه بود پرسیدند که ذو القرنین پیغمبر بود
گفت لا مردی صالح بود که بر جانب راست سروی در طاعت خدای تعالی
زخمی رسید بمرد حق تعالی او را باز زنده کردانید پس بجانب چپ زخمی رسید و بمرد
و باز زنده شد از ان باز نام او را ذو القرنین میگفتند بعضی گویند که وی در
خواب بود که با فتاب رسید و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این
خواب را بقوم باز گفت نامش ذو القرنین کردند والله اعلم که این
ابن اخت ایوب علیه السلام و بقول ابن خاله وی هم و نیز اختلاف است
صحیح آنست که وی حکیم و ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده اند که وی هزار
پیغامبران را خدمت کرده و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقول است
که لقمان حکیم نبی نبود و ملک نبود بنده سیاهی بود که گوسپند می
چرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی
کرد اما حضرت خضر علیه السلام اصح آنست که وی معمر و محجوب از بصایر است
و تا روز قیامت باقیست از جهت خوردن آب حیات و بعضی بر آنند
که ولی است و اما قول با آنکه وی ملک است باطل است و وی بقول
جماهیر اهل علم و صلاح زنده است و وی بمیرد تا قرآن برداشته نشود و حافظ

ابن حجر

قسطلانی

ابن حجر در شرح بخاری گفته که حق آنست که وی نبی است و ظاهر وی نیز موافق
آن گفته که قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا و
سکون ضاد نام و بلیا ابن ملکان است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است
این قول بغایت غریب و شاذ است و بعضی گویند که ابن مالک است که
برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صلبی آدم علیه السلام است والله اعلم و
بالجمله باتفاق صوفیه و بقول جماهیر علما خضر علیه السلام در حیات است و جماعه
از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و ابن جوزی انکار حیات او
کنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث که آنحضرت قریب در زمان حیات
خود فرمود که هیچ جانداری که بر روی زمین است بعد از صد سال باقی نماند
و این را تاویل است و ملاقات او مر اولیاء الله را بشهرت رسیده است
و وی آنحضرت را ملاقات کرده است و بتعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت
آمده و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لو کان الخضر حیا لزارنی این بیش
از ملاقات بود و بنا بر عرف و عادت است و وی نقل حدیث از آنحضرت
کرده است که بعضی مشایخ آن را از وی شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه
و ساره و هاجره و حوا و ام موسی و نام او یوخانذ است علیهن السلام
نیز قول آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردانست و در نص
قرآن مجید میفرماید که وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم ۲

۲ من رسول

و اشارت را وحی گویند

اگرچه نسبت وحی با ذکر با نبیا با این انسان مذکور است واقع شده باشد از انجا
جزم بنبوت نتوان کرد مراد از وحی اعلام والهام است چنانچه فرموده است
واوحی ربک الی النحل ذکر با نبیا از جهت تشریف واکرام است والله اعلم
ای الهم النحل ۱۲

وکلهم کانوا مبلغین عن الله صادقین معصومین غیر معزولین
پیغمبران هرچه گویند راست است وهرچه خبر دهند از جانب خدا دهند وهر امر و نهی
که کنند بفرمان خداتعالی کنند واز گناهان معصوم باشند چون
بحکم معجز دعوی رسالت ثابت شد لابد هرچه رسولان گویند از رسل گویند
ما علی الرسول الا البلاغ واگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد واگر خود بی
فرمانی حق کنند ومعصیت ورزند مردم نفرت گیرند وبگریزند وامر نصیحت
وارشاد وتمشیت نیابد وعصمت ایشان از دروغ واز کبایر مطلق است
یعنی عمدا وسهوا واز صغایر عمدا وبعضی صدور کبیره سهوا وعمدا جایز
باشد مگر آنچه موجب نفرت ودال بر خست باشد مثل سرقه لقمه وتطفیف حبه
ومختار تر جمهور اهل سنت است که ایشان معصوم اند از کبایر وصغایر
عمدا وسهوا واین الیق بعظمت منصب وعلو مرتبه ایشان است صلوات
الله علیهم اجمعین کذا ذکر بعض الفقهاء المحدثین من اهل المدینة فی الشرح
قصیدة الامالیة واما وقوع سهو ونسیان بر شان ایشان در آنچه متعلق است
بابلاغ واحکام است جایز نیست ودر غیر این سهو در افعال جایز است

من الذین ما وصی به نوحا اما شرایع النسخ پذیر است
بود که مختلف گردد وقبل فبهداهم اقتده یعنی
بسنت ایشان اقتدا کن در تبلیغ رسالت
مزد نخواستند تو نیز مگوی قل لا اسالکم علیه اجرا
ان هو الا ذکر للعالمین این قرآن نیست مگر پند
مر عالمیان ۱۲ تفسیر مولانا احمد حسن سلمه

چنانچه در باب

چنانچه در باب سجود وسهو معلوم شده باشد وآنچه از خطا وزلات از حضرت
انبیا منقول است بعضی از آنها صحیح نیست وبعضی که صحیح است از آن
محامل وتاویلات است که در کتاب مذکور است وظاهر آن معتقد نباید کرد
وانبیا معزول نشوند ومرتبه نبوت ورسالت که حق تعالی بفضل وکرم خود
بخشیده است از ایشان باز نگیرد ورسالت بعد از موت ثابت است
خود انبیا در موت نبود وایشان حی باقی باشند وموت نسبت کمال
یکبار چشیدند بعد از آن روح را با بدان ایشان اعاده کنند وحیات حقیقی
بخشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از حیات شهدا که آن معنوی است
ونسخ شریعت که عزل نبوت نیست واولیا از خوف عزل از خوف
خاتمت در دنیا ایمن نباشند وبعد از موت اگر با ایمان رفته اند
مومن اند وولی چنانچه در حالت منام مثلا واستعانت واستمداد
از قبور بعضی فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر قبور انبیا
علیهم السلام از برای عبرت واعتبار وتذکر موت بود یا از برای ایصال نفع
واستغفار برای موتی باشد چنانچه از فعل آنحضرت در زیارت بقیع بصحت
رسیده است ومشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تعرف بعضی
اولیا در عالم برزخ دایم وباقیست وتوسل واستمداد بارواح مقدسه ایشان
ثابت ومؤثر است وامام حجة الاسلام محمد غزالی گوید که هر که در حیات وی

توسل و تبرک جویند و از بعد موتش نیز توان جست و این سخن موافق
دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع
علما ثابت است و متصرف در حیات و بعد از ممات روح است
بدن و متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فناء فی الله تعالی
و بقاء بدوست و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نیز در باب کشف
و تحقیق مقابله روح زائر با روح مزور موجب انعکاس اشعه لمعات
انوار و اسرار شود حضرات اولیاء را ابدان مکتسبه مثالیه نیز بود که بار ان
ظهور نماید و امداد و ارشاد طالبان کنند و منکر دلیل برهان بر انکار ان
نیست یکی از مشایخ گفته است که چهار کس را از اولیاء دیدم که در قبر خود
تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بیشتر از ان
یکی شیخ معروف کرخی و عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیاء نیز شمرده
و شرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواسته است دیگر بتفصیل ذکر آن تقریب الملتمس
الحی ازان در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور
شده است والله اعلم و افضل الانبیاء محمد صلی الله علیه و سلم است و ثبوت نبوت
آن حضرت بمعجزات باهره و آیات ساطعه است که بتواتر منقول شده
و هر پیغمبر را معجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آنحضرت را معجزات از هر جنس
بود فراوان بود و ازینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از ارضی و سماوی

و در رساله

ملک و ملکوت

ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که در ذات مقدس انبیاء
سابق موزع بود در ذات شریف او باز یاد تنها موجود بود آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
چنانچه فرمود قوله انا سید ولد آدم ولا فخر ولد آدم و بنی آدم در عرف
بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و در حدیث دیگر قوله علیه السلام
آدم و من دونه تحت لوائی در مقصود ظاهرتر و صریح تر است و فضیلت بعد از وی
موسی و عیسی و نوح است که اولو العزم که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و جهد
مجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه و سلم قرآن
عظیم است که از صفات الهی و کلام قدیم اوست عز و علا و باقی است بر مر
دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشتند الا انقل متواتر که در
حکم مشاهده است از انها باقی و اوضح براهین و متینات است بر صدق آن
حضرت صلی الله علیه و سلم و قرآنیت قرآن این است که ملا بر وی تمام فصحا
و بلغاء قریش که افصح فصحای عرب و الد خصام دین و اشد اعدای
سید المرسلین بودند برخواندند و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا
بسورة من مثله بظاهر از جنس لفظ و کلامی ایشان بود و با آنکه دعوی
ایشان در فصاحت و بلاغت از اتیان بمثل آن عاجز متحیر گشتند و بعد
معجزات آنحضرت از جنس آن شد چه اکثر معجزات از جنس آن بود که در ... بود
غیب و اثبات نقص و اتیان معارضه غایت حرص و نهایت تردد و تهالک داشتند

[illegible]

جرالکی از ایشان سورتی یاتی مثل آن بیاورده وکار از بیش نبرداول بحث
خود بمین بود واحتیاج بجنگ جدل ومحاربه وقتال نبود وقدرت نگر که بمین حروف
والفاظ وکلمات زبان زد خاص وعام وصغیره وکبیره ایشان بود هیچ کجی را
قدرت نشد که کلمه چند برهم توانیست زد وکلامی مثل قرآن تالیف تواند وا اعجاز
ازین بیشتر چه باشد و نقل است که چون سوره اقرأ باسم ربک که اول آیت قرانی است
نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصحائی عرب که در باب سخن تعصب وتفاخر
داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند دیگر هر که نظر بروی می افتاد وزمتانت کلام
وطرز سخن مینگریست حیران میگشتند واعتراف میکردند که این کلام سخن آدمیان
را نماند و اتیان بمثل آن از قدرت بشر بیرون است و قومی از معتزله گویند
که تالیف کلام مثل قرآن در قدرت تصنیف کردن ایشان بود ولیکن قدرت
بارادهٔ الهی صرف همت ایشان از معارضه آن میکرد ومهری بر دهان
ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و از آن وادی دم زنند اصل
مقصود باینقدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان باوجود
قدرت وحرص معارضه نیز اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی
کرده وسخن بتوهم وزعم خود گفت هرزه میگوید وسستی میکند دلیل وا انست
که اتیان مثل قران در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچکس را از ماسواه الله
قدرت بر اتیان مثل قرآن نیست الآن چه شد مگر اعدائی دین و مدعیان

فصل و بلاغت از عالم رفته قرآن خود بآنگ بلند میگوید بشنوید قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا
دیگر سخن حیثیت واکر تتبع سیر وصفات سنیه وشمائل مرضیه واخلاق عظیمه وی
صلی الله تعالی بکنند بیقین معلوم شود که وجود شریف وی از سر تا پای آیت
واعجاز وحسن ناز است صلی الله علیه وسلم ؛ هر جلوه جمال ترا ناز دیگر است
هر لقمه وکمال ترا ساز دیگر است ؛ اعجاز حسن را بسخن نیست احتیاج
هر غمزه ز چشم تو اعجاز دیگر است ؛ در دل هر که حق مهر معجزات روی
واو از پیغمبر معجزه است ؛ وهو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین وی صلی الله
علیه وسلم مبعوث است بکافه جن وانس ولهذا او را رسول الثقلین خوانند
وآمدن جن بحضرت وی وایمان آوردن ایشان وقران شنیدن و
بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن بنصوص قرآن مجید ثابت است ونزد اکثر علماء
عموم بعثت بجانب جن وانس مخصوص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
وشیخ جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امم وتکلیف نباشد
مگر بسماع از پیغمبر یا از صادقی که از وی روایت کند یا باتفاق برآنکه از جنس جن پیغمبری
مبعوث نشده در قرآن مجید نقل از جن میکند که گفتند که انا سمعنا کتابا انزل
من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم
ظاهر این کریمه آنست که ایشان مومن بشریعت موسی ومهتدی بهدایت وی بودگان

پس آنچه مخصوص بآنحضرت باشد آن بود که انبیاء دیگر را دعوت خطاب
بجن مشافهة نبود چنانچه آنحضرت را صلی الله تعالی علیه وسلم بایشان استماع و
کتاب الله واطلاع بر احکام شریعت وعمل بکرده باشند قال السیوطی وهذا
ما ذهب الیه الضحاک وهو الظاهر الشهی والقول شاذ از بعضی علما بعثت ورسالت
آنحضرت ملائکه را نیز شامل است ونزد اهل تحقیق وی مبعوث است بتمامه
اجزای عالم وجمیع اقسام موجودات از جمادات ونباتات وحیوانات وهر جزی
وهیکل وذرات اثیر موجودات وسایر مکونات است واسلام احجار وسجده
اشجار بروی وشهادت حیوانات برسالتش چیست غیر آنکه جن وانس را
چون مرید ومختار آفریده اند کفر ومعصیت از ایشان سر بر زنند واز بواقی
اقسام جز ایمان وطاعت نیاید چنانکه از ملائکه دلالت نص قرآن
وما ارسلناک الا رحمة للعلمین نیز مفهوم است چه یا ونون درین صیغه حقیقتش
نیست چنانچه در رب العلمین قوله ومعراجه فی الیقظة بشخصه الی السماء
ثم الی ما شاء الله تعالی امتحان ایمان در تصدیق قصه معراج است که در ساعت
لطیف در بیداری بجسد شریف باسمان وعرش عظیم بلکه بالای عرش تا حد
لامکان بان حکایت وخصوصیات مذکوره در احادیث صحیح واقع
شده تحقیق این نسبت بمعرفت عالم اله وروحانیات شود که از مضیق جهت
وزمان ومسافت بیرون است وارباب کشف وشهود بیان کرده اند وایمان آن است

اورده است که معراج رسول ما علیه السلام حق است وآن در بیداری مر آن حضرت را
در شب بیست هفتم ماه رجب از خانه ام هانی ۱۲ تیسیر الاحکام
قوله المتبدع هو الامر المحدث ای لم یکن من فعل الصحابة ولا من التابعین ... ولا بالاقتضاء الدلیل ۱۲ شرح

که مجرد شنیدن این خبر بی توقف بر حقیقت کیفیت آن
در دل نشیند وتردد وخلجان بدان راه نیابد واگر بر درک آن حالت ودر یافت
آن مرتبه اطلاعی بخشند آن خود بابی دیگر است ومرا خاصگان درگاه اهل معرفت
ومتجردان از جلباب بشریت داشته اند در عالم محبت وتسلیم وایمان کجا زحمت
تصور است وتکلف تامل است واینجا سخن شنیدن وایمان آوردن نو
ایمان است ابو بکر رضی الله عنه صدیق از آن روز لقب شد که تصدیق
قصه معراج کرد بی توقف وتامل ایمان آورد وچندین از مسلمانان درین واقعه
در شک افتادند وبراه ارتداد رفتند وایمان آوردن وی رضی الله عنه
در اول کار بی معجزه وطلب دلیل نیز ازین باب بود اگرچه انوار معجزات
وآیات ساطع بود اما وی بطلب پیش نیامد وتوقفی ننمود چون
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدن با
بعضی صحابه جواب بکشف حقیقت داد ودیگران را سخن در پرده مجاز گفت
با هر کس بقدر استعداد وی سخن کرد وازینجا معلوم شود که هر کس قابل خطاب حقیقت
وکشف اسرار نیست سخن یکی است ولیکن تفاوت در لفظ وعبارت است وحق
آنست که وی صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور اصحاب برین اند
والا دیدن بدیده دل جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد وبعضی
گویند که دیدن بدل خبر داشتن بدل است والله اعلم واُمّته خیر الامم امت محمد رسول الله

صلی الله تعالی علیه وسلم بهترین امتان است همچنانکه وی مهتر و بهتر
پیغمبرانست صلوات الله علیهم اجمعین در قرآن میفرماید کنتم خیر امة
اخرجت للناس در حدیث آمده است که مدت عمر و بقاء شما نسبت
بزمان بقاء و عمار امم سابق حکم بعد از عصر تا مغرب دارد با وجود آن
ثواب شما بیشتر از ایشان دهند و قصه شما با یهود و نصارا حکم آن دارد که مردی
است اجیر گرفت یکی را بر عمل که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی قرار داد و دیگری
از نصف نهار تا وقت عصر قیراطی و دیگری را از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی
قرار کرد چون وقت شام در آمد وقت اجرت دادن شد بان دو طایفه
اول یکان یکان قیراطی داد باین دیگر دو قیراط پس آن دو گروه بتعصب
در آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل ما بیشتر اجر
چرا کمتر شد گفت آنچه با شما شرط کرده قرار داده بودم دادم باقی فضل منست
هر کرا خواهم بدهم اول اشارت بیهود است و ثانی بنصاری و ثالث
باین امت مرحومه مغفوره و در فضائل و کثرت ثواب این امت متقدم
و متاخر احادیث بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف
و حقایق و عجایب و غرایب از افراد این امت بظهور آمده است
از هیچ امتی بیامده و هذا ظاهر و شریعته اکمل الشرایع و دینه ناسخ الادیان
و شریعت وی ناسخ جمیع ادیانست چون وی صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا و آخر رسل بود

لاجرم بعد

فضائل دوم در کثرت ثواب

محمد بر کامل ملت و جامعترین شریعتها و دین وی

[illegible]

لاجرم بعد از وی نبی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر متوقع نبود
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اشارت بدانست که شریعت موسی
قهر و جلال بود و امر بقتل نفس و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات
ناظر در آنست که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم نیز در عظمت و هیبت و شدت
غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که مجلس را تاب نظر بر طلعت وی
نبود و عیسی علیه السلام بعنایت مظهر لطف و رفق و جمال بود و شریعت او
شریعت فضیل و احسان بود که اصلا در وی و بالی و قتال نبود و ملک قتال بر ایشان حرام
بوده کلامی از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش اینست که هرکه بر یک رخسار تو
طمانچه زند تو رخسار دیگرش وی بنه و هرکه جامه تو دست زند و نزاع
کند تو ردای خود را بوی بخش و هرکه تا یک میل تسخیر تو کند تا دو میل با وی برو
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم همه مظهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود
هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت
عیسوی و وی علیه السلام فرموده است انا الضحوک القتول فرموده یعنی بهمه
در خنده باشم و در عین خنده کشنده جامعیت کمال نیست
بخنده نمکین دلبری و جان بخشی: تبارک الله این چه خنده چه لبست
قوله تعالی و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث نیز اشارت بعدالت
و توسط شریعت اوست و حقیقت حال العبد اتبع سیر و شمایل و معرفت

[illegible]

[illegible]

احوال آنحضرت و وضع شرایع و احکام وی صلی الله تعالی علیه وسلم منکشف
کردد و بالله التوفیق و اصحابه خیار الامة اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین
فاضلتر و بهتر و مهتر از باقی امت اند که ایشان را پروردگار تعالی برای
صحبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده اختیار نموده و تقویت
این دین قویم و اقامت این ملت عظمی بایشان کرده و کانوا احق بها
و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدحهم و فضل ایشان
واقع شده است که بنظر دران جزم کرده شود که ایشان افضل ایشان و اکثر
ثواب از امت بارند فرموده است که اگر یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه خدا
صدقه کند به نیم پیمانه جو که یکی از ایشان صدقه کند برابری نکند و حدیث که
خیر القرون قرنی نیز دلایل این مدعاست و غیر آن دلایل بسیار است
و خود کدام دلیل واضح تر ازین که بی واسطه جمال مصطفی را دیده و با وی
صحبت داشته دین و قرآن از زبان وی شنیده بی واسطه با امر و نهی
الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی هر مؤمنی بود
که آنحضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته اگر چه خود یکنظر دیده باشد
و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی با آنحضرت ممتد بوده و در جهاد
و غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا
که یکنظر دیده و یکساعت در مجلس نشسته را در عرف معنا صحابی نگویند که خیریت

و افضلیتی که مذکور شد مخصوص باین جماعه از صحابیست نه عام و مختار نزد جمهور
آنست که این فضیلت آنرا که یکنظر بر جمال مصطفی علیه السلام انداخته
نیز شامل است و بحقیقت یکنظر بجمال وی و یکساعت در مجلس وی
نشستن و سخن او شنیدن چیزی نماید و کار کشاید که دیگران را بخلوت
واز یقینیات نماید و نه کشاید و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسی که
سخن کرده ابو عمر ابن عبد البر است که از مشاهیر علما حدیث است و وی تجویز
کرده که تواند بعد از ایشان کسی باید در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود بحدیث آمده است
مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره استدلال کرده و نیز در حدیث آمده است
که از آنحضرت پرسیدند که یا رسول الله هیچ یکی از ما که ایمان بتو آورده ایم و همراه
تو جهاد کرده باشد بهتر فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان
آرند بهتر از شما باشند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که امر محمد علیه السلام
ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر از ان نباشد که در غیب
بوی ایمان آرند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که
تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هر که دران زمان
متمسک بدین و سنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله
پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمود ملک از شما و امثال این حدیث
دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و مختار همانست که جمهور علما برانند و مراد

باین حرمت که بیتینان را ثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان نعیب
باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزائی منافات با فضل کلی ندارد
و منافات که خلاف ابن عبد البر است صحابه بمعنی عام است که بیک نظر دران
اکتفا کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحبان و همنشینان دائمی آنحضرت اند
باوجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر بر جمال مصطفی
صلی الله علیه وسلم نرسد اگرچه امت را صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است
والله اعلم والخلفاء الاربعة افضل الاصحاب چار یار با صفا که خلفاء راشدین
و جانشین مصطفی اند صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم فاضلترین اصحاب و نزدیکترین
احباب وی اند و فضل و مناقب و محامد و سوابق و مآثر ایشان در اسلام
چندان است که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان درانجا مشارکت و مساهمت نبود
چنانکه بمنظر احادیث و اخبار و آثار روشن گشته گردد و فضلهم علی ترتیب
الخلافة والمراد بالافضلیة اکثریة الثواب بدانکه اینجا دو مقام است مقام
اول آنکه خلیفه برحق بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق است بعد از وی
عمر فاروق و بعد از وی عثمان ذی النورین و بعد از وی علی مرتضی رضوان
الله علیهم اجمعین و این مسئله نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات است
و طریق اثبات خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه نزد جمهور علماء سنت
و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه بهمه اتفاق کرده اند در خلافت

قوله علیه السلام من انکر الاجماع فقد کفر

ابی بکر

ابی بکر صدیق و اطاعت و انقیاد وی نموده اند و در احکام دنیا
و آخرت براه موافقت و متابعت ورفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر
و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند که بحال ایشان میل و مداهنت
در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است قوله تعالی
لا یخافون لومة لائم اگرچه امیر المومنین علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب
و دیگر از اصحاب مثل طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود که از اعیان و اکابر اصحاب
بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند ولیکن بعد از ان وقت دیگر
ایشان نیز بیعت کردند و اطاعت و انقیاد در آمدند و براه موافقت
رفتند و ابوبکر صدیق ایشان را نیز نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر
آورد و خطبه خواند و گفت ای علی ابن ابی طالب من اورا به بیعت خود اکراه
نمیکنم اختیار بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست اوست اگر دیگری را
جز من اولی دانید و مصلحت بینید اول کسی که با وی بیعت کند من خواهم بود
پس علی و هر که با وی بود گفتند غیر ترا اولی نمیدانیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم در امر
دین ما پیش کرد و دیگری را نتوانست پس انداخت اشارت بامامت نماز کرد که آنحضرت
در روز آخر از حیات او را فرمود جز آنکه ما را آن گران آمد که ما را از اهل بیت
پیغمبر در باب مشاورت و استصوابی بود دیم بی سابقه مشاورت ما چون
کردند اکنون ما میدانیم که اولی واحق بامامت تو یی پس علی و کبرا اصحاب

باوی حاضر بودند رضوان الله تعالی علیهم علانیه بر روس اشهاد بیعت کردند بالاجماع منعقد شد تو تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل و تحری صواب قادح در انقیاد اجماع نباشد و بعضی گویند که سبب تاخیر و عدم حضور حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت اشتغال به تجهیز و تکفین آن حضرت بود و بعد از آن سبب حزن و مصیبت آن حضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد و از اینجا امتداد مدت توقف و تردد فهم کرده که بعضی گفته اند شش ماه بود و بعد از فوت فاطمه زهرا بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر تاخیر نبود در آخر همان روز یا روز دیگر بود والله اعلم و بالجمله علی مرتضی دائم مطیع و سامع و متحمل ابوبکر صدیق بود و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا با ابوبکر صدیق میکرد و در غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب در آنجا کشته شد باوی بود و جاریه را از غنایم آن غزوه باتسری برگرفت و اگر در غزا امراء حق نمیبود تصرف در غنایم آن جایز نمیبود و هیچ عاقلی روا دارد که علی مرتضی که شیر خدا و امام اولیا و مرکز دایره حق بود و قران با وی بود و وی با قران چنانچه در حدیث آمده است که القران مع علی و علی مع القران مدت عمر خود در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد و با وجود آنکه حق بجانب او است و از رسول خدا النص در شان خود شنیده باشد و بطلب حق نبر آید و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل

قوله علیه السلام من احب علیا فقد استمسک بالعروة الوثقی قوله علیه السلام انا مدینة الحکمة و علی بابها قوله علیه السلام علی منی و انا منه قوله علیه السلام قال من احب علیا تهیأ لدخول الجنة ١٢

باطل و ارباب هوا

باطل و ارباب هوا بود آخر با معاویه که ناحق باوی در نزاع بود و بر خلاف وی بیرون رفت چرا جنگ کرد و بحجت برآمد و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرموده است سوگند بخدا که بهلاک نفس و روبانیده دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و اثری فرموده در من جز این رد ای بر من نبود که گذارم ابن ابی قحافه را که برادنی پایه منبر مصطفی صلی الله علیه و سلم برآید لیکن چون آن حضرت با وجود خصوصیت و معرفت من ابوبکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز گزارد و مجال نزاع در آن نبود و چون آن حضرت ورا امر دین ما اختیار کرد ما او را اختیار و در کار دین و دنیا اولی باشد و شیعه گویند که این همه از جهته ترس و تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت ورزید و بطلب حق برنخاست از آن بود که از اعدا ترسید تا او را بکشند و هلاکش نکنند این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین و لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا که از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من تویی و این بشارت غیر این معنی ندارد که متکفل تمشیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود و دیگری از مردم بترسد و بداند که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جائی بود که صاحب حق

ضعیف و مغلوب و زبون باشد و انجا نه چنین است که علی مرتضی
با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه
بنت رسول الله با آن عظمت و علو منصب زوجه وی و حسن و حسین
سبط رسول الله و محبوب ترین خلق نزد وی فرزندان وی و عباس
بن عبد المطلب عم رسول الله با آن رفعت محل تابع وی و زبیر بن صفیه
عمه رسول الله هاشم با آن شوکت با کمال شجاعت و شهامت
که داشته باوی و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت که
داران وی و دیگر ضعیف و زبون بودن چه معنی دارد روایت کرده اند
که عباس در مدت توقف با علی گفت بدست بیرون آر که با تو بیعت
کنیم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با ابن عم والی وی بیعت کردند
هیچکس را مجال خلاف با تو نماند و ابو سفیان اموی گفت چه
باشد شما را ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تمیمی بر شما والی
گردد و ارذل بیت من قریش اشارت با بوبکر صدیق کرد که از بنی تیم
بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمام وادی
پر گردد و ما را از روزگار ایشان بر آریم پس علی مرتضی او را منع کرد
و زجر فرمود که یا عدو اهل الاسلام این چه سخن است که تو میگوئی
خواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر پیغمبران جایز نه بلکه

تقیه

واجب

۶۴

واجب میدارند و میگویند که اظهار کفر از انبیاء صلوات الله علیهم بمقام
خوف و تقیه جایز باشد حتی گویند که آن حضرت علی را با مامت نماز در بنفس خود
تعین کرده بود ولیکن مانع از اظهار خوف و تقیه شد هر گاه امثال این
احتمالات شیعه را در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم راه دهند دیگر
با ایشان چه گویند قبحهم الله ما اجهلهم و لافسد اعتقادهم اگر انبیاء اخفای حق
کنند دیگر حق کجا ظهور یابد مستکبر تر از قوم نوح و متمرد تر از قوم نمرود و ظالم تر
از فرعون که خواهد بود که با وجود آن نوح و ابراهیم و موسی اظهار
حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که صحابه رسول صلی الله علیه و سلم
همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هر چه صحابه بلکه سایر علماء و مجتهدین
این امت مرحومه مغفوره بران اجماع کنند حق باشد و ثابت بود بیقین
اگر چه هر یک از افراد آن بحکم المجتهد یخطی و یصیب احتمال خطا دارد ولیکن ۲ قد
اجتماع اتفاق ایشان را خاصیتی است که جز بر حق و صواب نبود و احتمال
خطا ندارد بحکم نص قران لتکونوا شهداء علی الناس و قوله تعالی
و یتبع غیر سبیل المؤمنین الآیة و حدیث نبوی لن یجتمع امتی علی
الضلالة هر چه ایشان بران اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر روا
بود انکه تمام صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیعت ابوبکر
عمدا براه خطا رفته و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر ورزیدند و حق صریح

بپوشیدند فساد این سخن و نتایج آن در تمام دین و ملت سرایت
کند و در هیچ جا و در هیچ حکم شرعی وثوق نماند چه وصول قرآن و شریعت بما
بنقل ایشان ثابت شده است و ایشان خود بزعم شما ظالم و فاسق
باشند و ساتر حق بوند هیچ قباحتی و شناعتی بالاتر ازین شناعت
باشد نعوذ بالله من الجهالت والضلالت والغباوت و امام فخر رازی
در بعضی از تصنیفات خود استنباط عجیب نموده است و گفته بحکم قرآن مجید که
فرموده است لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون معلوم شد که
نمل سلیمان اعقل از رافضی است مورچه با مورچهای دیگر گفت که در خانهای
خود بخزید تا لشکر سلیمان بی شعور و نادانسته پایمال تان نکنند پس نمله
تجویز نکرد که از جنود سلیمان که از اصحاب پیغمبر اند پایمال کردن مور جهاد
و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید و ایشان یعنی رافضیان میگویند
که اصحاب سید المرسلین عمدا حق علی را پایمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت
پیغمبر کردند و این قدر ندانستند که اصحاب پیغمبر را اتفاق بر ظلم درست نباشد
و بالجمله هیچ دلیلی بیش تحقیق تر از اجماع صحابه که حل و عقد دین و ملت
بدست ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپرده شده است
بنا شد و هیچ الزام قوی تر از طاعت و انقیاد علی مرتضی مر ابوبکر را در احکام
دنیا و دین نخواهد بود و تحقیق هر دلیلی که بر فضل و کمال علی مرتضی است کرم الله وجهه

برهان

الغباوة نادانی

بر اهل بیت

۷۸

برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال بدایت
و حقانیت و تائید دینی متابعت او کرد با وی بیعت نمود بالاتر از
این دلیل و برهان چه خواهد بود اخبر همان حکایت است که
نقل کرده اند که امیر المومنین علی را پرسیدند سبب که در خلافت آن سه
خلیفه منتظم و ملتیم و بی خلاف آمد و در عهد خلافت شما این همه
هرج و مرج بظهور آمد فرمود که ناصر و معین ما شما آیید دیگر چه حال باشد
بحقیقت فطرت سلیمه محجوبست بر قول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب
رسول الله علیه السلام که پیغمبر آخر زمان و هادی انس و جان و مبعوث بکافه
خلائق باشد از وی همین چند تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده اند و
راه راست یافته باشند دیگر تمام اصحاب یاران او که مدت عمر در صحبت
او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل ظلم و ضلالت باشند و
بعد از وی در کاری که مدار انتظام تمام مهام دین و ملت بران بود همه
خطا کرده و بر ظلم و ضلالت رفته آخر این منقصت بسید کائنات و دین
قوم وی سرایت میکند پس بیقین معلوم شود که خلافت ابوبکر صدیق حق و صواب
بوده و غایت تنزل و تساهل درین مقام آنست که فرقه زیدیه که ایشان
اعدل فرقه شیعه اند میگویند هرچند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
حق علی بود ولیکن در نصب ابوبکر مصلحت بود در نیز آنکه تیغ حضرت علی هنوز

ناصر و معین و مقوی و موید ایشان ما بودیم

... بر صدق

از خوف دشمنان دین خسته شده بود و نقاره ها و عداوتها در دلها
متمکن گشته بود اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه می ساختند شاید که باعث هرج و مرج
و عدم انتظام مهام دین و ملت میشد و در نصب ابو بکر تسکین نائره فتنه
و فساد بود و مبنی و مدار این مذهب بر فضلیت علی مرتضی و وجوب نصب
افضل و اکمال است و علماء سنت گویند که خلیفه افضل و اکمل اهل زمان خود باشد
بلکه بودن او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح و مهام دین
اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت در اهلیت امامت
و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابو بکر صدیق
بنقل و آثار سیر وی رضی الله عنه مقطوع به است و یقینی است و بعضی علماء
اثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه بنص کنند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
تنصیص کرده است بر خلافت وی و مختار نزد اهل تحقیق آنست که در
هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابو بکر و نه در خلافت علی رضوان الله علیهما نص
قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعاء نص بر مذهب خود
کرده است و از نصوص خصم جواب داده زیرا که نص بر خلافت علی مرتضی
می بود مخالفت اصحاب مر آن نص را و عقد اجماع بر خلاف نص صورت
نمی بست و سکوت وی کرم الله وجهه از اظهار آن نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان ندیدشت چنانچه سبق تقریر یافت

۲ و اگر نص خلافت ابو بکر موجود میبود ......

تقاول

در هر دو گروه سخن است میگویند

تقاول مهاجرین و انصار که منا امیر و منکم امیر درست نبودی و بر دو
و بدل آراء حاجت نمیشد چنانکه در قصه نصب خلافت در کتب مذکور
است و اگر گویند توانند که این تقاول و تخالف از برای تحقیق و تفتیش حجت
نص بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی اصحاب بدان لیس تنزل ابو بکر
از آن مقام و تخییر وی علی را و سائر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه
در امر واجب منصوص تخییر و تواضع گنجایش ندارد و نیز نقل کرده اند
که ابو بکر صدیق دست عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا او را امین
امت خود خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش
است و جز قریش را که دعوی امامت کنند شما ازین دو کس هر کرا خواهید اختیار
کنید اگر نص درین باب از پیغمبر بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست نبودی
پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه و اجماع ایشان بوده
اجماع در مسئله باید نص ظنی و قطعی رسند تمام آن کافی است چنانکه در علم
اصول فقه مقرر شده است و دلائل جانبین و نزاع و جدال و قیل و قال
ایشان در کتب مبسوط مذکور است و چون آن خارج از وضع رساله بود
ترک آن لازم وقت افتاده موقوف تالیف کتابی دیگر افتاد
والله الموفق چون خلافت ابو بکر باجماع ثابت شد و امتثال امر او
بر کافه مسلمانان لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تفویض

قوله علیه السلام الجنة مشتاق الی اربعة نفر ابی بکر

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم یعنی اولی الامر خلفاء راشدین اند و
خلفاء راشدین نظام دین و دنیا بعد از رسول اند
و نظام شریعت و حقیقت و طریقت داده اند
که مخالفت ایشان نباشد او بد مذهب است
و بعد از ایشان علماء شریعت و طریقت اند
و بعد از ایشان بادشاهان اسلام اند که در عدل
میکوشند ۱۲ امام اعظم

امر بعمر فاروق کرد و او را خلیفه ساخت و عهدنامه بنام او بنوشت و مردم را
بمتابعت هر که دران نامه است امر کرد و تمامه صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی
نیز بیعت نمود و فرمود بالیقینا لمن فیه و ان کان عمر خلافت عمر نیز
باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را
میان شش کس عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنهم مشترک گذاشت و ایشان تفویض برای عبدالرحمن بن
عوف کردند و وی عثمان را اختیار نمود پس علی و تمام اصحاب با عثمان
بیعت کردند و منقاد امر وی شدند و در احکام دنیا و دین او را امیر
و حاکم دانستند خلافت عثمان نیز باجماع ثبوت یافت و بعد از وی علی
مرتضی خود معین بود و کمال و افضل اهل زمان خود بود پس وی کرم الله
وجهه باجماع اهل حل و عقد خلیفه برحق و امام مطلق شد و نزاعی و
خلافی از مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمد نه در استحقاق
خلافت و حق امامت بود بلکه منشای آن بغی و خروج و خطا در
اجتهاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان بود مقام ثانی آنکه افضلیت
خلفاء اربعه بترتیب خلافتست یعنی افضل اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم
عثمان ثم علی رضوان الله علیهم و مراد از افضلیت اکثریت ثواب است
عندالله و تحریرش چنانکه علما کرده اند آنست که قول ما فلان افضلست از

غیر خود

غیر خود زیادت و رجحان آن فلان را طلبد نسبت بآن غیر و این رجحان
تواند که بجمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان
راجح آید و کامل بود یا در مجموع صفات و فضایل من حیث المجموع و این بآن
جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند
که بآن رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص باشد و محل خلاف درین مسئله
رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عندالله نه بوجوه دیگر مثل
زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثلا شجاعت و شهامت نفس
و امثال آن از آنچه عقل آنرا در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جوهر
و لازم وی بود و این منافات ندارد برجحان آن غیر در آحاد فضایل
دیگر یا در مجموع فضایل من حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب و فضایل ملکه بر
بود که منافع و نتایج آن بدین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت
ایمان و تصرف دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات
و صدقات و هدایت ناس و امثال آن میگویند که این صفات در ذات ابوبکر بیشتر
است چه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از آنگاه که ایمان
آورد کار وی دعوت اسلام و تصرف دین بود عثمان و طلحه و زبیر و سعد
بن ابی وقاص و عثمان بن مطعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین
اند بدست وی ایمان آوردند و دایم در منازعت کفار و اعلای اعلام دین

وجوه در جمیع

ثواب مانند

و غیره

بود چه در حیات آنحضرت وچه بعد از ممات آن حضرت صلی الله علیه وسلم
در صحیح بخاری آورده است که ابوبکر رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که در ظهور
شعایر دین وشرایع کسی را مجال نبود مسجدی در خانه خود بنا کرده بود و در آنجا نماز
میکرد و قرآن میخواند نساء و اطفال و جوانان قریش گرد وی آمدندی و قرآن
می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع در تفسیر قرآن کنیم و هرچه از اقوال
علماء در آنجا آمده است نقل نمائیم بدانکه جمهور اهل سنت وجماعت برین
ترتیب اند که مذکور شد و مروی از مالک و غیر وی از بعضی اسلاف اهل سنت
توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک پرسیدند که افضل
امت بعد از پیغمبر کیست گفت ابوبکر ثم عمر گفتند عثمان و علی را
چه گوئی گفت از مقتدایان دین از آنها که من دریافته ام هیچ یکی را ندیدم
که تفضیل یکی بر دیگری میکرد و ازین دو مذهب امام الحرمین نیز توقف
است میان این دو و منقول از ابوبکر بن خزیمه تفضیل علی مرتضی است بر
عثمان در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان
و مختار ابن خزیمه نیز همین است و مقدمه شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز
مذکور است که مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری
نیز همین قائل است و از علماء احادیث آنکه امام محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم میگوید
که بعضی اهل سنت از اهل کوفه بتقدیم علی بر عثمان رفته است قول صحیح مشهور

تقدیم

۵۰

تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمة الله علیه در اصول حدیث میگوید
افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد از آن عمر با جماع اهل سنت و
خطابی که از علماء سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابوبکر
بن خزیمه نیز بران رفته است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از
سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی
گفته اند که وی در آخر از آن رجوع کرده است والله اعلم و بیهقی در کتاب الاعتقاد
میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل
ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلاف نکرده است و اختلافی اگر است
در علی و عثمان است و بالجمله قرار صحابه در رعایت ترتیب میان ایشان
خلافی نیست ولیکن بعضی از فقهاء و محدثین در شرح قصیده امالیه نقل کرده اند
که فضلیت خلفاء اربعه مخصوص است بما عدا اولاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
ابن عبد البر که از مشاهیر علماء حدیث است در استیعاب ذکر می کند که سلف اختلاف
کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگوید مردی از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب
و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی مرتضی اول کسی است که اسلام
آورده ولیکن از جهة خوف ابی طالب کتمان نمود و گفته است که این جماعت
از اصحاب علیهم تقی التفضیل دهند و بر هرکه غیر اوست و این کلام ابن عبد البر است
ولیکن میگویند که این مقال از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روا

شاذه که مخالفت جمهور افتد معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل
می کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت وی از آن جماعت اصحاب که در تفضیل علی مرتضی
کردند و امثال آن روایت چنانچه خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل میکند
که میگفتند ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از
اعاظم شافعیه است در طبقات کبری از بعضی متاخرین است نقل کرده که
ایشان تفضیل ختنین میکنند از جهت ثبوت خیریت بالبضعه رسول الله صلی الله علیه وسلم ختنین
و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب خصائص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است
که فاطمه و برادر وی ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفاء اربعه و از امام مالک آورده اند
که لا افضل علی بضعة من النبی صلی الله علیه وسلم احدا فرمود هیچ یکی را برابر جگر پاره
رسول است صلی الله علیه وسلم تفضیل نمی نهم بدیگران بایشان میگوید که این
همه روایات ضرر بمقصود ندارد و منافی مدعا نیست مدعا اینجا چنانچه تحریر کرده اند این تفضیل نسبت
آه افضلیت بوجهی خاص است و این مفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد و این فضائل
که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمزید شرف نسب
و کرامت جواهر ذاتی است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجزای
او بند شرفی و شانی هست که در شیخین نیست هیچ کس را توقف و انکار نخواهد بود
و با وجود ثواب شیخین اکثر و نفع ایشان در اسلام و اهل اسلام اعظم است و اوفر است
با آنکه قول خطابی که از بعض مشایخ نقل کرده است نیک ظاهر میتوان یافت که مقصود دارد خیریت

حیثیت

علی

حیثیت و افضلیت کدام است که گفته است ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر
و بس مراد خیریت ابو بکر از وجهی است دیگر و افضلیت علی از وجهی دیگر این سخن بیرون است
از دائره خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از افضلیت
وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت نسب و امثال آن پس منافات بمقصود ندارد
و اگر غرض خیریت ابو بکر و مراد وی دیگر وارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست والله اعلم
اکنون سخن درین ماند که مسئله ترتیب افضلیت یقینی است که برهان قاطع بر آن
گذشته چنانچه ترتیب خلافت ظنی است که دلیل آن امارات و قرائن است
که رجحان و اولویت رساند بعضی بر آن اند که قطعی است و مختار نزد محققین
آنست که ظنی است امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علی الترتیب
بطریق سوال میگوید که اکنون چه میگویند بعضی از اصحاب را تفضیل میدهند
بر بعضی دیگر یا از مسئله تفضیل آن سکوت و اعراض میکنند جواب میگوید
که بنای مسئله تفضیل بر آنست که امامت مفضول با وجود فاضل جائز نباشد و
معظم اهل سنت و جماعت بر آنند که امام افضل باید و لیکن اگر نصب وی موجب
هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر اهلیت و استحقاق
او مر امامت را با جتماع صفات و شرائط آن از قرشیت و علم بحلال و حرام و مصالح
و مهام دین اسلام و ورع و عدالت و شجاعت و کفایت جائز باشد و
میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست و جز اخبار آحاد

کر در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی که امامت نماز که صغری اش گویند
وارد شده است نیست مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم یؤمکم اقرؤکم یعنی باید که امام
در نماز آن کس شود که قرآن خوان تر و بعلم فقه داننده تر باشد و این خود با قطعی
نمیرساند پس صحیح نیست که امامت را افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل
افضلیت نتواند بود و نزد ما دلیل دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل
ائمه بر بعضی مر عقل را بدرک حقیقت آن راه نیست و اخباری که در فضایل
ایشان مروی است متعارض اند پس جز توقف و سکوت سبیلی نباشد ولیکن
غالب بر ظن چنان آید که ابوبکر افضل خلایق است بعد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و بعد از وی عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض اند و میگویند که از علی مرتضی
نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از پیغمبر ابوبکر و عمر است
بعد از آن خدا دانا است با آنکه بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است
و در ارشاد میگوید که این قولی است که ما برای خود اختیار کرده ایم و از راه تقلید
متجانبت نموده براه حق در فسح رفته ایم انتهی و بعضی از فقها و محدثین
از اهل مدینه در شرح قصیده امالیه نقل میکند که شیخ احمد زروق که از علما و فقها
و مشایخ مغرب است در شرح عقیده حجة الاسلام می گوید که علما را اختلاف است
در آنکه این تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی
است و نیز این تفضیل در ظاهر و باطن است جمیعاً یا در ظاهر فقط و انجا دو قول است

کرده عمر ... ال

اعظم

انتهی فتح

موشر

انتهی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفضیل فضایل علی مرتضی که شیعه بدان استدلال
بافضلیت وی کرم الله وجهه کرده اند جواب از آن بحمل بافضلیت بر کثرت ثواب
میگوید بدانکه مسئله افضلیت از ان قبیل است که در وی جزم و یقین را مطمع توان
داشت و عقل را بمعرفت افضلیت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست
و مستند آن جز نقل نتواند بود و این مسئله نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد
ظن مدار آن بآن اکتفا توان کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است که
مطلوب در وی جزم و یقین است و نصوص مذکوره از طرفین با وجود تعارض
دلالت آنها قطعی نه و غایت دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد با وجود
کثرت اسباب ثواب موجب زیادت ثواب قطعاً نبود و چه اجر و ثواب بتفضل حق است
و وابسته به سبب نه و حق سبحانه و تعالی اگر خواهد غیر مطیع را بدهد که مطیع را نه دهد چنانچه در ما سبق
در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن از آنجا هم
قطعی بافضلیت لازم نیاید لا الغالب ظنیه چه امامت مفضول با وجود فاضل نزد
اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما مشایخ
سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما
بر ایشان اقتضا آن کند که اعتقاد کنیم که اگر دلیلی ایشان را بر آن نمیبود اشتباه حکم
بر آن نمیکردند و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما درین مسئله اتباع ایشان میکنیم
براه تقلید ایشان میرویم و حقیقت امر را بعلم الهی تعالی تفویض مینمائیم و امر

که از اعاظم علماء اصول فقه و کلام است میگوید که مراد بتفضیل اختصاص یکی
از دو شخص است بفضیلتی و صفتی که در دیگری نباشد خواه در اصل فضیلت و صفت
چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که در وی موجود است و در جاهل
نیست و خواه زیاده و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانچه
یکی را اعلم گویند از دیگری که صفت علم در وی زیادتی و کمالی دارد که در دیگری
نیست اگرچه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی نیز در صحابه قطعی نتوان
کرد و یکی از ایشان اثبات کنند دیگری شریک او در آن نباشد بفضیلتی دیگر
مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک
فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از هر فضیلت آید چنانکه
یک جوهر بقیمت زیادت تر از صد هزار درهم بود پس تواند که صاحب آن
فضیلت را نزد الله تعالی اجری و ثواب بود که ارباب فضائل کثیره را نبود پس
جزم بافضلیت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام
موافق و شرح اوست انتهی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه نیز
سخن باین طرز گفته است میگوید که ما سلف را یافتیم و ظاهر آنست که اگر ایشان را
دلیلی بران نبی بود حکم بدان میکردند و ما خود دلائل جانبین را متعارض
یافتیم و این مسئله را از آن قبیل نیافتیم از اعمال بدان متعلق باشد و
توقف در وی مخل بخیری از واجبات گردد انتهی و جریان کلام محقق دوانی

در شرح عقا

[Margin notes: ۳ هر فضیلتی که در — ۴ باشد و دارد [illegible] — ۵ موقف — که جبری]

در شرح عقاید عضدیه نیز هم برین نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق
محرقه که در رد شیعه باوکد وجوه و سد طرق کرده و داد تشدد و تعصب داده است
میگوید که ابو الحسن اشعری میل بدان کرده که تفضیل ابوبکر بر سائر اصحاب قطعی است
و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز
همین است و صاحب مفهم در شرح مسلم نیز جزم نظنیت آن کرده و ابن عبد البر
در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که گفته است که معمر گفته است اگر مردی
گوید عمر افضل از ابوبکر است منعش نکنم و باوی درشتی نکنم و اگر علی را افضل
از ابوبکر و عمر گوید نیز باوی درشتی نکنم اگر بتفضیل شیخین معترف آید و بایشان
محبت ورزد و داد مدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل و مستحق اند دهد
پس عبد الرزاق گوید این سخن را از معمر نقل کردم او را نیز خوش آمد و
تحسین کرد شیخ ابن حجر میگوید که ملحظ و مبنای این عدم منع و درشتی جز
آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول
کسی که دعوی اجماع نکند و گوشش بروایات شاذه که در جانب خلاف نقل کرده شد
ننهد ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکوره چنانچه
راجح و مختار هم آنست حکم بظنیت آن درست نیاید چه اجماع از دلائل
قطعیه است جوابش آنست که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع
دلیل قطعی است لیکن نه بجمیع انواع و افراد قطعی آن قسم است که در آنجا خلاف اصلا نبود

[Margin note: [illegible]]

وانکه در وی خلافی بود واکرچه شاذ و نادر باشد ظنی بود واز قطعیت بر آید چنین
آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش متعدیه نبود و مانع از انعقاد اجماع نباشد
ولیکن از لحاظ درجه وی از مرتبهٔ قطعیت بی تاثیری نبود بانکه اجماع سکوتی
که در اینجاست بر همین افضلیت ظنیه است و اهل اجماع نیز قطع بران نکرده اند
چنانچه از عبارات ایمه و اشارات ایشان مفهوم میکردد پس ظنیت
درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش جز این
نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین ترتیب است ظاهر
انست که افضلیت نیز همبرین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب
افضلیت بر وجه قطعی و یقین لازم نباید اما نمی بینی که اهل سنت بر حقیقت
عثمان بخلاف اجماع دارند و در افضلیت او خلاف پس معلوم شد که از
قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نباید و ظنیت خلاف را مستلزم
نکردد و نیز حقیقت فضل همان است که نزد پروردکار تعالی است و اطلاع
بران جز باخبار و وحی ممکن نبود و اخبار در مدح و ثنای ایشان همه وارد و یا فته
و متعارض آمده است انتهائی که ادراکننده ان وحی و مشاهده احوال آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نموده باشند بقراین و امارات دریافته باشند ولیکن دیکرانرا
که نظر بر حرف دلیل و مفهوم کلام افتد مفهوم کلام متعارض آید دلیل
ایشان بتقلید و اتباع پیشینان و حسن ظن با ایشان بوده ولیکن نظر

باطلست

باطلست و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب روایت شده جز توقف
و امساک نیارد و این همه ترجمهٔ کلام صواعق محرقه است و حاصل آن بود دروی الحجج
در شرح مواقف نقل کرده پارهٔ نیز بتمامه مذکور است در اصواعق میکوید که ما
اهل سنت و جماعت میکوییم که این مسئله افضلیت برین ترتیب ظنی
است ولیکن بر شیعه لازم می افتد که قطعی کویند و قایل شوند بافضلیت
ابو بکر و عمر حتما و یقینا ابدا معتقد ایشان در علی مرتضی و ایمه اثنا عشر سلام
الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم باتفاق مفید قطع و الیقین است
چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده که علی مرتضی
در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیة بر ملا و حضور
شیعه خود مدح و ثنای ابو بکر و عمر و بیان فضلیت ایشان میکرد و ذهبی از هشتاد
چند نفر باسانید صحیحه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که
خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر پس پسرش
محمد حنفیه رضی الله عنه کفت ثم انت فرمود من یک مردی ام از مسلمانان
و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده که فرمود دانا
و آکاه باشید بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل میکنند بر ابو بکر و عمر و هر که
مرا تفضیل کند بر ایشان وی مفتری است هر چه بر مفتریان کنند کردنی است
و امام مالک از امام جعفر صادق و امام جعفر صادق از امام محمد باقر روایت میکنند که علی مرتضی

۲ بروی

باستاد

بر عمر بن الخطاب بردائیه پیچیده افتاده بود بگذشت و فرمود هیچکس را ندانم محبوب تر
نزد من که پروردگار تعالی بنامه اعمال وی ملاقات کنم الا این مردی پیچیده
بر دلاو دارقطنی روایت میکند که محمد حنفیه رضی الله عنه که علی مرتضی را افضل
امت اعتقاد می کردم جماعتی را دریافتم که مخالفت من می کنند پس بمخالفت
ایشان سخت محزون شدم و پیش حضرت امیر رفتم پس آنحضرت دست مرا
گرفت و بخانه درون برد و پرسید یا محمد حنفیه سبب حزن من و دلگیری تو
چیست محمد حنفیه حقیقت حال را عرض کرد مرتضی علی فرمود یا محمد حنفیه خبر دهم ترا
که بهترین این امت کیست بهترین این امت ابوبکر است ثم عمر پس
محمد حنفیه گفت عهد کردم خدا را که این حدیث را پوشیده ندارم که از
حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم و هم از محمد حنفیه روایت کرده اند که گفت
شنیدم علی مرتضی را که بالای منبر کوفه میگفت بهترین این امت بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر است ثم عمر و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع
و اشتهار آمده بلکه بحد تواتر رسیده است و شیعه گویند که این و هرچه
ازین باب از ائمه اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی
مدح ابوبکر و عمر را گفته اند از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند
که اگر چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را جای نماند و مسلمانان از حال ایشان
برخیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود و این سخن دعات

بعد و کاکت است

بعد و رکاکت است ازینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا و مرکز دایره حق بود جبان
و ذلیل مقهور بود و از اظهار حق و رد باطل عاجز و خائف چگونه اسد الله لقب او و لا
یخافون لومة لائم صفت او و علی مع القرآن والقرآن مع علی منقبت و دیگر
عجز و خوف و کتمان را چه محل بود بشهرت رسیده بتواتر آمده که وی کرم الله وجهه
در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات نداشت از امام
شافعی رحمة الله علیه پرسیدند که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان
بر علی مرتضی چه باشد گفت آنکه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اظهار حق روی
هیچکس نمیدید و از هیچ احدی مبالات نداشت و مداهنت نمیکرد و شافعی
گفت زیرا که کرم الله وجهه زاهد بود و زاهد را بدنیا و اهل آن مبالاتی نباشد
و عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف
بود و شریف را پروائی کس نباشد و لکن تقیه[۲] در علا غیر ایام او و ان خلافت ۲ باشد تقیه
صورت امکان دارد و وی کرم الله وجهه در خلوت با خاص اصحاب و اتباع خود
میگفت و در زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بر بالای منبر بر ملا میفرمود
و این احوال و اقوال کریمه با تقیه جمع نشود و از امام محمد باقر رضی الله عنه آبا و اولاده
الکرام را پرسیدند که ابوبکر و عمر را چه گوئی فرمود که تحقیق دوست دارم من ایشان
را گفتند که مردم چنان گمان برند که تو اینها را از روی خوف و تقیه میگوئی و معتقد
باطن تو خلاف آنست فرمود امام محمد باقر که خوف از احیا باشد نه از اموات

بعد از ان بمذمت و نکوهش هشام بن عبد الملک بن مروان در آمد که امیر وقت
و سلطان عهد بود یعنی ما را در مدح و ثنای ابو بکر و عمر خوف و تقیه در نظر باشد
چرا مذمت و تقبیح حال هشام عبد الملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت
بدست تصرف و اختیار اوست هر گاه که حال محمد بن باقر که از اجزای علی مرتضی
است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت شجاعت و شدت
باس و کثرت عدت کلا کل است قیاس توان کرد و اگر خوف و تقیه بودی
با معاویه و بنی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت
و شدت بودند و با بغات و خوارج جنگ میکرد و آنجا خود داد حرب و قتال و اظهار
حق و تائید دین بر وجهی نمود که بالاتر از ان متصور نباشد و این نبود مگر از جهة
آنکه تا امر دین از دائره حق و اعتدال خارج نباید وی ساکت بود و چون مشاهده
کرد که حق تغیر یافت و کار دین بسستی گرفت دیگر رد و ابطال را واجب دید و
بسا بودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو و افراط و تفریط در دین شان
اخراج می کرد تا عبد الله بن سبا را بمداین فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی
در یک شهر سکونت نکند و ابن سبا یهودی بود که بر دست او اظهار اسلام
کرد و سب اصحاب میکرد و سردار طائفه روافض بود که در شان علی مرتضی ادعای
الوهیت میکردند و او را خدای می پرستیدند کرم الله وجهه ایشان را از بنش
خود براند و سزا داد و اخراج کرد و چندان خطبه فی فضول علی مرتضی در مدح و ثنای

ابو بکر و عمر

۲۵

ابو بکر و عمر نقل کرده اند که بعد از اطلاع بران حج طاغی را مجال دم زدن نبود
و اگر علمای سنت و جماعت در افضلیت ابو بکر و عمر بلکه بطبعیت آن بهمان
اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی بود و احسن که بعضی از اهل تشیع که از
جاده انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده است که عبد الرزاق که از اهل روایت
و علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین میکنم بجهت تفضیل علی مرتضی
مر ایشان را اگر تفضیل ایشان خود نمیکرد من نیز نمیکردم گناهی عظیم تر
ازین نبود که علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این تمام ترجمه کلام ابن
حجر است و اگر بدیده انصاف نگرند و دانند که درین کتب سخن باین تفضیل کثیر
مذکور شده باشد والله اعلم و من التوفیق فباقی العشرة المبشرة بعد از خلفاء اربعه
فضل مر باقی عشره مبشره را است و عشره مبشره نام آن ده تن صحابی است
که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را بشارت به بهشت داده و فرموده
قوله علیه السلام ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه
فی الجنة والزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة
و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل
اصحاب و اکابر وفد و مهاجرین و اقارب مصطفی صلی الله علیه و سلم است و ایشان را
سوابق و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران را مخصوص بایشان بلکه غیر ایشان
نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب

[illegible]

۲ بهشت و بهشتی بودن ایشان قطعی است و لیکن قطعیه بشارت

وعمار بن یاسر مثلاً و شهرت این ده باین لقب بجهت وقوع بشارت
ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقاید بجهت
اهتمام ایشان است و رد بر مذهب اهل رفض که در شان این اکابر تقصیر کنند
و براه سوء ادب روند و عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت قطعی بدان مخصوص
این عشره است و این گمان محض غلط و جهل صریح است از طالب علمان
عربیت خوان که نیم گامی از جمله عوام بالاتر اند گویند که دیگران را نیز بشارت
است ولیکن این عشره قطعی است و از آن دیگران ظنی و غیر بالغ بدرجه
بشارت عشره در قوت و شهرت و تواتر و منشا این زعم عدم تتبع احادیث
و تقصیر در خدمت این شریف است تجاوز الله عنهم و ما این بحث را اسم
درین روزگار در کتابی مستقل مسمی بتحقیق الاشارت فی تعمیم البشارت بتفصیل و تحقیق
بیان نموده اسامی اهل بشارت از آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کردیم
و حق اینست که بشارت خلفاء اربعه و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور
است و اصل بحد تواتر معنوی است و بشارت باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده است و بشارت
بعضی دیگر آحاد است بالتفاوت مراتب آن و حکم در غیر مبشرین اینست
که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل دوزخ بلا جزم و قطعی در
خصوص کسی بجنت یا بنار و تمام تحقیق آن در کتاب مذکور باید جست
وبالله التوفیق فاهل بدر بعد از عشره مبشره افضل است مر اهل وقعه بدر است

وبعض

علم

که در سال دوم

که سال دوم از هجرت واقع شده است و باعث ظهور عزت اسلام
و انجاز وعده پروردگار عز اسمه که برسول مختار خود کرده بود گشته و
و اعداء دین از قریش مثل عتبه و شیبه و ابوجهل و امثال ایشان لعنة الله علیهم
اجمعین دران غزوه بجهنم رفت و پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت
مومنان دران غزوه آمدند و عشره مبشره هم از اهل بدر اند الا عثمان
رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم در مدینه
مطهره مانده بود و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده در قسمت غنایم او را
شریک ساخته و اهل بدر سیصد و سیزده تن اند همه اهل بهشت اند قطعا در شان
ایشان واقع شده است که ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لکم و جای فرموده لن یدخل احد النار رجل شهد بدرا
والحدیبیة و در حدیث آمده که ملائکه که در غزوه بدر حاضر بودند فضل و شرف
در درگاه خداوندی دارند که دیگران را نیست و بعد از اهل بدر فضیلت
مر اهل غزاه احد است که در سال چهارم واقع شد و ابتلائی و شدتی که
باهل اسلام رسید و دندان مبارک مصطفی صلی الله علیه و سلم دران جا مجروح شد
و خیال نکنند که دندان شریف بتمام از بیخ برآمده و افتاده بود بلکه گوشه
از دندان و پاره از وی شکسته بود و سید الشهداء حمزه بن عبد المطلب از
شهداء احد است و هفتاد تن از صحابه کرام درانجا بشرف شهادت رسیدند و عشره مبشره

از صنادید

نیز داخل اعدا اند و سر کرده مشرکان در غزاوه احد ابو سفیان اموی بود
که بعد از غزاوه بدر سوگند خورده بود و جماع زن و ادهان بدن بر خود حرام
ساخته بود تا انتقام خود را از سید المرسلین و اصحاب وی نگیرد و اسلام
ابو سفیان و معاویه بن سفیان رضی الله عنهما در عام فتح
مکه است و اهل بیعة رضوان تمام اهل بیعتست که مسلمانان بعد از
صلح حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعت کردند چنانچه در قرآن مجید میفرماید
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده که
لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیانند قطعی و این ترتیب
مذکور در افضلیت مجمع علیه است کما ابو منصور تمیمی نقل کرده و بعد ازین
مذکورین سایر صحابه نیز بحسب فضایل و مآثری که ایشانراست درجات و تفاوت
متفاوت خواهد بود و لیکن از علما تصریحی بدان بود منظور نمیکرده والله اعلم
بعد از اصحاب فضل و کرامت بعلم و تقوی است ان اکرمکم عند الله اتقیکم
بعضی از اولاد اصحاب را نیز بترتیب افضل فضیلت اثبات کننده الا اولاد
فاطمه که از همه فاضلتراند رضی الله عنهم اجمعین و فاطمه سیدة النساء اهل الجنة
و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ما این مسئله را علیحده در عقاید ذکر کردیم از جهت
قطعیت و لیکن بزعم این تا دانند که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره مبشره
دارند و همچنانکه علما برغم رفضه اهتمام بذکر این سه تن پاک و ذکر فضایل

عالم

اهل بیت

١٥

اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث دلالت دارد بر
فضل فاطمه زهرا بر تمام نساء مؤمنان که عنوان نساء اهل الجنة شامل است زنان
است حتی از مریم بنت عمران و عائشه و خدیجه کذا ذکر السیوطی و در بعضی احادیث
تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث
مریم را رضی الله عنها از عموم نساء که زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده
است استثنا کرده و این احتمال مساوات و عکس نیز دارد و در جای دیگر فرموده
که افضل النساء فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه است و ظاهر این حدیث مساوات
یا توقف است و در یک حدیث دیگر آمده که فاطمه درین امت مثل مریم است در قوم خود
یعنی فاضلتر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدرج اطلاع
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه بر مرحمت و اعلام پروردگار تا آخر عموم
فضل وی بر تمام نساء عالم ثابت شد والله اعلم و بعضی از علما عائشه را فضل نهند
بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام مکان
پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است
که فاطمه را خطاب کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام در یک مکان خواهیم بود و نیز
میگویند که عائشه مجتهد بود و در زمان خلفا اربعه فتوی میداد و جهاد میکرد و گویند
که عائشه بعد از خدیجه افضل النساء عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید که درینجا
سه مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عائشه و مریم

وبعضی بمساوات رفته وبعضی در توقف مانده اند واسروشنی از حنیفه وبعضی شافعیه توقف مایلترند وچون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضعت من النبی وفاطمه جگر پاره پیغمبر است ولا افضل علی بضعة من الرسول الله احدا من جگر پاره پیغمبر را فضیلت ننهم وامام سبکی فرموده است که آنچه مختار ما ودین ما آنست که فاطمه افضل است بعد از فاطمه مادرش خدیجه وبعد ازان عائشه رضی الله عنهم اجمعین وامام سیوطی گفته که افضل نساء مریم وفاطمه وافضل امهات المؤمنین خدیجه وعائشه است ودر خصائص خضری مذکور است که در خدیجه وعائشه نیز اختلاف دارند وجماعه از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است ودر بعضی احادیث آمده است که افضل وکمل النساء عالم مریم بنت عمران وفاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم وآسیه امراة فرعون وآسیه بنت مزاحم واقع شده ودر بعضی روایات بجائی لفظ آسیه امراة فرعون وآسیه بنت مزاحم واقع شده وشیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که درینجا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا از عائشه رضی الله عنها مراد به نساء در حدیث وفضل عائشه علی النساء کفضل الثرید علی غیره من الطعام که دلیل افضلیت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره باشند جمعا بین الادلة قال العبد الضعیف اصلح الله حاله حق آن می نماید که وجوه فضیلت مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم شود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت وبعد از خدیجه عائشه احب ازواج بود واگر نه وجوه فضیلت ومحبت مختلف دارند مشکل شود با آنکه در بعضی احادیث آمده است که محبوبترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم

عائشه بود واز مردان پدرش ودر جائی دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمه ومحبوب ترین مردان علی بود وبالجمله بعضی از علماء گفته اند اگرچه سخنی است در جانب عائشه شنیده که عائشه فاضلتر از هر که غیر اوست حتی پدرش که ابوبکر صدیق اگر حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن مشکل شود ونیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن باری تعالی است وبحسب شرف ذات وطهارت طینت وپاکی جوهر بعکس بفاطمه وحسن وحسین ودیگر اهل بیت نرسد والله اعلم بالصواب

والخلافة بعد الرسول الله ثلثون سنة ثم بعدها ملک وامارة در حدیث آمده است الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعدها ملکا عضوضا میفرماید که خلافت بعد از من سی سال است وبعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملک گزنده بود که از دستش کمتر کسی بسلامت ماند وتمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی مرتضی شد وتحقیق آنست که شش ماه از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی بن ابی طالب درو وی خلیفه بود وتمامی خلافت بموت وی شد پس معاویه وهر که بعد وی است خلیفه نباشد بلکه ملوک وامرا وپادشاهان باشند واگر امرای عباسیه را خلفا گویند بمجاز واعتبار ظاهر است ومحقق حنفی شیخ کمال الدین بن همام در مسایره میگوید که تمام اهل حق اتفاق دارند برآنکه معاویه از ملوک است نه از خلفاء ومشایخ اهل سنت خلافت که وی بعد از وفات امیر المؤمنین علی امام شد یا نه بعضی گویند نشد وآنانکه گویند شد مراد ایشان آنست که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن

امر ابوی بگذاشت انتهی و اما ذکر عن الصحابة الا بخیر روش اهل سنت و جماعت
آنست که صحابهٔ رسول را صلی الله علیه وسلم جز بخیر یاد نکنند و لعن و سب و شتم و اعتراض
و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان براه سوء ادب نروند از جهت کمال شرف
نسبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ورود فضایل و مناقب ایشان
در آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله والذین معه اشداء مثل رضی الله
عنهم و رضوا عنه و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اکرموا اصحابی فانهم
خیارکم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی
احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و من اذی الله فیوشک ان یاخذه و آنچه از بعضی ایشان در مشاجرات
و محاربات و تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب با ایشان
نقل کنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار ازان اغماض کنند و تغافل ورزند
زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقینی است و نقلهای دیگر ظنی
ظن با یقین معارض نگردد و یقینی بظنی متروک نشود و بالجمله در صدر اسلام و سب
با معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و اشباه و امثال ایشان [illegible]
براه اتباع مشایخ سنت و جماعت [illegible] زبان را از سب و لعن ایشان بر بندد
و اگر چه بجهت تقصیر بعضی امور که ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را درشتی و خاطر را
کدورتی دست دهد با وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است

در آثار آمده است که در غزوهٔ صفین شخصی از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده
آوردند یکی از حاضران بر حال وی ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وی
مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر حال وی اینچنین شد حضرت
امیر ولایت پناه فرمود چه گوئی که وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب و لعن
ایشان موجب بود اگر مخالف قطعی بود کفر است چنانچه قذف عائشه بزنا
معاذ الله من ذلک طهارت ذیل وی ازان بنصوص قرآنی ثابت شده
و الا بدعت و فسق بود علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه
و امثال وی بغی و جور و خباثت بر امام حق و خلیفهٔ مطلق که علی مرتضی باشد
چنانچه در حدیث عمار رسیده است تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و
یدعونک الی النار اثبات آن میکنند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت
نگردد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین و سلف صالحین منقول نشده است و اصل عادت
و شیمهٔ اهل سنت ترک سب و لعن است که المومن لیس بطعان و لعنت بر خصوص
شخصی اگر چه کافر بود جایز ندارند چه دانی که عاقبت کار وی با ایمان و سعادت
بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه
بعضی در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی
روند گویند که وی بعد از آنکه باتفاق مسلمانان امیر شده طاعت وی
بر امام حسین واجب شد نعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد [illegible]

وفقها

امام حسین امام وامیر شود والفاق مسلمانان کی باشد وجمیع صحابه که در
زمان وی بودند واولاد اصحاب هم منکر وخارج از طاعت وی بودند بعم
جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی کرها وجبراً رفتند واو جایزهای سنی
ومایدهای هنی نزد ایشان نهاد بعد از انکه حال قباحت مال آورا دیدند
بمدینه باز آمدند وخلع بیعت وی کردند که وی عدو الله وشارب خمر وترک صلوة
وزانی وفاسق ومستحل حرام است وبعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت
نکرده وبدان راضی نبود وبعد از قتل وی واهل بیت وی مسرور ومستبشر نشد واین
سخن نیز مردود وباطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی
واستبشار وی بقتل ایشان واذلال واهانت او مر ایشان را بدرجه تواتر
معنوی رسیده وانکار آن تکلف ومکابره است وبعضی دیگر گویند که قتل امام
حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه بناحق کبیره است نه کفر ولعنت
مخصوص بکافرانست ولیت شعری این قایل که احادیث نبوی که ناطق
اند بانکه بغض وایذاء واهانت فاطمه واولاد وی موجب بغض وایذا واهانت
رسول الله است چه میگوید آن سبب کفر وموجب لعن وخلود نار جهنم
است بلا شک وریب قوله تعالی ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم
الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذاباً مهیناً وبعضی دیگر گویند که خاتمت وی
معلوم نیست شاید که وی بعد از ارتکاب آن کفر ومعصیت توبه کرده باشد

ودر نفس

۱۶

ودر نفس آخر در توبه رفته ومیل امام غزالی در احیاء العلوم باین حکایت
است وبعضی از علماء سلف واعلام امت مثل امام احمد حنبل وامثال او بروی لعنت
کرده اند وابن جوزی که بکمال شدت وعصبیت در حفظ سنت وشریعت
دارد در کتاب خود لعن ویرا از سلف نقل کرده است وبعضی منع کرده است وبعضی
متوقف ماندهاند انتهی وباطلمله مبغوض ترین مردم است نزد ما وکارهای که
این بی سعادت درین امت کرده هیچکس نکرده وبعد از قتل امام حسین واهانت
اهل بیت لشکر بتخریب مدینه مطهره وقتل اهل آن فرستاد وبقیه
صحابه وتابعین را امر بقتل کرده وبعد از تخریب مدینه امر بالحاد حرم
مکه معظم وقتل عبدالله بن زبیر کرده وهم در اثناء این حالت از دنیا
رفته دیگر احتمال توبه ورجوع او را خدا داند حق تعالی دلهای ما را وتمام مسلمانان را
از محبت وموالات واعوان وانصار وی خالی گرداند وهر که با اهل بیت
نبوت بدبود وبداندیشد وحق ایشان را پایمال کرده وبا ایشان براه محبت
وصدق عقیدت نیست ونبود نگاه دارد ما را ودوستان ما را وزمره محبان
ایشان محشور گرداند ودر دنیا وآخرت بر دین وکیش ایشان دارد بمنه وکرمه
وهو قریب مجیب آمین والمجتهد یخطی ویصیب مذهب مختار آنست که
مجتهد گاهی خطای کند ووی در خطای خود معذور است بلکه ماجور وانچه در
وسع وی بود از بذل مجهود کرده فافهم والصواب بدست حق تعالی است

خلاف زبیر کمال

در حدیث آمده قوله علیه السلام ان اخطات فلک حسنة وان اصبت فلک حسنتان و بعضی گویند که هر مجتهد مصیب ست و در شان وی همان است که موداي اجتهاد اوست و این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام فقه است چه اولی و اخری بغالب ظن درین باب کافیست و جزم و یقین در کار نه والا در اعتقادیات کلامیه حق یکی است چه آن خبر است از واقع و در نفس الامر جز یکی نباشد و شرائط اجتهاد در احکام آن و تقلید غیر مجتهد و التزام آن و رجوع ازان در محل خود مسطور است ولا نکفر احدا من اهل القبلة اهل قبله یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند و بکتاب و سنت تمسک نمایند و تلفظ بشهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم دیده ولیکن مادام که التزام آن نکنند و تا لزوم در غایت ظهور نبود تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مبادرت بتکفیر و تغلیظ نکرد و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قایل بالفعل کافر گردد و حکم لعنت نیز همچنین آمده است اگر آنکس مستحق لعنت نبود او بقایل عاید گردد پس احتیاط در ترک لعن و تکفیر است والله اعلم ورسل البشر افضل من رسل الملائکة ورسل الملائکة افضل من عامة البشر وعامة البشر افضل من عامة الملائکة خواص بشر که انبیا و رسل اند فاضلتر اند از

خواص ملائک که پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عموم بشر که مراد بدان غیر انبیا از اولیا و اتقیا فاضلتر اند از عموم ملائک اما خواص ملائک فاضلتر از عموم بشر درین جا اجماع است که اصلا خلافی دران نیست و دلیل بر افضلیت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد ملائک را بسجود آدم علیه السلام و سجود اعظم و اظهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد فضلیت تمام انبیا ثابت شد بعدم القایل بالفصل و این سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهای او را او داند کای اعلی را امر کند بخدمت ادنی و کمال قدرت ظاهر کند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید یا دیگر بمذهب اهل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز بروی تعالی واجب نیست مگر آنکه این دلیل الزامی دارند و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علایق و عوایق اشق و اصعب و در خور ثواب و خیریت جزا تم و اوفی اگر مراد با فضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است ولیکن نزاهت و تجرد از علایق جسمانی و کدورت هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملائک است و لهذا بعضی محققین بر آن رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبدا و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائک افضل است و کمال انسان در ترقی او

در انست که بقرب ملائکه رسد و بملکوت اعلا ملحق گردد و باز اگر بجامعیت
انسان و مظهریت وی مر اسما و همه صفات الهی را و استخلاف
الهی تعالی مر او را نظر افتد اینجانب راجح آید و گفته اند که دلایل متعارض است
و مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست والله اعلم و با وجود آن اعتقاد باید
کرد که سید رسل محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سید کائنات و افضل مخلوقات
است من الجن والانس والملائکه و بدانکه تفضیل انبیا بر ملائکه چنانچه تقریر
یافت مذهب جمهور اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره
ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام اعظم ابو حنیفه کوفی در این مسئله توقف
و تردد است از جهت تعارض ادله و گویند که وی اول قایل بود بافضلیت ملک
از بشر و در آخر از ان رجوع کرد و بافضلیت بشر آمد و منقول از امام قاضی ابو بکر
باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قادح در ایمان و
کمال آن نیست از امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل
کرده اند که وی گفته است اگر کسی تمام عمر وی بگذرد و در خاطرش تفضیل
انبیا بر ملائکه خطور نکند امید دارم که روز قیامت از ان سوال نکنند انتهی و ظاهر
ان است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مآل کلام
در اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم   و کرامات الاولیاء حق
ولی عبارت است از شخص که بمزید معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب از معاصی

داعر ضمانه اهماکر

مباحه موصوف

اعراض از آنها که لذات و شهوات مباحه معروف باشد اگر روزی
خارق عادت بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است
که این ولی از امت وی است مثلا معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انواع است بعضی از آنها پیش از بعثت وقوع یافته اند و آنرا ارهاصات
گویند و بعضی بعد از بعثت در حال حیات و بعضی دیگر بعد از رحلت وی از
تابعان وی که اولیائی امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات
اوست که دلالت بر صدق و صحت دین وی میکند وجود کرامات
از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که
تردد و انکار را در انجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعاظم اولیا چنانچه غوث
الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و امثال ایشان امام عبد الله یافعی
رحمة الله علیه گفته است کرامات وی بحد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها
من احد من شیوخ الآفاق و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی
نباشد مثل شق قمر و سلام حجر و سجده شجر مثلا و بعضی بر انند که صدور کرامت
از ولی نه بقصد و اختیار بود و البته بمقارنت دعوی ولایت و کرامت
بود و حق آنست که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق
کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعدم اختیار نیز صحیح نیست هم باختیار
بود و هم بی اختیار و گاهی از بعض ارباب تمکین قدم صدق ایشان در مقام

تمکین

ولایت راسخ وثابت بدعوی صادق نیز مقرون کرده قالوا وکان الشیخ
محی الدین عبد القادر کثیر الدعوا بالحق للحق فی حق الحجة منافیست دعوی نبوت
فالعیاذ بالله از عدای مستحق اهانت ولعنت کردد وجود کرامت شرط ولایت
ولی باشد که هرکز از وی کرامتی ظاهر نکردد واصل ولایت استقامت بر دین است
که الاستقامة فوق الکرامة وحکمت در اظهار او در ابتدا تربیت سالک
وتکمیل الیقین بود تا در جد واجتهاد سلوک چست وچالاک کردد ودر انتهاء
برای تربیت مریدان وازالهٔ انکار ایشان بود جملهٔ اقسام خوارق چهار است اکر
مقرون بایمان واعمال صالح نیست آنرا مکر واستدراج کویند واکر ایمان وعمل
صالح وکمال معرفت وتقوی بود آنرا کرامت نامند واکر مقرون بدعوی نبوت
باشد آن معجزه است وکاهی از عموم مومنین واهل صلاح نیز چیزی
ازین باب ظهور یابد آنرا معونت کویند وبحقیقت سحر وطلسمات وشعبده
از خوارق عادت نبود آن بمداخلت عمل واسباب بود که هرکه مباشر آن
اسباب کند بحکم جریان عادت بر آن مرتب کردد چنانچه تربیت شفا بر
علاج طبیب خارق نیست که نه انچنین ولا یبلغ ولی درجة الانبیاء
هیچ ولی بمرتبهٔ نبی نرسد زیرا نکه انبیا معصوم اند از معاصی مامون اند
از عزل وخوف خاتمت ومکرم ومحتشم اند بوحی ومشاهده ملک ومامور
بتبلیغ احکام وارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتی که اولیا دارند بالجمله

افضلیت نبی از ولی امر یقینی مقطوع به است وهرکه بخلاف آن اعتقاد کند کافر
است صرح به العلماء وانکه کفته اند الولایة افضل من النبوة ترجیح وتفضیل
ولایت کند بر نبوت نه تفضیل ولی بر نبی وجه ولایت نسبت قرب مع الله
است واستفاضت از جناب قدس وی ونبوت انبیا واخبار بخلق و
افاضهٔ کمالات بر ایشان ولابد آن نسبت شریفتر وفاضلتر ازین
نسبت بود ونبی جامع وشامل هردو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی
که صاحب نسبت اولی است ولیکن با وجود آن این سخن موهم خلاف
مقصود است اطلاق آن جایز نباشد وقایل آن نیز معلوم نیست که چیست
اکر مراد بدان ترجیح وتفضیل ولی بر نبی است باطل ومردود است هرکه کفته باشد
ولا یصل العبد الی ما یسقط عنه الامر والنهی بنده تا بعقل است بجای نرسد که
تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد واباحت کویند که چون بنده
بنهایت محبت رسید وصفاء قلبش حاصل شد وایمانش راسخ کشت امر شرع از
وی ساقط کرد وپروردکار تعالی بار تکالیف بر او نکیرد واین سخن کفر وضلالت
است این خدا بیخبران چه میکویند هرکاه که محبت غالب آمد وقلب صافی
شد وایمان راسخ کشت باید که طاعت وخدمت بیشتر کند ملتزم کردد نه آنکه
نقصان پذیرد وساقط شود وکرفتن بران وعذاب کردن تا در مشیت حق تعالی
اکر خواهد بکیرد واکر خواهد نکیرد اما سقوط تکلیف صورت ندارد وبالاتر از انبیا صلوات

در محبت وایمان کیست حال انکه تکالیف در حق ایشان اتم واکمل است
اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع وتشریع احکام است پس ترک ان
از ایشان لایق باشد وانقدر نفهمند که معنی تشریع جهت تشریع برای متابعت
نا مردم بدان عمل کنند وبراه اتباع ایشان روند پس باید که مردم عمل
بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی تشریع عین ایجاب امد
وسقوط تکلیف بان منافات دارد قوله والنصوص تحمل علی ظواهرها
ایات واحادیث بر ظاهرش باید گذاشت وبی ضرورت تاویل نباید کرد
وتحقیق این مقام وشرائط تاویل وجواز وعدم جواز از کتاب التفرقة بین
الکفر والزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام رحمة الله علیه است باید طلب
داشت والله الموفق قوله والعدول عنها الی معان تدعیها اهل الباطن الحاد
فرقهٔ باطلیه وملاحده گویند که از قران وحدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از ان
رموز واشارت باطنست که جز کسی بدان پی نبرد مگر معلم ومعلم امام معصوم
معصوم را گویند که معرفت بی تعلیم وی حاصل نگردد واین سخن زندیقه
والحادست اگر ظاهر مراد نیست چندین نماز وروزه وطاعت وعبادات
وشرایع واحکام از کجا ثابت شد وبچه خبر معلوم گشت واگر بجز کسی را
راه وصول بدان نیست پس انزال کتب وبیان شرایع جهت وتعلم که ان را
میگویند بالا تر از پیغمبر واصحاب واتباع وی که خواهند بود وایشان خود معاذ الله

ظاهر اراده نموده

متعلق

۵۷

ظاهر اراده نمی نمودند وبظاهر آن عمل میکردند وبظاهر آن امر نمی نمودند و
بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال وفساد دین است خذلهم الله ولعنهم
واهل تحقیق از ارباب اشارت که مراد نصوص معانی ظاهر است قطعا وبا وجود
آن دران رموز واشارتست که با ظواهر منافات ندارد مثلا فرعون وموسی
در خارج هستند وقضایا ووقایع که میان ایشان وقوع یافته ثابت است وبا وجود آن
اگر از اشارت ظاهر تقصه مثلا صورت دارند وانه انکه گویند اینجا نه موسی است ونه فرعون
مراد همان روح ونفس است فقط قوله تعالی فاخلع نعلیک امر است بموسی
علیه السلام در آمد فی وادی مقدس براه ادب رود ونعلین خود را بکشد
وپای برهنه باید وبا وجود آن اشارت است باخراج کونین واسقاط
آن از نظر در مقام قدس قرب ومحبت مولی تعالی نه انکه این جانه وادی مقدس
است ونه موسی ونه نعلین کفر باوه تر ونامعقول تر ازین نباشد نسأل الله العافیة
وفی الدعوات للاحیاء والاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم در دعا از زندگان
مر مردگان را وصدقه دادن ثواب ایشان نفع عظیم است مر مردگان را واحادیث و
اثار درین باب بسیار است ونماز جنازه نیز ازین باب است ودر حدیث امده
که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند وشفاعت طلبند البته مغفور است
سعد بن عبادة رضی الله عنه مادرش فوت کرد واز حضرت علیه السلام پرسید
که افضل صدقات درین باب چه فرمود آب دادن تشنگان را بهترین صدقات

۲ گویند

۲ روح ونفس

۲ بہ نیت

عقبهم

وعن النبی علیه السلام قال من سقی مومنا شربة ماء
فی الموضع الماء فکانما اعتق سبعین رقبة ومن سقی
مومنا فی غیر موضع الماء فکانما احیاء نفسا ومن احیاها
فکانما احیا الناس جمیعا ۱۲ تفسیر

علم و تعلیم و تعلم

[illegible]

قوله علیه السلام الصحت و حتی قیدنا الصدقات ۱۲

وفاضلتر ن خیرات کس سعد رضی الله عنه جای کند و گفت هذا لأم سعد در حدیث
دیگر آمده است که الدعاء ترد البلاء والصدقة تطفی غضب الرب دعا رد کند
بلا را و صدقه آتش خشم الهی را سرد گرداند یعنی احیا و اموات در دنیا و آخرت
و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب از
مقبره آن برگیرند از ین جا فضل عالم و متعلم ظاهر شود که حیات و نیز ثابت شود
که نفس حفظ و تدریس در مقام محمود بود والله الموفق والله مجیب الدعوات
وقاضی الحاجات حق سبحانه و تعالی بکرم و فضل خویش قبول کنند دعاها و برآرنده
حاجتهاو بندگان است دعا بصدق توجه و حضور قلب و تضرع و زاری بود
البته مستجاب است یا در دنیا و یا در آخرت و استجابت دعا را شرایط و موانعات
او که شرایط حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع استبطاء و استعجال یعنی گوید
بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موانع
فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی کافی است بالجمله دعا عبادت است که
الدعاء مخ العبادة همچنانکه عبادت در اوقات مخصوص باسباب خاص واجب بود
دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد و فرمان باری تعالی است ادعونی استجب لکم

ای اخی دست از دعا کردن مدار	با اجابت یا رد اویت چه کار
پس دعاها کان زیان است و وبال	از کرم می‌نشنود شان ذوالجلال

مثلاً مزارعی در حضرت سلطان بیاید و اسب تازی طلبد و سلطان

در بدل آن

[illegible]

در بدل آن گاو زراعت بوی عطا فرماید این در صورت منع است
و در معنی اجابت بطریق احسن والنفع چه آن اسب تازی سر کردن او را
می‌شکند منعش از آن مصلحت و محض لطف است اگر فهمت گاو زراعت
در حق وی بهتر از اسب تازی است و منع و توقف اجابت دعا در حصول
دنیوی از شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد
هم از ین باب است و کسی که فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل دارد وقت
و شود منع و عطا در حق او یکی باشد از ینجاست که گفته اند العطاء
من الخلق حرمان والمنع من الله احسان و دعاء کافر مستجاب نیست
وما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی دعاء مظلوم مستجاب
است اگر چه کافر بود قوله علیه السلام ویجوز الصلوة خلف کل بر
و فاجر جماعت و نماز از دست نباید داد و مقتدی بامام متقی متورع نباید شد
و بجهت آن فضیلت جماعت که بی شبهه از سنت موکده آنحضرت
صلی الله علیه وسلم است ترک نباید کرد و آن قدر که آنحضرت تاکید در التزام
جماعت و اجتماع و ائتلاف اسلام نمود در جای دیگر نبود نعم اگر مردی صالح و متقی را
امامت بدست شود اولی هر که باشد نماز بجماعت باید گذارید هر چند که
فاسق بود بشرط که فسق وی منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان
نماز و قدر ما یجوز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و ترجیح ... المحققین

[illegible]

فی الحضر والسفر اعتقاد مسح موزه از علامات سنت وجماعت است حضرت

تفضیل الشیخین وحب الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر وعمر را فاضل دانستن

وعثمان وعلی را محبت داشتن وجواز مسح موزه را اعتقاد کردن این علامت

نشانه اهل سنت وجماعت است که اهل بدعت بدان قایل نیستند امام

حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که همه مسح خفین روا میداشتند و

از امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه کرم الله وجهه پرسیدند فرمود مسافر را

سه شبانه روز ومقیم را یک شبانه روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم و در جای دیگر فرموده است که اگر دین شریعت بقیاس عقل

بودی پایان موزه بمسح اولی بودی لیکن مدار دین بحکم شرع است مسح در

شرع بر روی موزه آمده است دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن است جواز آنرا

معتقد باید بود و در محل تهمت اختیار هم بر رخصت افتد مصلحت وقت

باشد واستحلال المعصیة صغیرة کانت او کبیرة واستخفافها کفر گناه صغیره

باشد یا کبیره حلال پنداشتن وسبک داشتن کفر است اگرچه بغلبه

شهوت وحکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آنرا گناه داند

وبتقصیر خود معترف آید وسبک پنداشتن صغیره بآن بود که آنرا هیچ نداند

واصلا مستوجب عقوبت نپندارد والا ظاهر است که صغیره سبک است از کبیره

واثم وی کمتر از وست والاستهزاء علی الشریعة واستخفافها واستخفاف

کفر استهزا

کفر استهزاء وسخریت واهانت شریعت کفر است چه آن علامت

تکذیب وانکار است والهزل بالکفر کفر اگر لفظ کلمه کفر بطریق هزل گوید

یعنی بی آنکه معنی او معنی مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود چه هزل موجب

سبک استخفاف است وهرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر

بطریق اولی باشد هرچند نداند که آن کلمه کفر است زیرا که جهل در این باب

عذر نبود ونیز بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند بر زبانش آید کفر نبود اجماعا

بالاجماع ولا الحکم بکفر السکران مست که زایل العقل است وزمام اختیار از

دست نیست وهذیان میگوید اگر کلمه کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و بکفر او

حکم نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق واعتاق وبیع وشراء واقرار جایز

نافذ بجهت زجر وتوبیخ وی واسلام کسی که در حالت مستی آرد نیز جایز بود

فرق اینست که کفر در دست آخرت موجب ازالة والاعدام است و

زوال عقل عذر تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب ومرغوب است بهر

نوع که باشد اثبات آن واجب بود ونزد شافعی رحمه الله وبر روایتی از

امام ابوحنیفه کفر سکران کفر است وتصدیق الکاهن بما یخبر عن الغیب کفر

کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن وراست گو دانستن اورا کفر است

در حدیث آمده است که هرکه پیش کاهن آید وگفته او را اعتقاد کند بتحقیق کافر

گردد بدینی که محمد آورده است صلی الله علیه وسلم وکاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی

علم غیب میکردند و جن و شیطان خبرها بایشان میرسانیدند و منجم در حکم
کاهن است هر که تصدیق منجم کند و گفته او را یقین داند نیز کافر است
و بالجمله تاثیر کواکب و اجرام علوی بمعنی مدخلیت اوضاع و احوال
ایشان در حرارت و برودت و امطار و امساک و نفع اثمار و فواکه
و امثال آن بعلوم ست قطعا و در سعادت و نحوست و امثال آن اگرچه
نیز هست در شریعت منهی است و اگر در شرایع دیگر فرضا درست بود در این شریعت
منسوخ بود این قدر در امتناع ازان کافیست نسال الله العافیة
والیاس من الله تعالی کفر نا امیدی از رحمت خدای تعالی کفر است
قوله تعالی ولا ییاس من روح الله الا القوم الکافرین مسلمانان هر چند
گناه کنند و براه معصیت روند از رحمتش نا امید نباید بود که توبه کنند بخشند
و اگر توبه هم نکنند که بفضل و کرم از گناهان او در گذرد والامن من الله کفر
ایمن بودن از عذاب خدای تعالی نیز کفر است فلا یامن من مکر الله
الا القوم الخاسرون مکر در لغت پوشیدن و فریب دادن بود مکر خدای تعالی
آنست که بنده را در معصیت گذارد و ابواب ناز و نعمت بر روی وی گشاده
تا مغرور شود و غافل گردد ناگاه بگیرد و بیش کم گمان ندارد والایمان بین
الخوف والرجاء گویند که امیدواری چنان باید که اگر بشنوند که یک
کس در بهشت خواهد رفت و بس امید دارد که آن یک کس منم تا بیم و ترس

علوی

آزالی

کاری بخدای که اگر بداند که جز یک تن بدوزخ در نخواهد رفت ترسد که آن یک تن
من باشم آنها که خواص درگه کریم اند دهشت زدگان عالم تسلیم اند
نومید مشو که رحمت حق عام است مغرور مشو که خاصگان در بیم اند
و نیز میگویند که در حالت حیات خوف غالب باید چون رحلت رسد
رجا بیش باید علامات سعادت اینست و در تاخیر رجا که گفته اند الایمان بین
الخوف والرجاء رمزی بدین معنی تواند بود و نیز اشارتست بغلبه خوف
بر رجا اعلموا ان الله شدید العقاب ان الله غفور رحیم بحمد الله که
ختم رساله برجاء مغفرت و رحمت آمد عاقبت بخیر باد تمت رسالة
بعون الله و توفیقه درین رساله در نوشتن بلفظ عربی از عقاید دو
غرض بود یکی تبرک و تیمن بلفظ مشایخ تا آن عمده و اصل باشد و بیانی
که در بیان آن نوشته شود فرع و طفیل بود دیگر ضبط و اختصار تا آن لفظ را
بجنس یاد گیرد و ورد سازند و کلام بهتر ازان که اصل و صول دین و عقد
رابطه ایمان است و چون مجمله آن الفاظ یاد شد این معانی و تفاصیل
در ضمن آن متصور و ملحظ خواهد چون در امتزاج و اختلاط آن بعضی عبارات
عربی کتاب بحساب ابهام و امکان اشتباه بود و آنرا در آخر رساله جدا
نوشتیم بسم الله الرحمن الرحیم حقایق الاشیاء ثابتة والعالم حادث
قابل للفناء وله صانع قدیم واجب الوجود واحد حی علیم قادر مرید متکلم سمیع بصیر

حادث

صفاته قديمة ولا يقوم بذاته ولیس بحادث ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض
ولا مصور ولا مركب ولا معدود ولا محدود ولا في جهة ولا في مكان ولا مثل له ولا شبيه
ولا ضد ولا ند ولا ظهير ولا معين ولا يتحد بغيره ولا يحل فيه متصف بجميع صفات
الكمال منزه عن سمات النقص والزوال وهو مرئي للمؤمنين يوم القيمة خالق لجميع
الاشياء ومدبرها ومقدرها وعالم بجميع المعلومات ولا يجب عليه شيء ولا غرض
لفعله ولا حكم سواه فالحسن ما حسنه الشرع والقبيح ما قبحه الشرع ولله ملائكة
ذو اجنحة مثنى وثلاث ورباع منهم جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل
ولكل واحد منهم مقام معلوم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون
وله كتب انزلها على رسله منها التورية والانجيل والزبور والقران العظيم
واسماؤه توقيفية وهو خالق لافعال العباد فالكفر والمعصية بارادته
ولا برضائه وللعباد افعال اختيارية يثابون بها ويعاقبون عليها والله
يضل من يشاء ويهدي من يشاء عذاب القبر للكافرين والفاسقين وتنعم
اهل الطاعة بما يعلم الله ويريد وسوال منكر ونكير حق والبعث والوزن حق
والكتاب حق والحساب حق والسوال حق والحوض حق والصراط حق والجنة حق
والنار حق وهما مخلوقتان لا تفنيان ولا يفني اهلهما وكل ما اخبر به النبي صلى الله عليه وسلم
من اشراط الساعة واحوال الاخرة حق والايمان تصديق بالقلب واقرار باللسان
وهو لا يزيد ولا ينقص والايمان والاسلام واحد ولا ينبغي ان يقول انا مؤمن

ولا في زمان

من يريد

ان شاء الله تعالى والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان واهل الكبائر
من المؤمنين لا يخلدون في النار وان ماتوا من غير توبة والله لا يغفر ان
يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة والله تعالى
ارسل رسلا من البشر الى البشر مبشرين ومنذرين ومبينين للناس
ما يحتاجون اليه من امور الدنيا والدين بالمعجزات الباهرة والايات الساطعة
المفيدة لليقين واول الانبياء ادم واخرهم محمد صلى الله عليهم السلام والاولى
ان لا يعين عددهم كلهم كانوا مبلغين عن الله صادقين معصومين
غير معزولين وافضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو مبعوث الى كافة الخلق
ومعراجه في اليقظة بشخصه الى السماء ثم الى ما شاء الله تعالى حق وامته خير
الامم وشريعته اكمل الشرائع ودينه ناسخ الاديان واصحابه خيار الامة
والخلفاء الاربعة افضل الاصحاب وفضلهم على ترتيب الخلافة والمراد بالافضلية
كثرة الثواب فباقي العشرة المبشرة فاهل بدر فاهل بيعة الرضوان وفاطمة
سيدة النساء اهل الجنة والحسن والحسين سيدا الشباب اهل الجنة والخلافة
بعد رسول الله ثلثون سنة بعدها ملك وامارة ولا نذكر الصحابة
الا بخير والمجتهد يخطي ويصيب ولا نكفر احدا من اهل القبلة ورسل البشر افضل من
رسل الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر وعامة البشر افضل
من عامة الملائكة وكرامة الاولياء حق ولا يبلغ الولي درجة الانبياء ولا يصل العبد

والدیه

فاجد بعد اهل بدر

الى حيث يسقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على ظواهرها والعدول

عنها الى معان يدعيها اهل الباطن الحاد وفي دعاء الاحياء والاموات

وصدقتهم عنهم نفع لهم والله مجيب الدعوات وقاضي الحاجات ويجوز

خلف كل بر وفاجر وتري المسح على الخفين في الحضر والسفر واستحلال المعصية صغيرة

كانت او كبيرة واستخفافها كفر والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها

كفر والهزل بالكفر كفر ولا يحكم بكفر السكران وتصديق الكاهن بما يخبر به عن الغيب كفر

واليأس من الله تعالى كفر والامن من العذاب كفر والايمان بين الخوف والرجاء

اعلموا ان الله شديد العقاب وان الله غفور الرحيم تمت تمام بعون الملك العلام

هذا العقائد الاسلام في يد ضعيف الانام محمد انور بن ملا محمد يوسف غفر الله له

ولوالدي والاستاذي بفضلك العميم واهدنا الى صراط المستقيم امين يا رب

٢٣ محرم الحرام نو مسلم

قوله عليه السلام اذا خرج الروح من بني آدم فاذا مضى ثلاثة ايام يقول الروح يا رب

ائذن لي حتى امشي وانظر الى جسدي الذي كنت فيه فيأذن الله تعالى فيجيء الى قبره وينظر

من بعيد وقد سال الماء من جسده ومنخريه ومن فمه فيبكي بكاء طويلا ثم يقول يا جسدي

المسكين ويا حبيبي هل تذكر ايام حياتك وهذا منزل الوحشة والبلاء والغم والكربة والحزن

والندامة ثم مضى خمسة ايام يقول ائذن لي يا رب ان انظر الى جسدي فيأذن الله تعالى

فيأتي الى قبره وينظر من بعيد وقد سال الدم من جسده ومن منخريه ومن فمه واذنيه صديد

فيبكي بكاء شديدا ويقول يا جسدي المسكين اتذكر ايام حياتك وهذا منزل الغم

والهم والمحنة والديدان والحيات والعقارب واكلت الديدان لحمك وفرقت جلدك

وتفرق اعضاءك ثم يمضي فاذا كان سبعة ايام فيقول يا رب ائذن لي حتى انظر الى جسدي

فيأذن الله تعالى فيأتي الى قبره وهو ينظر من بعيد قد وقع فيه الدود فيبكي بكاء شديدا

ويقول يا جسدي المسكين اين اولادك واباءك وعشيرتك والدارك واقاربك واين اخوانك

واصدقاءك واين رفقاءك وجيرانك الذين كانوا يرضونك في جوارك اليوم يكون عليك

علي وعليك السلام الى يوم القيمة ١٢ دقايق الاخبار

[illegible]

قوله تعالى افانت تكره الناس
حتى يكونوا مؤمنين يعني [illegible] اي باختيارهم
كما شئنا ان ... لا يكونون ... في الدين [illegible]
او ... وبقوله فاما ... وبعضهم ... [illegible]
كان ... ان افانت الناس اي [illegible]
كقوله عليه السلام امرت ان ... حتى يكونوا مؤمنين [illegible]
افانت تكره الناس ... الاكراه [illegible]

[illegible]

خدا [illegible] سبحانه
وچون فهم عبارت ... [illegible]
به یک سخن فهمیدن ... لفظ البأس ... [illegible]
بیگانه ... معلوم ... [illegible]
وفهمیده ... [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه وسلم متت

چه حق است و حوض کوثر که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم است و پل صراط که فردای قیامت بستن نهاد

در روز قیامت باشد حق است و از کافران اند حق است و دوزخ حق است امروز موجود اند و تا ابد الآباد

بهشت و دوزخ حق است و تمام خلایق در آن گذرند

بروی دوزخ نهند و تمام خلایق از آن بگذرند و بهشت و دوزخ حق است و ایمان اسلام یکیست و در ایمان اهل سنت

و اولیا و صلحا گناهان بنده را از بهر ورد کار تعالی حق است بدل و گواهی دادن بدان بزبان و ایمان ناقص

و تحقیق حرمت ... گنهکار آن همیشه در دوزخ نمانند

باشند و ایمان زیادت کم نشود و هیچ کس را به کلمه گناه کبیره مومن از اصل ایمان نه برآرد و گناهکار را خداوند بخشد و هر که را خواهد بگیرد

نباید گفت و شک و تردد و ایمان راه نباید داد و گناه کبیره ... و گناهان دیگر و مشیت اوست هر که را خواهد بخشد و معاصی نباید

پیغمبران بر عدد

و به توبه از عالم کنند زند و بر ورد کار تعالی کفر را به بندگان نه بخشد و گناهان دیگر در مشیت اوست و در شمار پیغمبران

و اگر خواهد بگناه صغیره نیز بگیرد و خدای تعالی پیغمبران فرستاد که اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد است علیهم السلام و معراج و باقی

و پیغمبر ... تمام عالم است و امت او

استاد و پیغمبران دروغ نگویند و گناه نورزند و معزول نشوند و بهتر و بهتر پیغمبران محمد است ص و دین وی ناسخ دینهاست

و بعد از انبیا علیهم السلام

و در بعد از پیغمبران جامع ... خدا خواست حق است و بعثت وی کاملترین شریعتهاست و دین وی ...

بهترین امتهاست و یاران او بزرگترین امت اند و چهار یار با صفا وی فاضلتر اند از دیگر صحابه و بعد از ایشان بقیه عشره مبشره و بعد از

ایشان اهل بدر پس اهل احد پس اهل حدیبیه و فاطمه بهترین زنان جنت و حسن و حسین بهترین جوانان بهشت اند و خلیفه اول

ابوبکر و بعد از وی عمر و بعد از وی عثمان و بعد از وی علی است رضی الله عنهم و در فضلیت نیز همین ترتیب است و خلافت بعد از

پیغمبر صلی الله علیه وسلم سی سال است و صحابه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم جز به نیکی یاد نباید کرد و مجتهد که در قران و احادیث دیگر ورثت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... باشد و هیچ کس را بالخصوص لعنت نباید کرد الا آنکه

خود نظر کند گاهی براه خطا نیز رود و وی در آن خطا معذور باشد و مجتهد ... انبیا از

معلوم شود که کافر مرده و خاص بشر فاضلتر اند از خواص فرشتگان و عوام از عوام و مراد بخواص انبیا اند

و عوام اولیا و بهر نیکوکاران و کرامت اولیا حق است و هیچ ولی بمرتبه نبی نرسیده و بنده بمرتبه

که احکام دین و تکلیف از وی ساقط شود و نصوص قران و احادیث محمول بر ظاهر بود الا بحکم ضرورت

و مذهب باطله که گویند ظاهر آن مراد نیست کفر و الحاد است و دعا زندگان مر مردگان را و صدقه

دادن از ایشان نفع است و قبول دعای بندگان حقیقت است و در پس هر مسلمان اگرچه صالح نبود نماز باید گرد

و مسح موزه را در سفر و حضر معتقد باید بود حرام را حلال داشتن کفر است و استهزا بشریعت و اهانت

ان کفر است و هست که از خود خبر ندارد و در آنچه در حالت بالکلیه خبر گوید کافر نگردد و در دست گو

داشتن

بسم الله ... [illegible]

[illegible] ... منقول از ... نسخه

